

فهرست

۳	ستایش : ملکا ، ذکر تو گویم
▼ فصل یکم : ادبیات تعلیمی	
۴	درس یکم: شکر نعمت
۱۲	کارگاه متن پژوهی
۱۴	گنج حکمت: گمان
۱۵	سوالات امتحانی درس یکم
۱۸	لغت و املا درس یکم
۲۰	درس دوم: مست و هشیار
۲۲	کارگاه متن پژوهی
۲۴	شعر خوانی: در مکتب حقایق
۲۶	سوالات امتحانی درس دوم
۲۹	لغت و املا درس دوم
▼ فصل دوم: ادبیات پایداری	
۳۰	درس سوم: آزادی
۳۳	کارگاه متن پژوهی
۳۵	گنج حکمت: خاکریز
۳۶	سوالات امتحانی درس سوم
۳۹	لغت و املا درس سوم
۴۰	درس پنجم: دماوندیه
۴۴	کارگاه متن پژوهی
۴۶	روان خوانی: جاسوسی که الاغ بود!
۴۹	سوالات امتحانی درس پنجم
۵۲	لغت و املا درس پنجم
▼ فصل سوم: ادبیات غنایی	
۵۳	درس ششم: نی نامه
۵۷	کارگاه متن پژوهی
۵۹	گنج حکمت : آفتاب جمال حق
۶۰	سوالات امتحانی درس ششم
۶۴	لغت و املا درس ششم
۶۵	درس هفتم: در حقیقت عشق
۷۰	کارگاه متن پژوهی
۷۳	شعر خوانی: صبح ستاره باران
۷۵	سوالات امتحانی درس هفتم
۷۹	لغت و املا درس هفتم
▼ فصل چهارم : ادبیات سفر و زندگی	
۸۰	درس هشتم: از پاریز تا پاریس
۸۶	کارگاه متن پژوهی
۸۹	گنج حکمت: سه مرکب زندگی
۹۰	سوالات امتحانی درس هشتم
۹۴	لغت و املا درس هشتم
۹۵	درس نهم: کویر
۹۹	کارگاه متن پژوهی
۱۰۱	روان خوانی: بوی جوی مولیان
۱۰۶	سوالات امتحانی درس نهم
۱۰۹	لغت و املا درس نهم

▼ فصل پنجم: ادبیات انقلاب اسلامی

۱۱۰	درس دهم: فصل شکوفایی
۱۱۲	کارگاه متن پژوهی
۱۱۳	گنج حکمت: تیرانا!
۱۱۴	سوالات امتحانی درس دهم
۱۱۷	لغت و املا درس دهم
۱۱۸	درس یازدهم: آن شب عزیز
۱۲۳	کارگاه متن پژوهی
۱۲۴	شعرخوانی: شکوه چشمان تو
۱۲۶	سوالات امتحانی درس یازدهم
۱۲۹	لغت و املا درس یازدهم

▼ فصل ششم: ادبیات حماسی

۱۳۰	درس دوازدهم: گذر سیاوش از آتش
۱۳۸	کارگاه متن پژوهی
۱۴۰	گنج حکمت: به جوانمردی کوش
۱۴۲	سوالات امتحانی درس دوازدهم
۱۴۶	لغت و املا درس دوازدهم
۱۴۷	درس سیزدهم: خوان هشتم
۱۵۵	کارگاه متن پژوهی
۱۵۷	شعرخوانی: ای میهن!
۱۵۹	سوالات امتحانی درس سیزدهم
۱۶۴	لغت و املا درس سیزدهم

▼ فصل هفتم: ادبیات داستانی

۱۶۵	درس چهاردهم: سی مرغ و سیمرغ
۱۷۳	کارگاه متن پژوهی
۱۷۵	گنج حکمت: کلان تر و اولی تر!
۱۷۶	سوالات امتحانی درس چهاردهم
۱۸۰	لغت و املا درس چهاردهم
۱۸۱	درس شانزدهم: کباب غاز
۱۹۴	کارگاه متن پژوهی
۱۹۶	روان خوانی: ارمیا
۱۹۹	سوالات امتحانی درس شانزدهم
۲۰۴	لغت و املا درس شانزدهم

▼ فصل هشتم: ادبیات جهان

۲۰۶	درس هفدهم: خنده تو
۲۰۸	کارگاه متن پژوهی
۲۱۰	گنج حکمت: مسافر
۲۱۱	سوالات امتحانی درس هفدهم
۲۱۴	لغت و املا درس هفدهم
۲۱۵	درس هجدهم: عشق جاودانی
۲۱۶	کارگاه متن پژوهی
۲۱۷	روان خوانی: آخرین درس
۲۲۲	سوالات امتحانی درس هجدهم
۲۲۵	لغت و املا درس هجدهم
۲۲۱	نیایش: لطف تو

۲۲۶	سوالات امتحان نهایی ترکیبی از همه دروس
۲۳۵	تاریخ ادبیات

ستایش (ملکا، ذکر تو گویم)

ستایش (ملکا، ذکر تو گویم)

۱. ملکا، ذکر تو گویم که تو پاک و فدایی
۲. همه درگاه تو بویم همه از فضل تو بویم
۳. تو حکیمی و عظیمی تو کریمی تو رحیمی
۴. نتوان وصف تو گفتن که تو در فهم ننگی
۵. همه عزّی و بلالی، همه علمی و یقینی
۶. همه غیبی تو بدانی، همه عیبی تو پوشی
۷. لب و دندان سنایی همه تو مید تو گوید
- نروم جز به همان ره که توأم راه نمایی
- همه تو مید تو گویم که به تو مید سزایی
- تو نمایندۀ فضلی تو سزاوار ثنایی
- نتوان شبّه تو گفتن که تو در وهم نیایی
- همه نوری و سروری، همه بودی و جزایی
- همه پیشی تو بکاهی، همه کمّی تو فزایی
- مگر از آتش دوزخ بُودش روی رهایی

معنی شعر ستایش (ملکا، ذکر تو گویم)

- ۱- خدایا! تنها تو را ستایش می‌کنم؛ زیرا تو پاک و سزاوار خدایی هستی. تنها به راهی می‌روم که تو راهنمایی‌ام کرده‌ای.
- ۲- فقط درگاه تو را جستجو می‌کنم و تنها به دنبال فضل و بخشش تو هستم (به سبب لطف تو در تلاشم) و فقط تو را به یگانگی می‌ستایم؛ زیرا شایسته آن می‌باشی.
- ۳- تو دانا، بزرگ، بخشنده و مهربانی، تو مظهر فضل و دانش و شایسته ستایش هستی.
- ۴- تو را نمی‌توان توصیف کرد؛ چون در فهم بشر جای نمی‌گیری. کسی را نمی‌توان شبیه تو دانست؛ زیرا در وهم و خیال انسان نمی‌گنجی.
- ۵- سراسر وجودت عزّت، شکوه، دانش، اطمینان، روشنایی، شادی، بخشش و پاداش است.
- ۶- تو از همه‌ی امور پنهان آگاهی داری و همه عیب و نقص‌های ما را می‌پوشانی و همه‌ی کم و زیاد شدن‌ها به دست توست.
- ۷- تمام وجود سنایی تو را به یگانگی می‌ستاید، به این امید که از آتش جهنم رهایی یابد.



درس یکم (شکر نعمت)

درس اول : شکر نعمت

۱. مَنْتُ فِدَايِ رَا، عَزَّوَجَلَّ، كَه طَاعَتِش مَوْجِبِ قَرِيبَتِ اسْت و به شکر اندرش مزید نعمت.

معنی: سپاس مخصوص خداوند گرامی و بزرگ است که اطاعت و فرمانبرداری از او سبب نزدیکی به او می‌شود و شکرگزاری از او باعث افزایش نعمت می‌گردد.



۲. هَر نَفْسِي كَه فَرُو مِي رُوْد، مُمِدَّ حَيَاتِ اسْت و پَوْن بَر مِي آيِد، مُفْرِحِ ذَات. پَس دَر هَر نَفْسِي دُو نَعْمَت مَوْجُوْد اسْت و بَر هَر نَعْمَتِي شُكْرِي وَاجِب.

معنی: هر نفسی که فرو برده می‌شود، یاری‌رسان زندگی است و زمانی که بیرون می‌آید، شادی‌بخش وجود است. بنابراین در هر نفسی دو نعمت وجود دارد و برای هر نعمتی هم شکر گزاری واجب است



۳. از دست و زبان که برآید کز عهده شکرش به در آید؟

معنی: کسی توانایی این را ندارد که از عهده‌ی شکرگزاری نعمت‌های خداوند بر آید.



فصل اول : ادبیات تعلیمی

۴. «اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَ قَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرُونَ».

Blank dashed box for student response.

معنی: ای خاندان داود شکر گزار باشید و عده‌ی کمی از بندگان من شکر گزارند.



۵. بنده همان به که ز تقصیرِ فویش عذر به درگاهِ فدای آورد

۶. ورنه، سزاوارِ فداوندی اش کس نتواند که به جای آورد

Blank dashed box for student response.

معنی: همان بهتر است که بنده به خاطر کوتاهی در عبادت و شکرگزاری، از درگاه خداوند طلب آمرزش و بخشایش کند وگرنه هیچ کس نمی‌تواند خداوند را آن گونه که شایسته است، شکر گزاری و عبادت کند.



۷. بارانِ رحمتِ بی‌سببش همه را رسیره و فوانِ نعمتِ بی‌دریغش همه با کشیره.

Blank dashed box for student response.

معنی: رحمتِ بی‌اندازه‌ی خداوند همانند بارانی بر همه نازل شده است و نعمت فراگیر او همانند سفره‌ی همه جا گسترده است.



درس یکم (شکر نعمت)

۸. پردهٔ ناموسِ بندگان به گناهِ فاهش ندرد و وظیفهٔ روزی به فطای مُنکر نبرد.

Blank dashed box for writing the answer to question 8.

معنی: آبروی بندگان را به دلیل گناه آشکارشان نمی‌ریزد و رزق و روزی‌شان را به سبب خطای زشتی که مرتکب می‌شوند، قطع نمی‌کند.



۹. فرآش باد صبا را گفته تا فرش زمردین بگسترد و دایهٔ ابر بهاری را فرموده تا بناتِ نبات در مهر زمین پیورود.

Blank dashed box for writing the answer to question 9.

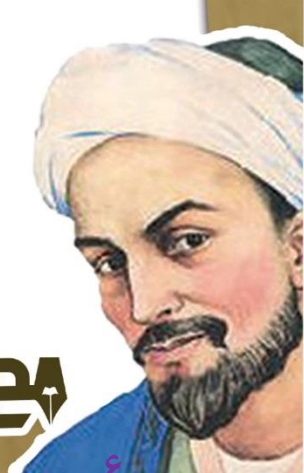
معنی: خداوند به باد صبا فرمان داده تا گل‌ها و سبزه‌ها را شکوفا و سرسبز کند و به ابر بهاری نیز دستور داده تا گیاهان را در زمین پرورش دهد.



۱۰. درختان را به فلعتِ نوروزی قبای سبزِ ورق در بر گرفته و اطفالِ شاخ را به قدومِ موسمِ ربیعِ کلاهِ شکوفه بر سر نهاده.

Blank dashed box for writing the answer to question 10.

معنی: خداوند به‌عنوان هدیه‌ی نوروز، قبای سبزرنگ از برگ‌ها را بر تن درختان پوشانده است و به‌واسطه‌ی فرارسیدن فصل بهار، شکوفه‌ها را همچون کلاهی بر سر شاخه‌های درختان گذاشته است.



فصل اول : ادبیات تعلیمی

۱۱. عَصَاةٌ تَاكِي بِه قَدْرَتِ اُو شَهْرٍ خَائِقِ شَرِه و تَفْعَمِ فَرْمَايِي بِه تَرِيْتَشِ نَفْلٍ بَاسِقِ كَشْتِه.

معنی: شیرهای انگور به واسطه‌ی قدرت خداوند به شیرینی ممتاز و برتری تبدیل شده و هسته‌ی خرما به سبب توجه و پرورش او، درخت خرمای بلندی شده است.



۱۲. اِبْر و بَار و مَه و فُورِشِيد و فَلَکِ دَر کَارِنَد تَا تُو نَانِي بِه کَفِ آرِي و بِه غَفْلَتِ نَفُورِي

۱۳. هَمِه از بَهْرِ تُو سَرگَشْتِه و فَرْمَانِبُرْدَار شَرَطِ اِنْصَافِ نَبَاشَرِکِه تُو فَرْمَانِ نَبْرِي

معنی: تمام پدیده‌های هستی در فعالیت و تکاپو هستند تا تو روزی خود را به دست آوری و در عین حال از یاد خدا غافل نباشی.

معنی: همه‌ی پدیده‌های هستی برای تو در تلاش‌اند و مطیع و فرمانبردار تو هستند، بنابراین از انصاف به دور است که مطیع خداوند نباشی



درس یکم (شکر نعمت)

۱۴. در فبر است از سرور کاینات و مَفْرِ موهوبات و رحمتِ عالمیان و صَفْوَتِ آرمیان و تَمَمُّهٔ دَوْرِ زمان، مَمْدُ مصطفی، صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ.

معنی: در حدیث و سخنی از سرور جهانیان، مایه‌ی افتخار موجودات، رحمت خداوند بر اهل عالم، برگزیده‌ی آدمیان و نقطه‌ی اوج و کمال گردش روزگار، حضرت محمد مصطفی- که سلام و درود خداوند بر او و آتش باد- چنین آمده است:

۱۵. شَفِیعُ مُطَاعُ نَبِیِّ کَرِیمِ قَسِیمُ مَسِیمُ نَسِیمُ وَ سِیمِ
شفیع: شفاعت کننده | مطاع: فرمانروا. کسی که
از فرمانش اطاعت می‌کنند. | نبی: پیامبر | کریم:
بخشنده
قسیم: زیبارو | جسیم: خوش اندام | نسیم: خوشبو |
وسیم: دارای نشان پیامبری

۱۶. بَلَّغَ الْعُلَیِّ بِکَمَالِهِ، کَشَفَ الرَّجْبِ بِمَمَالِهِ
به‌واسطه‌ی کمال خود به مرتبه‌ی بلند رسید و با
جمال نورانی خود، تاریکی‌ها را برطرف کرد
فَسَنَّتْ بِمِیعِ فَصَالِهِ، صَلُّوا عَلَیْهِ وَآلِهِ
همه‌ی صفات و خصلت‌های او زیباست. بر او و
خاندانش صلوات بفرستید.

۱۷. په غم دیوارِ اُمّتِ را که دارد پهن تو پشتیان
ای پیامبر! مسلمانان پشتیانی مانند تو دارند، پس
غم و اندوهی ندارند
۱۸. په باک از موجِ بحرِ آن را که باشد نوح کشتیان؟
همان گونه که پیروان حضرت نوح (ع) از امواج دریا
ترسی نداشتند؛ چون او (نوح) کشتیان بود.

۱۸. هر گاه که یکی از بندگان گناهکارِ پریشان روزگار، دستِ اثابت به امیدِ اجابت به درگاه حقِ جَلَّ و عَلا بردارد، ایزدِ تعالی در او نظر نکند.

معنی: هرگاه که یکی از بندگان گناهکار و آشفته حال، به امید قبولی توبه، دست خود را به درگاه خداوند بزرگ بلند کند، خداوند بلندمرتبه به او توجه نمی‌کند.



فصل اول : ادبیات تعلیمی

۱۹. بازش بفواند؛ باز اعراض فرماید.

معنی: آن بنده دوباره خدا را صدا می‌زند، ولی باز هم خداوند از او روی برمی گرداند و توجهی نمی‌کند.



۲۰. بار دیگرش به تضرع و زاری بفواند.

معنی: بار دیگر خداوند را با زاری و التماس صدا می‌زند.



۲۱. عَقِّ، سُبَّانَهُ وَ تَعَالَى فَرْمَايِدْ؛ يَا مَلَأْتِي قَدِ اسْتَفَيْتُ مِنْ عَبْدِي وَ لَيْسَ لَهُ غَيْرِي فَقَدْ غَفَرْتُ لَهُ. دعوتش اجابت کردم و امیدش برآوردم که از بسیاری دعا و زاری بنده همی شرم دارم.

معنی: خداوند پاک و بلندمرتبه می‌فرماید: ای فرشتگانم! من از به ندهی خود شرم دارم و او جز من پناهی ندارد. پس او را آمرزیدم. دعایش را مستجاب کردم و آرزویش را برآورده ساختم؛ زیرا از این همه دعا و ناله‌ی بنده‌ام شرم می‌کنم.



۲۲. کَرَمَ بَيْنَ وَ لَطْفَ فَرَاوَنَدْگَارِ گنه بنده کرده ست و او شرمسار

معنی: بزرگواری و مهربانی خداوند را مشاهده کن؛ بنده گناه می‌کند ولی او (خدا) شرمنده می‌شود.



درس یکم (شکر نعمت)

۲۳. عاکفان کعبه جلالش به تقصیر عبادت معترف که: ما عَبْرُناکَ فَحَقَّ عِبَادَتُکَ،

معنی: پرستش کنندگان خداوند (عبادان) به کوتاهی در عبادت اعتراف دارند و می‌گویند: تو را آن گونه که شایسته است، پرستش نکردیم.



۲۴. و اوصافان هلیه جمالش به تفریر منسوب که: ما عَرَفْناکَ فَحَقَّ مَعْرِفَتُکَ.

معنی: و وصف کنندگان زیبایی خداوند به سرگشتگی و حیرت منسوب شده‌اند و می‌گویند: تو را آن گونه که شایسته است، نشناختیم.



۲۵. گر کسی وصف او ز من پرسد بی دل از بی نشان چه گوید باز؟

۲۶. عاشقان کشتگان معشوق اند بر نیاید ز کشتگان آواز ببلب

معنی: اگر کسی توصیف معشوق (خدا) را از من بخواهد، نمی‌توانم چیزی بگویم؛ زیرا عاشق نمی‌تواند معشوق را توصیف کند.

معنی: عاشق در برابر معشوق مانند گشته است و از گشته هیچ سخنی بر نمی‌آید.



فصل اول : ادبیات تعلیمی

۲۷. یکی از صاحبان دلان سر به پییب مراقبت فرو برده بود و در بحر مکاشفت مستغرق شده؛ آن گه که از این معاملات باز آمد، یکی از یاران به طریق انبساط گفت: «از این بوستان که بودی، ما را چه تهنه کرامت کردی؟»

معنی: یکی از عارفان در حالت تفکر و کشف و شهود عرفانی فرو رفته بود؛ هنگامی که از این حالت عرفانی بیرون آمد، یکی از دوستان به او گفت: از این حالت عرفانی و نورانی که در آن قرار داشتی، برای ما چه هدیه‌ای آوردی؟

۲۸. گفت: «به فاطر داشتم که چون به درخت گل رسم، دامنی پُر کنم هدیۀ اصحاب را. چون برسیدم، بوی گُلم چنان مست کرد که دامنم از دست برفت!»

معنی: گفت: در نظرم بود که وقتی به اسرار و معارف الهی دست یابم، بهره‌ای از آن را به‌عنوان هدیه برای دوستان بیاورم. ولی وقتی [به آن حالت عرفانی] رسیدم، عنایت خداوندی چنان من را مست و شیفته‌ی خود ساخت که اختیار خود را از دست دادم.

کسانی که ادعا می‌کنند خداوند را شناخته‌اند، در واقع هیچ شناختی از او ندارند؛ زیرا هر کس به معرفت الهی رسید، خود بی‌نشان و ناپیدا شد.

ای مرغِ سمر! عشق ز پروانه پیاموز کان سوخته را جان شد و آواز نیامد
ای بلبل! راه و رسم واقعی عشق را از پروانه پیاموز زیرا جان خود را در راه معشوق از دست داد اما
صدایی از او بلند نشد

این مدعیان در طلبش بی‌فیران اند کان را که فیر شد، فبری باز نیامدت بلبل

گلستان، سعدی

درس یکم (شکر نعمت)

کارگاه متن پژوهی

◀ قلمرو زبانی

۱. جدول زیر را به کمک متن درس کامل کنید.

واژه معادل	معنا
	دارای نشان پیامبری
	شادی بخش
	به خدای تعالی بازگشتن
	قطع کردن مقرری

۲. سه واژه در متن درس بیابید که هم آوای آنها در زبان فارسی وجود دارد.

۳. از متن درس برای کاربرد هر یک از حروف زیر، سه واژه مهم املائی بیابید و بنویسید.

ح (..... - -)

ق (..... - -)

ع (..... - -)

۴. در عبارت زیر، نقش دستوری ضمائر متصل را مشخص کنید.

بوی گلم چنان مست کرد که دامنم از دست برفت.

۵. به عبارت‌های زیر توجه کنید:

الف) همنشین نیک بهتر از تنهایی است و تنهایی بهتر از همنشین بد.

ب) آرزو گفت: «از نمایشگاه کتاب چه خبر؟»

در عبارت «الف»، فعل جمله دوم، ذکر نشده است اما خواننده یا شنونده از فعل جمله اول می‌تواند به فعل جمله دوم، یعنی «است» پی ببرد. در این جمله، حذف فعل به «قرینه لفظی» صورت گرفته است.

در عبارت «ب»، جای فعل «داری» در جمله دوم خالی است اما هیچ نشانه‌ای در ظاهر جمله، شنونده را به وجود «فعل» راهنمایی نمی‌کند، تنها از مفهوم عبارت می‌توان دریافت که فعل «داری» از جمله دوم حذف شده است؛ در این جمله، به «قرینه معنوی» صورت گرفته است.

هر یک از اجزای کلام در صورت وجود قرینه می‌تواند حذف شود. اگر حذف به دلیل تکرار و برای پرهیز از تکرار صورت گیرد، آن را «حذف به قرینه لفظی» گویند اما اگر خواننده یا شنونده از مفهوم سخن به بخش حذف شده پی ببرد، «حذف به قرینه معنوی» است.

• در متن درس، نمونه‌ای برای کاربرد هر یک از انواع حذف بیابید.

فصل اول : ادبیات تعلیمی

◀ قلمرو ادبی

۱. واژه‌های مشخص شده، نماد چه مفاهیمی هستند؟

ای مرغ سمر! عشق ز پروانه بیاموز کان سوخته را جان شد و آواز نیامد

۲. با توجه به عبارت‌های زیر به پرسش‌ها پاسخ دهید.

- باران رحمت بی حسابش همه را رسیده و خوانِ نعمت بی‌دریغش همه جا کشیده.
- فرآش باد صبا را گفته تا فرش زمردین بگسترده و دایه ابر بهاری را فرموده تا بنات نبات در مهد زمین پیرورد.
- الف) آرایه‌های مشترک دو عبارت را بنویسید.
- ب) قسمت مشخص شده بیانگر کدام آرایه ادبی است؟

◀ قلمرو فکری

۱. معنی و مفهوم عبارت‌های زیر را به نثر روان بنویسید.

- عاکفان کعبه جلالش به تقصیر عبادت معترف که: ما عَبَدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ.
- یکی از صاحب‌دلان سر به جیب مراقبت فرو برده بود و در بحر مکاشفت مستغرق شده.

۲. مفهوم کلی مصراع‌های مشخص شده را بنویسید.

ابر و باد و مه و فورشید و فلک در کارند تا تو نانی به کف آری و به غفلت نفوری

چه غم دیوار امت را که دارد چون تو پشتیان چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح کشتیان؟

گر کسی وصف او ز من پرسد ب ی دل از بی‌نشان چه گوید باز؟ ب

۳. از کدام سطر درس، مفهوم بیت زیر قابل استنباط است؟

هیچ نقاشت نمی‌بیند که نقشی برکشد وان که دید، از هیرتش کلک از بنان افکنده‌ای

سعدی

درس یکم (شکر نعمت)



■ گنج حکمت (گمان)

گویند که بطی در آبِ روشنایی ستاره می‌دید. پنداشت که ماهی است؛ قصدی می‌کرد تا بگیرد و هیچ نمی‌یافت. چون بارها بیاموزد و حاصلی ندید، فرو گذاشت. دیگر روز هرگاه که ماهی بدیدی، گمان بردی که همان روشنایی است؛ قصدی نپیوستی و ثمرت این تجربت آن بود که همه روز گرسنه بماند.

کلیله و دمنه، ترجمه نصرالله منشی



فصل اول : ادبیات تعلیمی



سوالات امتحان نهایی درس اول

معنی واژه:

- ۱- هر نفسی که فرو می‌رود ممد حیات است.
 - ۲- دست انابت به امید اجابت به درگاه حق بردارد.
 - ۳- تخم خرمایی به تربیتش نخل باسق گشته.
 - ۴- عاکفان کعبه جلالش به تقصیر عبادت معترف: جمع عاکف، کسانی که در مدت معین در مسجد بمانند و به عبادت پردازند. (دی ۹۹)
 - ۵- نتوان شبه تو گفتن که تو در وهم نیایی.
 - ۶- تخم خرمایی به تربیتش نسل باسق گشته.
 - ۷- معادل درست توضیح عرفانی زیر را از داخل کمانک انتخاب کنید. (خ ۹۸)
 - کمال توجه بنده به حق و یقین بر اینکه خداوند در همه احوال، عالم بر ضمیر اوست. (مراقبت / مکاشفت)
 - ۸- در بیت زیر یک برابر معنایی مناسب برای واژه "شادی" انتخاب کنید (خ ۱۴۰۱)
- همه عزّی و جلالی، همه علمی و یقینی
همه نوری و سروری، همه جودی و جزایی
- ۹- عبارت «حرکت به سوی مقصدی برای به دست آوردن و جست و جوی چیزی» در توضیح کدام واژه آمده است؟ (دی ۱۴۰۱)

الف) اتراق ب) پویدن پ) مشایعت ت) وصول

۱۰- بازش بخواند؛ باز اعراض کند. روی گردانی (دی ۱۴۰۱)

املا:

- ۱- در عبارت زیر، یک نادرستی املائی وجود دارد؛ آن را بیابید و شکل درست آن را بنویسید.
 - عصاره تاکی به قدرت او شهد فایغ شده. فایق (ش ۹۸)
- ۲- املائی درست را از داخل کمانک انتخاب کنید.
 - واصفان حلیه جمالش به تحیر (منصوب / منسوب) (خ ۹۹ تهری و ریاضی)
 - چه باک از موج (بحر / ابهر) آن را که باشد نوح کشتیبان؟ (خ ۹۹ انسانی)
 - همه از (بهر / بحر) تو سرگشته و فرمانبردار (دی ۱۴۰۰)
 - واصفان حلیه جمالش به تحیر (منسوب / منصوب) (خ ۱۴۰۰)
 - تو حکیمی؛ تو عظیمی؛ تو کریمی؛ تو رحیمی تو نماینده فزلی؛ تو سزاوار (ثنایی / سنایی) (دی ۱۴۰۱)

درس یکم (شکر نعمت)

دستور:

- ۱- نوع حذف را در هر یک از موارد زیر تعیین کنید. (خ ۹۸)
- الف) بنده همان به که ز تقصیر خویش عذر به درگاه خدای آورد **معنوی؛ حذف فعل «است»**
- ب) در هر نفسی دو نعمت موجود است و بر هر نعمت شکری واجب. **لفظی؛ حذف فعل «است»**
- ۲- در بیت «همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری».
- الف) کدام فعل حذف شده است؟ **هستند(فعل اسنادی)** (ب) نوع حذف را بنویسید. **معنوی** (خ ۹۹ تهری و ریاضی)

◀ قلمرو ادبی (آرایه‌های ادبی)

- ۱- قسمت مشخص شده متن زیر، بیانگر کدام آرایه ادبی است؟ (ش ۹۸) (خ ۱۴۰۰)
- « فرآش صبا را گفته تا فرش زمردین بگسترند و دایه ابر بهاری را فرموده تا بنات نبات در مهد زمین بیورود. » **استعاره**
- ۲- آرایه قسمت مشخص شده را از داخل پرانتز بیابید. (خ ۱۴۰۰)
- « اطفال شاخ را به قدوم موسم ربیع کلاه شکوفه بر سر نهاده. » (تشبیه / استعاره)
- ۳- با توجه به متن پاسخ دهید. (ری ۱۴۰۰)
- « فرآش باد صبا را گفته تا فرش زمردین بگسترند و دایه ابر بهاری را فرموده تا بنات نبات در مهد زمین بیورود. »
- الف) یک مورد اضافه تشبیهی بیابید. **فرآش باد صبا / دایه ابر بهاری / بنات نبات / مهد زمین**
- ب) کدام واژه استعاره است؟ مفهوم آن چیست؟ **فرش زمردین ، سبزه ها و چمنزارها**
- ۴- " پروانه " در مصراع " ای مرغ سحر عشق ز پروانه بیاموز " نماد چیست؟ **عاشق حقیقی** (خ ۱۴۰۱)
- ۵- کدام یک از واژگان مشخص شده «مشبه به» است؟ **فرآش** (ش ۱۴۰۱)
- « فرآش باد صبا را گفته تا فرش زمردین بگسترند و دایه ابر بهاری را فرموده تا بنات نبات در مهد زمین بیورود »
- ۶- در نوشته زیر، کدام یک از ترکیب‌های مشخص شده، آرایه تشبیه ندارد؟ **فرش زمردین** (ری ۱۴۰۱)
- فرآش باد صبا را گفته تا فرش زمردین بگسترند و دایه ابر بهاری را فرموده تا بنات نبات در مهد زمین بیورود.

◀ قلمرو فکری: معنی و مفهوم نظم و نثر، درک مطلب و تناسب معنایی

معنی و مفهوم هر یک از موارد زیر را به نثر روان بنویسید.

- ۱- پرده ناموس بندگان به گناه فاحش ندرد: **خداوند آبروی بندگان را به سبب گناه آشکار نمی‌برد.** (خ ۹۸، ری ۹۸)
- ۲- و وظیفه روزی به خطای منگر نبرد: **روزی مقدر کسی را به خاطر خطای زشت قطع نمی‌کند.** (ری ۹۸، ری ۱۴۰۱)
- ۳- یکی از صاحب‌دلان سر به جیب مراقبت فرو برده بود: **یکی از عارفان در حال تفکر عارفانه و توجه به حق بود.**

(خ ۹۹ تهری و ریاضی)

- ۴- و خوان نعمت بی‌دریغش همه جا کشیده: **سفره نعمت‌های بی‌مضایقه و سخاوتمندانه خداوند برای همه پهن شده است.** (ش ۹۸)

فصل اول : ادبیات تعلیمی

- ۵- هر نفسی که فرو می‌رود ممد حیات است و چون برمی‌آید، مفرح ذات: هر نفسی که پایین می‌رود (دم) یاری کننده زندگی است و هنگامی که بالا می‌آید (بازدم) شادی بخش وجود است. (ش ۹۹)
- ۶- از دست و زبان که برآید کز عهده شکرش به در آید: هیچ کس نمی‌تواند با رفتار و سخنانش از عهده شکرگزاری خداوند برآید. (ری ۹۹)
- ۷- کرم بین و لطف خداوندگار / گنه بنده کرده ست و او شرمسار (ش ۱۴۰۰)
- بخشش و مهربانی خداوند را ببین که چقدر زیاد است، بنده گناه می‌کند و او از گناه بنده اش خجالت زده است
- ۸- پرده ناموس بندگان به گناه فاحش ندرد و وظیفه روزی به خطای منکر نبرد (خ ۱۴۰۱)
- آبروی بندگان را به گناه آشکار نمی‌ریزد و وجه معاش (رزق و روزی تعیین شده) را به دلیل خطای زشت قطع نمی‌کند
- ۹- مفهوم کلی مصراع دم بیت زیر با کدام گزینه مناسبت دارد؟ (خ ۹۸)
- «هیچ نقاشی نمی‌بیند که نقشی بر کند و آن که دید از حیرتش کلک از بنان افکنده‌ای»
- (الف) ما عبدناک حق عبادتک. (ب) ما عرفناک حق معرفتک
- ۱۰- در نوشته «پرده ناموس بندگان به گناه فاحش ندرد و وظیفه روزی به خطای منکر نبرد» سعدی بر دو صفت الهی تأکید کرده است؛ آن دو را بنویسید. پوشاننده گناه و خطا (ستار العیوب) و رزاق بودن و بخشندگی (خ ۹۹، ری ۹۹)
- ۱۱- مقصود از قسمت مشخص شده چیست؟ (خ ۱۴۰۰)
- «یکی از یاران به طریق انبساط گفت: «از این بوستان که بودی، ما را چه تحفه کرامت کردی؟» به شیوه صمیمانی و خودمانی
- ۱۲- «دستِ انابت به امیدِ اجابت به درگاه حق جَلَّ وَ عَلا برداشتن» و بیت زیر بر کدام مفهوم مشترک تأکید دارند؟ (ش ۱۴۰۱)
- « بنده همان به که ز تقصیر خویش / عذر به درگاه خدای آورد »
- توبه به درگاه خدا
- ۱۳- « تخم خرمایی به تربیتش نخل باسق گشته » (ش ۱۴۰۱ و ری ۱۴۰۱)
- هسته ی خرمایی با پرورش و توجه او نخلی بلند گردیده است



درس یکم (شکر نعمت)

◀ لغت (ستایش)

۱. پویدن: حرکت به سوی مقصدی برای به دست آوردن و جست‌وجوی چیزی، تلاش، رفتن
۲. ثنا: ستایش، سپاس
۳. جزا: پاداش کار نیک
۴. جلال: بزرگواری، شکوه، از صفات خداوند که به مقام کبریایی او اشاره دارد.
۵. جود: بخشش، سخاوت، گرم
۶. حکیم: دانا به همه چیز، دانای راست کردار، از نام‌های خداوند تعالی؛ بدین معنا که همه کارهای خداوند از روی دلیل و برهان است و کار بیهوده انجام نمی‌دهد.
۷. رحیم: بسیار مهربان از نام‌ها و صفات خداوند
۸. روی: مجازاً امکان، چاره
۹. سرور: شادی، خوشحالی
۱۰. سزا: سزاوار، شایسته، لایق
۱۱. شبهه: مانند، مثل، همسان
۱۲. عز: ارجمندی، گرامی‌شدن، مقابل دُلّ
۱۳. فضل: بخشش، گرم
۱۴. کریم: بسیار بخشنده، بخشاینده، از نام‌ها و صفات خداوند
۱۵. ملک: پادشاه، خداوند
۱۶. نماینده: آن که آشکار و هویدا می‌کند، نشان دهنده
۱۷. وهم: پندار، تصوّر، خیال
۱۸. یقین: بی‌شبهه و شک بودن، امری که واضح و ثابت شده باشد.



◀ املا

ذکر - توحید - سزا - فضل - سنا - وصف - فهم - وهم - شبه - عز - سرور - جزا - فزایی - ارمغان - سخاوت - بیهوده - سزاوار - دل و عز- هویدا - تصور- واضح - ثابت

فصل اول : ادبیات تعلیمی

◀ لغت (شکر نعمت)

۱۹. **اعراض:** روی گرداندن از کسی یا چیزی، روی گردانی
 ۲۰. **انابت:** بازگشت به سوی خدا، توبه، پشیمانی
 ۲۱. **انبساط:** حالتی که در آن، احساس بیگانگی و ملاحظه و رودربایستی نباشد؛ خودمانی شدن
 ۲۲. **باسق:** بلند، بالیده
 ۲۳. **بنات:** ج بنت، دختران
 ۲۴. **بنان:** سرانگشت، انگشت
 ۲۵. **تاک:** درخت انگور، رز
 ۲۶. **تممه:** باقی‌مانده؛ تتمه دور زمان: مایه تمامی و کمال گردش روزگار، مایه تمامی و کمال دور زمان رسالت
 ۲۷. **تحفه:** هدیه، ارمغان
 ۲۸. **تحیر:** سرگشتگی، سرگردانی
 ۲۹. **تضرع:** زاری کردن، التماس کردن
 ۳۰. **تقصیر:** گناه، کوتاهی، کوتاهی کردن
 ۳۱. **جسیم:** خوش اندام
 ۳۲. **جلیه:** زیور، زینت
 ۳۳. **خوان:** سفره، سفره فراخ و گشاده
 ۳۴. **دایه:** زنی که به جای مادر به کودک شیر می‌دهد یا از او پرستاری می‌کند.
 ۳۵. **ربیع:** بهار
 ۳۶. **روزی:** رزق، مقدار خوراک یا وجه معاش که هرکس روزانه به دست می‌آورد یا به او می‌رسد؛
 ۳۷. **وظیفه روزی:** رزق مقرر و معین
 ۳۸. **شفیع:** شفاعت کننده، پامرد
 ۳۹. **شهد:** عسل؛
 ۴۰. **شهد فایق:** عسل خالص
 ۴۱. **صفوت:** برگزیده، برگزیده از افراد بشر
 ۴۲. **عاکفان:** ج عاکف، کسانی که در مدتی معین در مسجد بمانند و به عبادت پردازند.
 ۴۳. **عز و جل:** گرمی، بزرگ و بلندمرتبه است؛ بعد از ذکر نام خداوند به کار می‌رود.
 ۴۴. **عصاره:** آبی که از فشردن میوه یا چیز دیگر به دست آورند؛ افشیره، شیر
 ۴۵. **فاحش:** آشکار، واضح



◀ املا

منت - عزوجل - طاعت - قربت - مزید - نعمت - ممد حیات - مفرح ذات - عهده - عباد - تقصیر - عذر - رحمت - خوان
 نعمت - بی دریغ - ناموس - بندگان - فاحش - رحمت - حساب - باد صبا - زمردین - دایه - بنات - نبات - مهد - خلعت -
 قبا - اطفال - قدوم موسم - عصاره تاکی - شهد - فایق - باسق - غفلت - از بهر تو - انصاف - سرور - کائنات - صفوت - تتمه
 - شفیع - مطاع - نسیم - جسیم - نسیم - وسیم - دجی - خصال - موج بحر - انابت جل و علا - اعراض - تضرع و زاری -
 زاری بنده - شرمسار - عاکفان - کعبه - تقصیر - واصفان - حلیه - تحیر - منسوب - کشتگان - صاحب دل - مراقبت - بحر
 مکاشفت - مستغرق - معاملات - طریق انبساط - تحفه هدیه - مرغ سحر - مدعیان - طلب - حیرت - بنان - نقاش - بط -
 قصد - حاصل - فروگذاشت - شهرت - معاش - ورق - ستاینده - فرح - ناز - احوال - واضح - فایق - مقرر - معین - زیور -
 زینت - سرکشتگی - رز - رودربایستی

درس دوم (مست و هشيار)

درس دوم : مست و هشيار

۱. مهتسب مستی به ره دید و گریبانش گرفت مست گفت: «ای دوست، این پیراهن است افسار نیست»

[Empty dashed box for answer]

۲. گفت: «مستی، زان سبب افتان و خیزان می روی» گفت: «بُرَم راه رفتن نیست، ره هموار نیست»

[Empty dashed box for answer]

۳. گفت: «می باید تو را تا فانه قاضی بَرَم» گفت: «رو، صبح آی، قاضی نیمه شب بیدار نیست»

[Empty dashed box for answer]

۴. گفت: «نزدیک است والی را سرای، آن جا شویم» گفت: «والی از کجا در فانه خمار نیست؟»

[Empty dashed box for answer]

۵. گفت: «تا داروغه را گوئیم، در مسجد بفواب» گفت: «مسجد فوابگاه مردم بدکار نیست»

[Empty dashed box for answer]

۶. گفت: «دیناری بده پنهان و فود را وارهان» گفت: «کار شرع، کار درهم و دینار نیست»

[Empty dashed box for answer]

۷. گفت: «از بهر غرامت، جامهات بیرون کنم» گفت: «پوسیده است، جز نقشی ز بود و تار نیست»

[Empty dashed box for answer]

۸. گفت: «آگه نیستی کز سر در افتادت کلاه» گفت: «در سر عقل باید، بی کلاهی عار نیست»

[Empty dashed box for answer]

۹. گفت: «می بسیار فوردی، زان پنین بی فود شری» گفت: «ای بیهوده گو، حرف کم و بسیار نیست»

[Empty dashed box for answer]

۱۰. گفت: «باید هر زنده هشیار مردم، مست را» گفت: «هشیاری بیار، اینجا کسی هشیار نیست»



فصل اول : ادبیات تعلیمی

معنی شعر مست و هشیار

- ۱- مأمور اجرای احکام دینی، مستی را در راه دید و یقه‌اش را گرفت. مست گفت: دوست عزیز! این که گرفته‌ای پیراهن است نه افسار.
- ۲- گفت: تو مست هستی و به همین سبب نامتعادل راه می‌روی. مست پاسخ داد: تقصیر راه رفتن من نیست، راه ناهموار است.
- ۳- گفت باید تو را تا خانه‌ی قاضی ببرم. مست گفت: تا صبح فردا صبر کن ؛ زیرا نیمه شب است و قاضی بیدار نیست.
- ۴- گفت: خانه‌ی حاکم نزدیک است. آنجا برویم. گفت: از کجا معلوم که خود حاکم اکنون مشغول فساد و شراب نوشی باشد؟
- ۵- مأمور گفت: تا زمانی که بروم و داروغه را آگاه کنم، تو در مسجد بخواب. مست گفت: من گناهکارم و مسجد جای افراد بد کار نیست.
- ۶- گفت: مخفیانه پولی (رشوه) به من بده و خود را آزاد کن! مست گفت: در دین رشوه خواری جایگاهی ندارد و حرام است. (معنای دیگر مصراع دوم: کار حرام را در دین نمی‌توان با رشوه سر و سامان داد).
- ۷- گفت: به‌عنوان جریمه لباست را از تو می‌گیرم. گفت: لباسم پوسیده و کهنه است.
- ۸- گفت: تو هوشیار نیستی و نمی‌دانی که کلاه از سرت افتاده است! مست پاسخ داد: کلاه بر سر نداشتن ننگ و عیب نیست، مهم این است که در سر، عقل باشد. (نکته: در گذشته بدون کلاه بیرون آمدن را عیب می‌دانستند).
- ۹- گفت: تو زیاد شراب نوشیده‌ای به همین جهت است این گونه مست شده‌ای. مست گفت: ای نادان! در کار شرع کم یا زیاد خوردن شراب معنا ندارد.
- ۱۰- گفت: باید شخص هوشیاری، مجازات شرعی را بر مست اجرا کند. مست گفت: هوشیاری نمی‌توانی پیدا کنی؛ زیرا کسی در این شهر هوشیار و آگاه نیست!

درس دوم (مست و هشیار)

کارگاه متن پژوهی

◀ قلمرو زبانی

۱. معنای واژه‌های مشخص شده را بنویسید.

- گر بدین حال تو را ممتسب اندر بازار بیند، بگیرد و هر زند.
- از بهر تو هر بار ملامت بکشم
- گرامت بکشم
- گر بشکنم این عهد، غرامت بکشم

مولوی

۲. فعل‌های مشخص شده را از نظر کاربرد معنایی بررسی کنید.

- گفت: «نزدیک است والی را سرای، آن‌جا شویم»
- گفت: «والی از کجا در فائده فَمَّار نیست؟»

- زاهد ظاهرپرست از حال ما آگاه نیست
- در حق ما هر چه گوید جای هیچ آگراه نیست

- ریشه‌های ما به آب / شافه‌های ما به آفتاب می‌رسد / ما دوباره سبز می‌شویم.

◀ قلمرو ادبی

۱. سروده زیر را از نظر شیوه گفت‌وگو، با متن درس مقایسه کنید؛ سپس بنویسید این نوع گفت‌وگو در اصطلاح ادبی چه نام دارد؟

<p>بگفت از دار مُلکِ آشنایی بگفت انده فزند و جان فروشند بگفت از عشق‌بازان این عجب نیست بگفت از دل تو می‌گویی، من از جان بگفت آن‌گه که باشم ففته در فاک بگفت این، کی کند بیچاره فرهاد؟ نیامد بیش پرسیدن جوابش ندیدم کس بدین ماضربوابی</p>	<p>نفس‌تین بار گفتش کنز کجایی؟ بگفت آن‌جا به صنعت در چه کوشند؟ بگفتا جان فروشی در ادب نیست بگفت از دل شری عاشق بدین سان؟ بگفتا دل ز مهرش کی کنی پاک؟ بگفت او آن من شد زو مکن یار پو عابز گشت فسرو در جوابش به یاران گفت کنز فاک و آبی</p>
--	---

نظامی

۲. متن درس از نظر شیوه بیان (جد-طنز) با این سروده حافظ چه وجه اشتراکی دارد؟

با ممتسبم عیب مگوید که او نیز پیوسته پو ما در طلب عیش مدام است است

فصل اول : ادبیات تعلیمی

◀ قلمرو فکری

۱. هر یک از مصراع‌های زیر، به کدام پدیده اجتماعی زمان شاعر اشاره دارد؟

▪ گفت: «دیناری بده پنهان و خود را وارهان» (.....)

▪ گفت: «جرم راه رفتن نیست، ره هموار نیست.» (.....)

۲. در هر یک از بیت‌های زیر، بر چه موضوعی تاکید شده است؟

	بیت هشتم
	بیت نهم

۳. درباره ارتباط موضوعی متن درس با هر یک از بیت‌های زیر توضیح دهید.

▪ دور شو از برم ای واعظ و بیهوده مگوی من نه آنم که دگر گوش به تزویر کنم

▪ گفت مست: «ای مفتسب، بگزار و رو از برهنه کی توان بردن گرو؟»

درس دوم (مست و هشيار)

شعرخوانی (در مکتب حقایق)

۱. ای بی فبر، بکوش که صاحب فبر شوی تا راهرو نباشی، کی راهبر شوی؟
۲. در مکتب حقایق پیش ادیب عشق هان ای پسر، بکوش که روزی پدر شوی
۳. دست از مس وجود پو مردان ره بشوی تا کیمیای عشق بیابی و زر شوی
۴. فوآب و فوریت ز مرتبه فویش دور کرد آن گه رسی به فویش که بی فوآب و فور شوی
۵. گر نور عشق حق به دل و جانیت اوختد بالله کنز آفتاب فلک فوآب تر شوی
۶. یک دم غریق بهر خدا شو گمان مبر کنز آفتاب هفت بهر به یک موی تر شوی
۷. از پای تا سرت همه نور خدا شود در راه ذوالجلال پو بی پا و سر شوی
۸. وجهه خدا اگر شودت منظر نظر زین پس شکی نماند که صاحب نظر شوی
۹. بنیاد هستی تو پو زیر و زبر شود در دل مدار هیچ که زیر و زبر شوی
۱۰. اگر در سرت هوای وصال است، حافظا باید که فاک درگه اهل هنر شوی

حافظ



فصل اول : ادبیات تعلیمی



معنی شعر در کتب حقایق

- ۱- ای بی‌خبر از معرفت و عشق! بکوش تا عارف و آگاه شوی؛ تا وقتی سالک و رونده‌ی راه حقیقت نباشی، نمی‌توانی به مقام ارشاد و هدایت خلق برسی.
- ۲- ای پسر! آگاه باش و بکوش که در مدرسه‌ی حقیقت از عشق، درس بیاموزی تا روزی به مقام راهبری برسی و کارآموده و باتجربه گردی.
- ۳- ای بی‌خبر! مانند مردان راه عشق، وجود بی‌ارزش خود را رها کن و به تعلقات مادی دلبسته نباش تا به کمک عشق وجودت ارزشمند شود.
- ۴- دلبستگی به امور دنیا تو را از مقام انسانیت دور کرده است؛ زمانی به مقام حقیقیات می‌رسی که خود را از همه تعلقات مادی رها کرده باشی.
- ۵- اگر پرتو نور الهی بر دل و جانت بتابد، به خدا قسم که از آفتاب آسمان هم زیباتر و پرنورتر خواهی شد.
- ۶- لحظه‌ای در دریای عشق الهی غرق شو و به مقام فنای حق برس. شک نکن که وجودت دیگر گرفتار آلودگی عالم مادی نمی‌شود.
- ۷- اگر در راه خدای بزرگ قدم برداری و به مادیات بی‌توجه شوی، سرپای وجودت غرق نور خدا خواهد شد.
- ۸- اگر خدا و کسب رضای او مورد توجهات باشد، یقین کن که از آن پس صاحب بصیرت و آگاهی خواهی شد.
- ۹- اگر در راه خدا وابستگی‌های مادی و دنیا دوستی تو نابود شود، از این دگرگونی ترس به خود راه نده؛ [زیرا اگر توجه تو از علائق دنیایی دور شود، تازه آغاز زندگی روحانی و معنوی توست].
- ۱۰- ای حافظ! اگر در آرزوی رسیدن به معشوق هستی، باید در برابر اهل فضیلت و کمال، فروتن و متواضع باشی



درس دوم (مست و هشيار)

درك و دريافت



۱. برای خوانش این شعر، چه نوع آهنگ و لحنی را بر می‌گزینید؟ دلیل خود را بنویسید.

۲. مفهوم مشترک هر یک از گروه بیت‌های زیر را بیان کنید.

(الف) بیت‌های سوم و پنجم (.....)

(ب) بیت‌های ششم و نهم (.....)



سوالات امتحان نهایی درس دوم

◀ قلمرو زبانی: معنی واژه، املا و دستور

معنی واژه:

۱- گفت: «والی از کجا در خانه خمار نیست؟»: می‌فروش، شراب فروش (خ ۹۹)

املا:

املاي درست را انتخاب نماييد

۱- گفت از (بهر / بحر) غرامت جامه ات بیرون کنم (خ ۱۴۰)

۲- چو عاجز گشت خسرو در جوابش / نیامد بیش پرسیدن (صوابش / ثوابش) (ش ۱۴۰)

۳- یک دم غریق (بهر / بحر) خدا شو گمان مبر / کز آب هفت بحر به یک موی تر شوی (ری ۱۴۰)

دستور:

۱- با توجه به بیت زیر، به پرسش‌ها پاسخ دهید. (ری ۹۸)

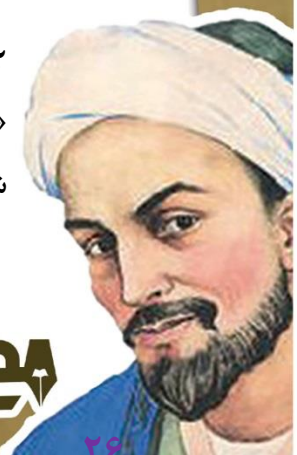
گفت: «نزدیک است والی را سرای، آن جا شویم» گفت: «والی از کجا در خانه خمار نیست؟»

(الف) کارکرد «را» چیست؟ رأی فک اضافه (ب) با توجه به معنا، کدام فعل اسنادی است؟ است

۲- در بیت زیر، فعل‌های مشخص شده را از نظر کاربرد معنایی بررسی کنید. (ش ۹۹)

گفت: «نزدیک است والی را سرای، آن جا شویم» گفت: «والی از کجا در خانه خمار نیست؟»

شویم : برویم / نیست: وجود ندارد



فصل اول : ادبیات تعلیمی

۳- کاربرد معنایی فعل «نیست» در کدام مصراع، اسنادی و در کدام مصراع، غیر اسنادی است؟ (ری ۹۹)

«زاهد ظاهر پرست از حال ما آگاه نیست / در حق ما هر چه گوید جای هیچ اکراه نیست»
مصراع اول : اسنادی / مصراع دوم: غیر اسنادی در معنی وجود ندارد.

۴- با توجه به بیت های زیر درستی یا نادرستی موارد داده شده را تعیین کنید. (خ ۱۴۰۰)

گفت: «نزدیک است والی را سرای، آن‌ها شویم» گفت: «والی از کہا در فانه فَمَا نیست؟»

گفت: «تا داروغه را گوئیم در مسجد بفواب» گفت: «مسجد خوابگاه مردم بدکار نیست»

الف) در بیت اول فعل "شویم" اسنادی و فعل "نیست" غیر اسنادی است. نادرست

ب) در بیت دوم "خوابگاه مردم" یک ترکیب اضافی و "مردم بدکار" یک ترکیب وصفی است. درست

۵- کاربرد معنایی فعل "نیست" در کدام مصراع اسنادی و در کدام مصراع غیر اسنادی است؟ (ش ۱۴۰۰)

الف) گفت مسجد خوابگاه مردم بدکار نیست اسنادی ب) گفت والی از کجا در خانه خمار نیست غیر اسنادی

۶- درستی یا نادرستی را مشخص نمایید (ری ۱۴۰۰)

الف) در هر دو مصراع بیت "گفت مستی زان سبب افتان و خیزان می روی / گفت جرم راه رفتن نیست ره هموار نیست" فعل اسنادی به کار رفته است. درست

ب) در بیت زیر نقش دستوری واژه های "داروغه" و "خوابگاه" یکسان است. نادرست

گفت: «تا داروغه را گوئیم در مسجد بفواب» گفت: «مسجد خوابگاه مردم بدکار نیست»

۷- در بیت زیر واژگانی را که در زبان فارسی «هم آوا» دارند مشخص کنید (ش ۱۴۰۰)

از بهر تو صد بار ملامت بکشم / گر بشکنم این عهد، غرامت بکشم

۸- در هر یک از مصراع های زیر، فعل های مشخص شده را از نظر کاربرد معنایی بررسی کنید (ش ۱۴۰۰)

الف) گفت نزدیک است والی را سرای آنجا شویم / برویم (غیر اسنادی)

ب) گفت می بسیار خوردی زان چنین بی خود شدی / گشتی (اسنادی)

◀ قلمرو ادبی (آرایه های ادبی)

۱- نوع گفت و گوی شعر زیر را در اصطلاح ادبی چه می نامند؟ (خ ۹۸ و ش ۱۴۰۰)

نفستین بار گفتش کن کبابی / بگفت از دار ملک آشنایی

بگفت آن با به صنعت در چه کوشند؟ / بگفت انده فرزند و بان فروشنده

بگفتا بان فروشی در ادب نیست / بگفت از عشق بازان این عجب نیست

۲- در بیت زیر، معنای مجازی واژه «خاک» چیست؟ (ری ۱۴۰۰)

«بگفتا: دل ز مهرش کی کنی پاک؟ / بگفت: آنکه که باشم ففته در خاک» / قبر

درس دوم (مست و هشیار)

۳- در بیت «دست از مس وجود چو مردان ره بشوی / تا کیمیای عشق بیابی و زر شوی»: (دی ۱۴۰)

الف) «مشبّه» را در تشبیه سوم تعیین کنید. کیمیا

ب) مفهوم کنایه «زر شوی» را بنویسید ارزشمند شوی

◀ **قلمرو فکری:** معنی و مفهوم نظم و نثر، درک مطلب و تناسب معنایی

۱- گفت: «نزدیک است والی را سرای آن جا شویم»: گفت: خانه حاکم نزدیک است به آنجا برویم. (ش ۹۸)

۲- گفت: «از بهر غرامت، جامهات بیرون کنم» گفت: «پوسیده است، جز نقشی ز پود و تار نیست»:

گفت: برای خسارت، لباست را از تنت بیرون می آورم. جواب داد: لباس من پوسیده و نخ نما است. (خ ۹۹، غ ۱۴۰)

۳- در بیت «گفت: آگه نیستی کز سر در افتادت کلاه گفت: در سر عقل باید بی کلاهی عار نیست!»، بر چه

موضوعی تأکید شده است؟ عقل و خرد مهم تر از حفظ ظاهر و رعایت آن است. (خ ۹۸)

۴- بیت زیر به کدام پدیده اجتماعی عصر شاعر اشاره دارد؟ (خ ۹۸، ش ۹۹، دی ۱۴۰)

«گفت: دیناری بده پنهان و خود را وارهان گفت: کار شرع کار درهم و دینار نیست» رشوه خواری حاکمان جامعه

۵- مفهوم کلی مصراع دوم بیت زیر را بنویسید. (خ ۹۹ تهری و ریاضی)

گفت: می بسیار خوردی، زان چنین بی خود شدی گفت: ای بیهوده گو، حرف کم و بسیار نیست

گناه، کم یا زیاد آن، هردو ناپسند است

۶- مفهوم مشترک دو بیت زیر چیست؟ (خ ۱۴۰) پرهیز از ریاکاری و دور رویی

گفت: «نزدیک است والی را سرای، آنجا شویم» گفت: «والی از کجا در فانه فمّار نیست؟»

دور شو از برم ای واعظ و بیهوده مگوی من نه آنم که دگر گوش به تزویر کنم

۷- به نثر روان معنی کنید (خ ۱۴۰)

«گفت: دیناری بده پنهان و خود را وارهان گفت: کار شرع کار درهم و دینار نیست»

محتسب: پولی بده و خود را نجات بده مست: موضوعات دینی با پول (رشوه) حل نمی شود

فصل اول : ادبیات تعلیمی

◀ لغت (نیکی)

۷۳. ادیب: آداب‌دان، ادب‌شناس، سخن‌دان، در متن درس به معنای معلّم و مربّی است.
۷۴. افسار: تسمه و ریسمانی که به سر و گردن اسب و الاغ و ... می‌بندند.
۷۵. اکراه: ناخوشایندبودن، ناخوشایند داشتن امری
۷۶. تزویر: نیرنگ، دورویی، ریاکاری
۷۷. حد: کیفر و مجازات شرعی برای گناهکار و مجرم
۷۸. خمار: می‌فروش
۷۹. داروغه: پاسبان و نگهبان، شب‌گرد
۸۰. درهم: دَرَم، مسکوک نقره، که در گذشته، به عنوان پول رواج داشته و ارزش آن کسری از دینار بوده است؛ در متن درس، مطلق پول مورد نظر است.
۸۱. دینار: واحد پول، سکه طلا که در گذشته رواج داشته است، در متن درس، مطلق پول است؛ وزن و ارزش دینار در دوره‌ها و مناطق مختلف، متفاوت بوده است.
۸۲. والی: حاکم، فرمانروا
۸۳. وجه: ذات، وجود
۸۴. ذوالجلال: خداوند، پروردگار، خداوند صاحب جلال و عظمت
۸۵. زاهد: پارسای گوشه‌نشین که میل به دنیا و تعلّقات آن ندارد.
۸۶. صنعت: پیشه، کار، حرفه
۸۷. صواب: درست، پسندیده، مصلحت
۸۸. غرامت: تاوان، جبران خسارت مالی و غیر آن
۸۹. گرو: دارایی یا چیزی که برای مطمئن ساختن کسی در به انجام رساندن تعهدی به او داده می‌شود؛
۹۰. گرو بردن: مال کسی را به عنوان وثیقه گرفتن و نزد خود نگه داشتن؛ موقّی شدن در مسابقه و به دست آوردن گرو
۹۱. محتسب: مأمور حکومتی شهر که کار او نظارت بر اجرای احکام دین و رسیدگی به اجرای احکام شرعی بود.
۹۲. مدام: همیشه، پیوسته، می
۹۳. مُلک: سرزمین، کشور، مملکت؛
۹۴. دارِ ملک: دارالملک، پایتخت
۹۵. واعظ: پند دهنده، سخنور اندرزگو



◀ املا

- محتسب - مست - پیراهن - افتان و خیزان - قاضی - خمار - داروغه - خوابگاه - وارهان - از بهر غرامت - عار - کلاه - بیهوده - هشیار - صواب - واعظ - تزویر - برهنه - صاحب - راهرو - راهبر - حقایق - مس - زر - خواب و خور - مرتبه - غریق بحر خدا - منظر - نظر - صاحب نظر - زیر و زبر - هوای وصال - تسمه - مسکوک - ذات - مامور - وثیقه - تعهد - تاوان - مصلحت - صنعت - حرفه - زاهد - پارسا - تعلقات - خسارت - ذوالجلال

درس سوم (آزادی)

درس سوم : آزادی

۱. ناله مرغ اسیر این همه بهر وطن است مسلک مرغ گرفتار قفس، هم چو من است

۲. همت از باد سمر می طلبم گر ببرد فبر از من به رفیقی که به طرف چمن است

۳. فکری ای هم وطنان، در ره آزادی فویش بنمایید که هر کس نکند، مثل من است

۴. خانه ای کاو نشود از دست اجانب آباد ز اشک ویران کنش آن خانه که بیت الفزن است

۵. جامه ای کاو نشود غرقه به فون بهر وطن بدر آن جامه که ننگ تن و کم از کفن است

۶. آن کسی را که در این ملک، سلیمان کردیم ملت امروز یقین کرد که او اهرمن است

دیوان اشعار، ابوالقاسم عارف قزوینی



فصل دوم : ادبیات پایداری

📌 معنی شعر آزادی

۱- ناله‌ی من شاعر که مانند نالیدن پرنده‌ی اسیر است، همه برای وطن می‌باشد. پرنده‌ی زندانی در قفس نیز راه و روشی مانند من دارد.

۲- از باد سحر درخواست می‌کنم که خبری از من به دوستانم که آزادند، برساند.

۳- هم وطنان! برای آزادی خود و سرزمینتان چاره‌ای بیندیشید؛ زیرا هر کس چنین نکند، همچون من گرفتار می‌شود.

۴- بهتر است کشوری که به دست بیگانگان آباد می‌شود، ویرانش کرد؛ زیرا آنجا، خانه‌ی اندوه و غم است.

۵- لباسی را که در راه وطن خون آلود نگردد؛ باید پاره کرد. چون مایه‌ی رسوایی است و بی‌ارزش‌تر از کفن می‌باشد. (مفهوم: کسی که در راه وطن جان خود را فدا نکند، شایسته بی‌توجهی و طرد شدن است)

۶- مردم امروز یقین پیدا کرده‌اند که آن کسی را که به پادشاهی رسانده‌اند، در حقیقت شیطانی پلید است.

(منظور محمد علی شاه قاجار است.)



درس سوم (آزادی)

دفتر زمانه

۱. هرگز دلم برای کم و بیش غم نداشت آری نداشت غم که غم بیش و کم نداشت

Blank space for writing the answer to question 1.

۲. در دفترِ زمانه فتر نامش از قلم هر ملتی که مردم صامب قلم نداشت

Blank space for writing the answer to question 2.

۳. در پیشگاه اهل فرد نیست ممتزم هر کس که فکر جامعه را ممتزم نداشت

Blank space for writing the answer to question 3.

۴. با آنکه بیب و باء من از مال و می تهی است ما را فراغتی است که جمشید هم نداشت

Blank space for writing the answer to question 4.

۵. انصاف و عدل داشت موافق بسی ولی پون فرخی، موافق ثابت قدم نداشت

Blank space for writing the answer to question 5.

دیوان اشعار، فرخی یزدی

معنی شعر دفتر زمانه

- ۱- هرگز در فکر مال و کم و زیادی آن نبوده‌ام. آری، من غم و اندوه نداشته‌ام چون قانع بودم و در فکر کم و زیاد شدن امکانات دنیوی‌ام نبودم.
- ۲- هر ملتی که انسان‌های فاضل و دانشمند نداشته باشد، به مرور زمان از صفحه روزگار حذف می‌شود.
- ۳- هر کس فکر مردم جامعه را محترم نشمارد، در نزد خردمندان و دانایان محترم نیست.
- ۴- با اینکه زندگی ساده و فقیرانه‌ای دارم و مرفه نیستم ولی آرامشی دارم که جمشید (یکی از پادشاهان اساطیری ایران) هم نداشت.
- ۵- بسیاری با عدالت موافق بودند، ولی هیچ کس مانند من (فرخی) در راه تحقق آن، با اراده و ثابت قدم نبود.

فصل دوم : ادبیات پایداری

کارگاه متن پژوهی

◀ قلمرو زبانی

۱. معنای واژه «همت» را در بیت‌های زیر بررسی کنید.

(الف) همت اگر سلسله بنیان شود مور تواند که سلیمان شود
وحشی بافقی

(ب) همت بدرق‌راه کن ای طایر قدس که دراز است ره مقصد و من نوسفرم
حافظ

۲. در کدام بیت‌ها، یکی از اجزای جمله حذف شده است؟ نوع حذف را مشخص کنید.

◀ قلمرو ادبی

۱. کدام یک از ترکیب‌ها و واژه‌های مشخص شده، مفهوم مجازی دارند؟ دلایل خود را بنویسید.

(الف) ناله مرغ اسیر این همه بهر وطن است مسلک مرغ گرفتار قفس، هم‌پو من است

(ب) نشاط غربت از دل کی برزب وطن بیرون به تفت مصرم اما جای در بیت الفزن دارم
حافظ

(پ) در بیت‌الافزن در آمد و نالید؛ پناپه هر پرند بر بالای سر یعقوب بود، بنالید. قصص‌الانبیا

۲. با توجه به بیت‌های زیر، به پرسش‌ها پاسخ دهید.

با آنکه بیب و جام من از مال و می تهی است ما را فراغتی است که بمشید هم نداشت

در دفتر زمانه فتد نامش از قلم هر ملتی که مردم صامب قلم نداشت

(الف) درباره تلمیح به کار رفته در بیت اول توضیح دهید.

(ب) مصراع‌های مشخص شده را با توجه به آرایه «کنایه» بررسی کنید.

◀ قلمرو فکری

۱. شعر «آزادی»، نمونه‌ای از اشعار وطنی عارف قزوینی است که به سلطه بیگانگان و بیدادگری محمدعلی شاه

اشاره دارد؛ با توجه به این نکته معنی و مفهوم بیت‌های زیر را بنویسید.

آن کسی را که در این ملک سلیمان کردیم ملت امروز یقین کرد که او اهرمن است

فانه‌ای‌کاو شود از دست اجانب آباد ز اشک ویران‌کنش آن فانه که بیت‌الفزن است

درس سوم (آزادی)

۲. در متن درس، مقصود از موارد زیر چیست؟

الف) رفیقی که به طرف چمن است

ب) مردم صاحب‌قلم

۳. به غزل‌هایی که محتوای آنها بیشتر مسائل سیاسی و اجتماعی است، غزل اجتماعی می‌گویند؛ در عصر مشروطه با توجه به دگرگونی‌های سیاسی و اجتماعی، این نوع غزل رواج یافت؛ در سروده‌های شاعرانی چون محمدتقی بهار، عارف قزوینی و فرخی یزدی می‌توان نمونه‌های آن را یافت.

▪ از این دیدگاه، متن درس را تحلیل و بررسی کنید.

۴. فرخی یزدی، در بیت آخر، خود را با کدام ویژگی معرفی می‌کند؟

۵. با توجه به ادبیات پایداری، مضمون مشترک ابیات زیر را بنویسید.

بامه‌ای کاو نشود غرق به فون بهر وطن بدر آن بامه که ننگ تن و کم از کفن است

عارف قزوینی

فرخی ز بان و دل می‌کند در این مفل دل نثار استقلال، بان فدای آزادی

فرخی یزدی



فصل دوم : ادبیات پایداری

کنج حکمت (خاکریز)

در لحظات اول عملیات که خطوط دشمن شکسته شد، پشت سر نیروهای ما ارتفاعات موسوم به «کله قندی» بود که دشمن با استقرار سلاح‌های زیادی قلّه را در دست داشت. شهید ساجدی با توجه به اینکه نسبت به همه مسائل آگاهی داشت، روحیه خود را نباخته، احداث یک خاکریز دو جداره را تنها راه حل می‌دانست. با توجه به امکانات محدود مهندسی و دید و تسلط دشمن، قبول و اجرای این طرح خیلی سخت بود. به ویژه که لازم بود در فاصله زمانی شب تا سپیده دم اجرا و احداث می‌شد ولی ایشان به اجرای این طرح ایمان داشت و با قاطعیت می‌گفت: «خاکریز را صبح تحویل می‌دهیم.»

عملیات احداث خاکریز شروع شد. آن شب برادران جهاد و در رأس آنها شهید ساجدی، آرام و قرار نداشتند. در اولین دقایق صبح، احداث این خاکریز هشت نه کیلومتری به پایان رسید و خاکریزی که به کمک دو نیروی مهندسی شروع شده بود، تقریباً در وسط به هم رسیدند و اتمام خاکریز روحیه عجیبی در بین برادران جهادگر و رزمنده ایجاد کرد اما این کار شهید ساجدی را راضی نمی‌کرد. او پیش‌بینی می‌کرد که با توجه به تسلط دشمن بر ارتفاعات روبه‌رو و ارتفاعات پشت، امکان زیر آتش گرفتن بچه‌ها وجود دارد، به همین دلیل، مرحله دوم کار را شروع کرد. خاکریزی به طول چند کیلومتر در پشت خاکریز اول که از آن به عنوان خاکریز دو جداره یاد می‌شود، احداث نمود.

آن روز با تدبیر حساب شده شهید ساجدی، رزمندگان توانستند در برابر نیروهای دشمن مقاومت کنند و به پیروزی برسند.

روایت سنگر سازان ۲، عیسی سلمانی لطف‌آبادی



درس سوم (آزادی)



سوالات امتحان نهایی درس سوم

◀ قلمرو زبانی: معنی واژه، املا و دستور

○ معنی واژه:

- ۱- مسلک مرغ گرفتار قفس هم چو من است: روش، طریق (خ ۹۱)
- ۲- خانه‌ای کاو شود از دست اجانب آباد: بیگانگان (ش ۹۱)
- ۳- واژه " همت " در هر یک از ابیات به چه معناست؟ (خ ۱۴۰۰)
- الف) همت اگر سلسله جنبان شود / مور تواند که سلیمان شود اراده، عزم و تلاش
- ب) همت از باد سحر می طلبم گر ببرد / خبر از من به رفیقی که به طرف چمن است یاری، عنایت و توجه
- ۴- برای واژه «حزین» یک مترادف و یک متضاد بنویسید. مترادف: غم‌انگیز / متضاد: شاد (دی، ۹۱)

○ املا:

- ۱- املاي درست را از داخل کمانک انتخاب کنید. (خ ۹۱)
- الف) گفت: «از (بحر/ بهر) گرامت جامه‌ات بیرون کنم.»

◀ قلمرو ادبی (آرایه‌های ادبی)

- ۱- تلمیح به کار رفته در بیت زیر را در یک سطر توضیح دهید. (خ ۹۱)
«با آن که جیب و جام من از مال و می تهی است ما را فراغتی است که جمشید جم نداشت»
در این بیت به زندگی پادشاه اساطیری ایران، جمشید اشاره شده است که جام جهان‌بینی داشت و در آن احوال جهان را می‌دید.
- ۲- در بیت «جامه‌ای کاو نشود غرقه به خون بهر وطن بدر آن جامه که ننگ تن و کم از کفن است»، شاعر به چه مضمونی تأکید دارد؟ (دی ۹۱) میهن‌دوستی یا جانفشانی در راه وطن، وطن‌پرستی
- ۳- کدام یک از ترکیب‌های مشخص شده، مجاز است؟ مفهوم آن را بنویسید. (دی ۹۹)
« ناله مرغ اسیر این همه بهر وطن است مسلک مرغ گرفتار قفس همپو من است » مرغ اسیر در مصراع اول مجاز است. مجاز از شاعر



فصل دوم : ادبیات پایداری

۴- آرایه قسمت مشخص شده چیست؟ (خ ۱۴۰۰)

" در دفتر زمانه فتد نامش از قلم / هر ملتی که مردم صاحب قلم نداشت " کنایه

۵- آرایه متناسب را از داخل پرانتز بیابید (ش ۱۴۰۰)

با آنکه بیب و بام من از مال و می تهی است / ما را فراغتی است که بمشیر هم نداشت (استعاره - تلمیح)

۶- شاعر در بیت زیر ، با بیان کدام واژه ، مفهومی غیر حقیقی (مجاز) اراده کرده است؟ جامعه (ش ۱۴۰۱)

در پیشگاه اهل خرد نیست محترم / هر کس که فکر جامعه را محترم نداشت

۷- کدام یک از ابیات زیر می تواند بیتی از یک غزل اجتماعی باشد؟ (ش ۱۴۰۱)

الف) فکری ای هم وطنان، در ره آزادی خویش / بنمایید که هر کس نکند، مثل من است

ب) آیین طریق از نفس پیر مغان یافت / آن خضر که فرخنده پی اش نام نهادند

۸- کدام بیت در بردارنده نام یکی از سراینندگان «غزل اجتماعی» در عصر مشروطه است؟ (ری ۱۴۰۱)

الف) پروین، شراب معرفت از بام علم نوش / ترسم که دیر گردد و قالی کنند بام

ب) پیش از آنی که زند سبزه سر از فاکش کاش / دل عارف هوس سبزه و صبرا می کرد

◀ قلمرو فکری: معنی و مفهوم نظم و نثر، درک مطلب و تناسب معنایی

۱- در دفتر زمانه فتد نامش از قلم / هر ملتی که مردم صاحب قلم نداشت: در گذر روزگار، ملتی که نویسنده و

شاعر (اندیشمند) نداشته باشد، فراموش می شود. (ری ۹۸)

۲- مفهوم کلی بیت زیر را بنویسید. (خ ۹۸ و ری ۱۴۰۰ و خ ۱۴۰۰)

«خانه‌ای کاو شود از دست اجانب آباد / ز اشک ویران کنش آن خانه که بیت الحزن است»

بیگانه‌ستیزی، عدم وابستگی به بیگانگان

۳- با توجه به بیت «در پیشگاه اهل خرد نیست محترم / هر کس که فکر جامعه را محترم نداشت»، در نظر

خردمندان چه کسی محترم است؟ کسی که به افکار مردم جامعه احترام بگذارد. (خ ۹۹ تبری و ریاضی)

۴- به نثر روان معنی کنید (ش ۱۴۰۰)

«ناله مرغ اسیر این همه بهر وطن است / مسلک مرغ گرفتار قفس همپو من است»

ناله ها و شعرهای غم انگیز من شاعر برای دوری از وطن است و شیوه پرنده گرفتار نیز مثل من است که در دوری از وطن

می نالد

«فکری ای هم وطنان، در ره آزادی خویش / بنمایید که هر کس نکند، مثل من است»

ای هم میهنان برای آزادی خویش چاره ای بیندیشید ، هر کسی در پی چاره ای نباشد با من زندانی تفاوتی ندارد

درس سوم (آزادی)

۵- سروده زیر را می توان نمایانگر کدام صفت برجسته گوینده آن دانست؟ (ش ۱۴۰۱)

«با آن که جیب و جام من از مال و می تهی است / ما را فراغتی است که جمشید جم نداشت»
بلند نظری یا مناعت طبع یا قناعت

۶- شاعر در بیت «در دفتر زمانه فتد نامش از قلم/ هر ملّتی که مردم صاحب قلم نداشت»، ادامه حیات ملّت ها را در گرو چه موضوعی می داند؟ (ری ۱۴۰۱) داشتن مردم صاحب قلم



فصل دوم : ادبیات پایداری

◀ لغت (نیکی)

۹۶. اجانب: ج اجنبی، بیگانگان

۹۷. احداث شدن: ساخته شدن

۹۸. استقرار: برپایی، برقرار و ثابت کردن کسی یا چیزی در جایی، مستقرشدن

۹۹. بیت‌الاحزان: خانه غم‌ها، جای بسیار غم انگیز، طبق روایات نام کلبه‌ای است که حضرت یعقوب علیه‌السلام در آن در غم فراقِ یوسف علیه‌السلام گریه می‌کرده است.

۱۰۰. بیت الحزن: خانه غم، ماتمکده

۱۰۱. ثابت قدم: ثابت رأی و ثابت عزم، دارای اراده قوی

۱۰۲. سلسله جنبان: محرک، آن که دیگران را به کاری بر می‌انگیزد.

۱۰۳. طرف: کناره، کنار

۱۰۴. مسلک: روش، طریق

۱۰۵. موافق: هم‌رای و همراه



◀ املا

مرغ اسیر - بهر وطن - مسلک - همت - سحر - رفیق - طرف - اجانب - بیت الحزن - غرقه - سلیمان - اهرمن - زمانه - صاحب - اهل خرد - محترم - تحفه - فراغت - انصاف و عدل - موافق - ثابت قدم - سلسله جنبان - طایر قدس - زرخدان - عصر مشزوطه - عارف - محفل - نثار - خاکریز - ارتفاع - موسوم - کله قندی - استقرار - قله - ساجدی - مسائل - روحیه - احداث - محدود - مهندسی - تسلط - قاطعیت - جهاد - تقریباً - رزمنده - دو جداره - تدبیر - حساب شده - فراق و جدایی



درس پنجم (دماوند)

درس پنجم : دماوند

۱. ای دیو سپید پای در بند ای گنبد گیتی ای دماوند

[Empty dashed box for writing]

۲. از سیم به سر یکی کله فود ز آهن به میان یکی کمر بند

[Empty dashed box for writing]

۳. تا چشم بشر نبیند روی بنوخته به ابر، چو دل بند

[Empty dashed box for writing]

۴. تا واره‌ی از دم ستوران وین مردم نمس دیومانر،

[Empty dashed box for writing]

۵. با شیر سپهر بسته پیمان با افتر سعد کرده پیوند

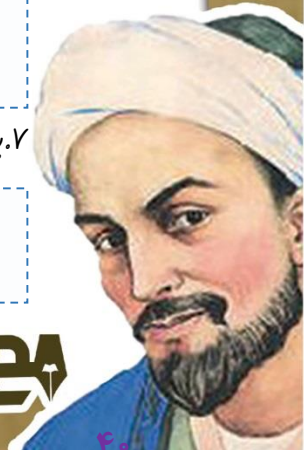
[Empty dashed box for writing]

۶. چون گشت زمین ز جور گردون سرد و سیه و فموش و آوند،

[Empty dashed box for writing]

۷. بنوافت ز فشم بر فلک مشت آن مشت توئی تو ای دماوند

[Empty dashed box for writing]



فصل دوم : ادبیات پایداری

۸. تو مشیتِ درشتِ روزگاری از گردشِ قرن‌ها پس افکنند

۹. ای مشیتِ زمین بر آسمان شو بر وی بنواز ضربتی پندر

۱۰. نی نی تو نه مشیتِ روزگاری ای کوه نی ام ز گفته فرسندر

۱۱. تو قلبِ فسردهٔ زمینی از درد، ورم نموده یک پندر

۱۲. تا درد و ورم فرو نشیند کافور بر آن ضماد کردند

۱۳. شو منفجر ای دل زمانه وان آتش فود نرفته میسندر

۱۴. فامش منشین، سفن همی گوی افسرده مباش، فوش همی فندر

۱۵. پنهان مکن آتش درون را زین سوخته جان، شنو یکی پندر



درس پنجم (دماوند)

۱۶. گر آتش دل نرفته داری سوزد جان، به جانت سوگند

Blank dashed box for writing the answer to question 16.

۱۷. ای مادر سر سپیر، بشنو این پند سیاه بفت فرزند

Blank dashed box for writing the answer to question 17.

۱۸. برکش ز سر این سپیرمعبر بنشین به یکی کبوداورند

Blank dashed box for writing the answer to question 18.

۱۹. بگرای چو اژدهای گرزه بفروش چو شرزه شیر ارغند

Blank dashed box for writing the answer to question 19.

۲۰. بگن ز پی این اساس تزویر بگسل ز هم این نژاد و پیوند

Blank dashed box for writing the answer to question 20.

۲۱. برکن ز بن این بناکه باید از ریشه، بنای ظلم برکنند

Blank dashed box for writing the answer to question 21.

۲۲. زین بی فردان سقله بستان داد دل مردمِ فردمند

Blank dashed box for writing the answer to question 22.

دیوان اشعار، محمدتقی بهار



فصل دوم : ادبیات پایداری

معنی شعر دماوندیه

- ۱- ای دماوند که همچون دیو سپید اسیر و بی حرکت هستی. ای گنبد بلند آسمان!
- ۲- مانند سر بازی کلاهخودی از نقره (برف) بر سر گذاشته‌ای و کمر بندی آهنین (سنگ‌های میانه کوه) به کمر بسته‌ای.
- ۳- برای این که مردم چهره‌ات را نبینند صورت زیبایت را در پشت ابر پنهان کرده‌ای. (بلندی دماوند منظور است)
- ۴- برای این که از هم صحبتی با انسان‌های حیوان صفت و این مردم شیطان صفت نجات یابی ...
- ۵- با خورشید پیمان دوستی بسته‌ای و با سیاره مشتری، هم پیمان شده‌ای. (بلندی دماوند منظور است)
- ۶- وقتی که زمین از ستم آسمان این چنین سیاه و ساکت و معلق شد...
- ۷- از روی خشم و عصبانیت مشتت بر آسمان زد. ای دماوند! تو آن مشت هستی.
- ۸- تو مُشتی هستی که روزگار نواخته و پس از گذشت قرن‌ها برای ما به میراث مانده‌ای.
- ۹- ای مشت زمین! (دماوند) به آسمان برو و چند ضربه به آن بزن.
- ۱۰- نه! نه! تو مانند مشت روزگار نیستی. ای کوه! من از سخن خود راضی نیستم.
- ۱۱- تو قلبِ یخ زده و غمگین زمین هستی که مدتی است از شدت درد، ورم کرده است.
- ۱۲- برای اینکه درد ورم تسکین یابد بر روی آن کافور (برف) مالیده‌اند.
- ۱۳- ای کوه دماوند که قلب روزگار هستی، آتشفشان کن و بیش از این راضی مباش که آتش درونت (خشم) نهفته بماند.
- ۱۴- آرام نباش. سخن بگو افسرده و غمگین نباش. شادمانه بخند.
- ۱۵- خشم و اعتراضت را پنهان نکن و از این شاعر دلسوخته نصیحتی را بپذیر.
- ۱۶- اگر آتش خشم درونت را پنهان نگه داری به جان تو قسم که جانت (وجودت) را می‌سوزاند.
- ۱۷- ای مادر پیر! دماوند! این نصیحت فرزند بدبخت خود (شاعر) را گوش کن.
- ۱۸- آن روسری سفید که نماد عجز و ناتوانی است از سر بردار (قیام کن) و بر اریکه‌ی قدرت بنشین و سررشته‌ی امور را در دست بگیر.
- ۱۹- مثل اژدهای کشنده و مانند شیر خشمگین فریاد بکش و حمله ور شو...
- ۲۰- این حکومت ظالمانه را که بر پایه‌ی ریاکاری بنا شده است، نابود کن.
- ۲۱- بنای این حکومت ظالم را خراب کن؛ زیرا ظلم را باید ریشه کن و نابود کرد.
- ۲۲- حق انسان‌های دانا و عاقل را از این حاکمان بی‌عقل و پست بگیر.

درس پنجم (دماوند)

کارگاه متن پژوهی 

◀ قلمرو زبانی

۱. معادل معنایی واژه‌های مشخص شده را در متن درس بیابید.

- سریر مُلک عطا داد کردگار تو را به پای فویش دهر هر چه کردگار دهر
- دردناک است که در دام شغال افتد شیر یا که ممتاج فرومایه شود، مرد کریم

۲. از متن درس، چهار ترکیب وصفی که اهمیت املائی داشته باشند، بیابید و بنویسید.

۳. در بیت‌های زیر، ترکیب‌های اضافی را مشخص کنید.

- الف) تو مشّتِ درشتِ روزگاری از گردشِ قرن‌ها پس افکنر
ب) زین بی‌فردانِ سفله بستان دادِ دلِ مردمِ فردمنر

◀ قلمرو ادبی

۱. در کدام بیت‌ها آرایه «حُسن تعلیل» به کار رفته است؟ دلیل خود را بنویسید.

۲. در بیت‌های زیر، استعاره‌ها را مشخص کنید و مفهوم هر یک را بنویسید.

- از سیم به سر یکی کله فُود ز آهن به میان یکی کمر بندر
- پنوان نکن آتش درون را زین سوخته بان، شنو یکی پندر

۳. شعرهای «دماوندیه» و «مست و هشیار» را از نظر قالب مقایسه کنید.

فصل دوم : ادبیات پایداری

◀ قلمرو فکری

۱. محمد تقی بهار شعر دماوندیه را در سال ۱۳۰۱ هجری شمسی سرود. در این سال به تحریک بیگانگان، هرج و مرج قلمی و اجتماعی و هتاک‌ها در مطبوعات و آزار وطن خواهان و سستی کار دولت مرکزی بروز کرده بود. بهار این قصیده را با تأثیرپذیری از این معانی گفته است؛ با توجه به این نکته، به پرسش‌های زیر پاسخ دهید.

الف) مقصود شاعر از «دماوند» و «سوخته‌جان» چیست؟

ب) چرا شاعر خطاب به «دماوند» چنین می‌گوید؟

تو قلبِ فسردهٔ زمینی از درد، ورم نموده یک پند

۲. معنی و مفهوم بیت زیر را به نثر روان بنویسید.

بفکن ز پی این اساسِ تزویر بگسل ز هم این نژاد و پیوند

۳. مفهوم مشترک سروده‌های زیر را بنویسید.

شو منفبر ای دل زمانه وان آتش فور نرفته مپسندر

دلا فموشی پرا؟ پو فم فموشی پرا؟ برون شد از پرده راز، تو پرده پوشی پرا؟

درس پنجم (دماوند)



روان خوانی (جاسوسی که الاغ بود!)



می‌گویم: «حاجی! شما هرچه دستور بدهید به دیده‌ منت. الان بگو چاه بکنم؛ بگو از دیوار راست بالا بروم؛ بگو با دست‌هایم برایت خاکریز بزنم؛ اصلاً بگو تا یک ماه به مادرزنم زنگ نزنم؛ تمام این کارها شدنی است اما به من نگو که با این پانزده تا مینی که برایمان مانده، دشت به این بزرگی را مین‌گذاری کنم! هیچی نباشه واسه مین‌گذاری این منطقه دو هزار تا مین لازم داریم. دشت است، زمین فوتبال‌دستی نیست که نوکرتم!»

حاجی از حرف‌هایم خنده‌اش می‌گیرد اما به زور سعی می‌کند جلوی خنده‌اش را بگیرد، می‌گوید:
 «حاج احمد آقا! پسر گل گلاب! دشمن عن‌قرب است که توی این دشت وسیع عملیات کند. توگلت به خدا باشد. چه بسا همین پانزده تا مین هم برایمان کاری افتاد. خدا را چه دیدی برادر من؟ از قدیم گفته‌اند کاجی به از هیچی! شما همین پانزده تا مین را مقابل دشمن کار بگذارید، خداوند کریم است.»
 نمی‌دانم چه بگویم. روی حرف حاجی که خودش از عاملان بزرگ و قدیمی تخریب است، حرفی نمی‌توانم بزنم اما این کاری که از ما می‌خواهد، درست مثل این است که بخواهیم با یک کاسه ماست، با آب یک دریاچه، دوغ درست کنیم.

حاجی آن قدر مهربان و دوست داشتنی است که جرئت کنم برای آخرین بار با شوخی از این کارش انتقاد کنم، می‌گویم:

- هر چه شما بفرمایید حاجی. اما خدا وکیلی ما را که سر کار نگذاشته‌ای؟ بالا غیرتاً اگر می‌خواهی ما را به دنبال نخودسیاه و این جور چیزها بفرستی، بگو، من به جان مادرم از صبح تا شب توی این دشت، پاره آجر و سنگ و کلوخ به جای مین کار می‌گذارم!

حاجی جلو می‌آید. پیشانی‌ام را می‌بوسد. دست‌هایم را توی دستش می‌گیرد و می‌گوید: «مومن خدا! ما که باشیم که شما را سرکار بگذاریم. ما پانزده تا مین داریم و غیر از این هم نداریم و راه چاره‌ای هم فعلاً نداریم. باید به تکلیفمان عمل کنیم. بروید و به هر وسیله‌ای که شده این مین‌ها را توی دشت، روبه‌روی دشمن کار بگذارید. خداوند کریم است. بروید و معطل نکنید.»

با اینکه ته دلم از این کار بی‌نتیجه سر در نمی‌آوردم اما فرمان حاجی برایم اجرا نشدنی نیست. چاره‌ای ندارم، باید این کار را انجام بدهم.

دوستم احمدرضا را صدا می‌زنم و ماجرا را به او می‌گویم. تصمیم می‌گیریم برویم الاغی پیدا کنیم و مین‌ها را بار الاغ کنیم و بز نیم به دشت؛ روبه‌روی مواضع عراقی‌ها.

اولین خر را که می‌بینیم، تصمیم به خریدش می‌گیریم. احمدرضا زل می‌زند به چشمان خر و انگاری که صد سال است الاغ‌شناس بوده باشد؛ آرام در گوشم می‌گوید:

- احمد، این خر، خر خوبی نیست. خیلی چموش است. من می‌دانم که کار دستمان می‌دهد! از چشمانش شرارت و حيله‌گری می‌بارد!

احمدرضا چنان جدی حرف می‌زند که نزدیک است باورم شود؛ می‌گویم:

فصل دوم : ادبیات پایداری

- مرد حسابی! خر، خر است دیگر. ما که نیامده‌ایم خرید و فروش خر کنیم. مین‌ها را که کاشتیم، خر را می‌آوریم به قیمت مناسب به صاحبش می‌فروشیم. نکند خیال کردی این خر، جاسوس صدام است؟! احمدرضا اخلاقی همین‌طوری است. خنده‌دارترین چیزها را آن قدر جدی می‌گوید که آدم نمی‌داند باور کند یا نه!

خر، هنوز اول کاری چموشی می‌کند و هرچه افسارش را می‌کشیم، جلو نمی‌آید اما بالاخره بعد از ساعتی مین‌ها را بار خر می‌کنیم و راه دشت را در پیش می‌گیریم.

خر سلانه سلانه راه می‌آید و گاهی می‌ایستد و این سو و آن سو را بو می‌کشد و علف و خاری را پوزه می‌زند و دوباره راه می‌افتد.

نزدیک‌تر که می‌شویم، اوضاع خطرناک می‌شود. احمدرضا افسار خر را به دست گرفته و او را قدم به قدم و با احتیاط جلو می‌کشد. کم‌کم به محلی که باید مین‌ها را روی زمین بکاریم، می‌رسیم. هفت تا مین یک طرف خر و هشت تا مین هم سمت دیگر خر، بار کرده‌ایم.

احمدرضا می‌گوید: «بهتر است خر را روی زمین بنشانیم.»

اما خر، خری نیست که با این آسانی‌ها حرف ما را گوش کند و مثل بچه خر روی زمین بنشیند! احمدرضا اول به شوخی دهانش را داخل گوش خر می‌کند و آرام می‌گوید:

- خر جان! بفرما بنشین. این جوری خیلی تابلو هستی!

اما خر، انگار که مگسی توی گوشش رفته باشد، مدام آن را تکان می‌دهد و به سر و صورت احمدرضا می‌کوبد.

دو نفری سعی می‌کنیم خر را هرطور که هست روی زمین بنشانیم. اما خر، پرزور است و نمی‌نشیند. احمدرضا می‌گوید: «این خر، زبان آدمیزاد حالیش نیست. از اول هم گفتم یک خر زبان‌فهم بخریم، گفتی همین خوب است!»

می‌گوییم: «ای بابا! این قدر خر خر نکن. ما اگر قرار بود توسط دشمن دیده شویم که دیده می‌شدیم. بیا کمک کن مین‌ها را کار بگذاریم و برویم.» همین که می‌خواهی اولین مین را برداریم، ناگهان خر سرش را بالا می‌گیرد و با صدای بلند شروع به عر عر می‌کند. این جای کار را دیگر نخوانده بودیم. دلم می‌خواهد دهان خر را با جفت دست‌هایم بگیرم و خفه‌اش کنم. ای لعنت بر دهانی که بی‌موقع باز شود.

از اول تا آخر آوازش ده ثانیه طول می‌کشد. دل توی دلمان نیست. الان است که لو برویم و دشمن متوجه ما بشود.

آواز الاغ که تمام می‌شود، دوباره آواز دیگری را شروع می‌کند.

احمدرضا می‌گوید: «نگفتم این جاسوس دشمن است؟!»

و با خشم چنان با لگد به پشت خر می‌زند که خر آوازش را نیمه‌کاره رها می‌کند و جفتک می‌اندازد و چهار نعل به طرف خاکریز دشمن می‌دود.

- این چه کاری بود؟ چرا خود را فراری دادی؟



درس پنجم (دماوند)

احمدرضا می‌گوید: «بگذار برود گم شود خر نفهم! حالا باید خودمان هم در برویم. الان است لو برویم. چنان زدم که دیگر هوس نکند بی‌موقع آواز بخواند!»

چاره‌ای نیست. برخلاف مسیر خر می‌دویم و خودمان را از منطقه دور می‌کنیم.

به داخل مواضع خودمان که می‌رسیم، نمی‌دانیم از خجالت به حاجی چه بگوییم! بگوییم حریف یک الاغ نشدیم؟

حاجی خودش به استقبال ما می‌آید؛ با دیدن چهره‌های عرق کرده و سرهای پایین افتاده‌مان مثل اینکه ماجرا را حدس زده باشد، می‌گوید:

- به به! دو تا پهلوان، احمد! چقدر زود برگشتید؟! بالاخره کار خودتان را کردید؟! این جمله آخر را طوری می‌گوید که یک لحظه گمان می‌کنیم متوجه خرابکاری ما شده و به ما طعنه می‌زند اما حاجی اهل این حرف‌ها نیست. می‌نشینیم کنارش و با خجالت، همه چیز را برایش مو به مو توضیح می‌دهیم. حاجی می‌خندد و بعد می‌گوید: «آن پانزده تا مین را هم به باد دادید؟ فقط باید مطمئن شوم که کوتاهی نکردید!» نمی‌خواهم دروغ بگویم. اشاره به احمدرضا می‌کنم و می‌گویم: «به نظر من این لگد آخری که احمدرضا خان به الاغ زد، اضافی بود!»

روزهای سخت ما خیلی زود می‌رسد. مین‌هایی که قرار بود برسد، هنوز نیامده است. اگر جلوی دشمن مین‌گذاری کرده بودیم، حالا خیالمان راحت‌تر بود.

تمام نیروها منتظر حمله دشمن هستند اما یک روز، دو روز، سه روز می‌گذرد و خبری نمی‌شود. بچه‌های شناسایی همین روزها در یک عملیات محدود، یک عراقی را اسیر کرده‌اند تا اطلاعاتی از او بگیرند.

اسیر حرف‌های عجیبی می‌زند:

- عملیاتی در کار نیست. فرماندهان ما بعد از بررسی‌های زیاد به این نتیجه رسیده‌اند که با وجود هزاران مینی که ایرانی‌ها توی دشت کار گذاشته‌اند، تلفات سنگینی خواهیم داد!

- هزاران مین؟ شما از کجا فهمیدید؟

اسیر بعضی لبخند کنایه آمیزی می‌زند و می‌گوید: «خیال کردید ما الاغ هستیم؟ ما آن الاغی را که بار مین رویش بود، گرفتیم ... همه ما از تعجب شاخ در آوردیم. آن قدر مین اضافه آوردید که بار الاغ کردید که به عقب بفرستید اما خبر نداشتید که الاغ با فرار کردنش به سمت مواضع ما، همه چیز را لو داد.»

همه به هم زل زدیم و در میان بهت و حیرت اسیر دشمن، همراه با حاجی با صدای بلندی از ته دل خندیدیم....

قصه شبرین فرهاد، امیر عربلو



فصل دوم : ادبیات پایداری



سوالات امتحان نهایی درس پنجم

◀ قلمرو زبانی: معنی واژه، املا و دستور

○ معنی واژه:

- ۱- بگرای چو ازدهای گرزه: نوعی مار سمی (ش ۹۸)
- ۲- برای واژه مشخص شده مصراع «سریر ملک عطا داد کردگار تو را»، یک برابر معنایی از بیت زیر، بیابید. (خ ۹۹)
- «برکش ز سر این سپید معبر بنشین به یکی کبود اورند» اورند
- ۳- بخروش چو شرزه شیر ارغند خشمگین و قهرآلود (ش ۹۹ و ش ۱۴۰)
- ۴- کدامیک از واژه‌های بیت زیر، مترادف واژه «سریر» است؟ (دی ۱۴۰)
- «بدو گفت: بی تو نفوادم زمان نه اورنگ و تاج و نه گرز و کمان»

○ املا:

- ۱- تا واره‌ی از دم (سطوران / ستوران) / وین مردم نحس دیو مانند (ش ۱۴۰۰)

○ دستور:

- ۱- بیت زیر به شیوه بلاغی سروده شده است؛ آن را به یک جمله عادی برگردانید. (ش ۹۸)
- «پون گشت زمین ز جور گردون سرد و سیه و خموش و آوند»
چون زمین ز جور گردون سرد و سیه و خموش و آوند گشت.
- ۲- مفهوم فعل «ساخت» را در عبارتهای زیر بنویسید. (ش ۹۸)
- الف) آن نامدار لشکری عظیم ساخت: فراهم کرد (ب) او با ناملایمات زندگی ساخت: سازش کرد
- ۳- با توجه به بیت‌های زیر، درستی یا نادرستی هریک از موارد داده شده را تعیین کنید. (خ ۹۸)
- تو مشت درشت روزگاری از گردش قرن‌ها پس آنگند
زین بی‌فردان سفله بستان دار دل مردم فرمند
- الف) در گروه اسمی «مشت درشت روزگار»، واژه «مشت»، هسته است. درست □ نادرست □
- ب) ترکیب «مردم خردمند»، وصفی و ترکیب «بی‌فردان سفله»، اضافی است. درست □ نادرست □
- ۴- در بیت زیر، ترکیب‌های اضافی را پیدا کنید و بنویسید. (د ۹۸)
- «زین بی‌فردان سفله بستان دار دل مردم فرمند» داد دل / دل مردم
- ۵- در بیت زیر، کدام واژه حذف شده است؟ نوع حذف را بنویسید. (د ۹۸)
- گر آتش دل نهفته داری سوزر پانت، به پانت سوگند
می خورم (بعد از سوگند)؛ حذف به قرینه معنوی / «تو» در مصراع اول؛ حذف به قرینه لفظی

درس پنجم (دماوند)

۶- نقش دستوری واژه‌ی مشخص شده را بنویسید. (دی ۹۸)

تا چشم بشر نبیندت روی بنهفته به ابر چهر دلبند مضاف‌الیه

۷- با توجه به بیت‌های زیر، به پرسش‌های داده شده، پاسخ دهید. (خ ۹۹ تهری و ریاضی)

«تو قلب فسرده زمینی از درد ورم نموده یک پند

بفکن ز پی این اساس تزویر بگسل ز پی این نژاد و پیوند

الف) نوع کدام یک از ترکیب‌های «قلب فسرده» و «قلب زمین»، اضافی است؟ قلب زمین

ب) یک ترکیب وصفی در بیت دوم بیابید و بنویسید. این اساس / این نژاد / این پیوند

۸- با توجه به بیت‌های زیر به پرسش‌ها پاسخ دهید: (خ ۱۴۰)

۱. از سیم به سر یکی کله خود / ز آهن به میان یکی کمر بند

۲. ای مشت زمین بر آسمان شو / بر وی بنواز یکی ضربتی چند

۳. ای مادر سرسپید بشنو / این پند سیاه بخت فرزند

الف) در بیت اول نوع حذف به قرینه لفظی است یا معنایی؟ معنایی

ب) در بیت دوم فعل مشخص شده اسنادی است یا غیر اسنادی؟ غیر اسنادی

ج) یک ترکیب وصفی در بیت دوم بیابید. ضربتی چند

د) هسته گروه اسمی " این پند سیاه بخت فرزند " را مشخص نمایید. پند

۴- با توجه به بیت «تا چشم بشر نبیندت روی / بنهفته به ابر چهر دلبند»، کدام گزینه نادرست است؟

(دی ۱۴۰ با تغییر)

الف) نقش دستوری ضمیر پیوسته «ت» مفعول است ب) دو ترکیب اضافی و یک ترکیب وصفی وجود دارد.

پ) زمان فعل «بنهفته‌ای» ماضی نقلی است. ت) بیت، یک جمله مرکب یا غیر ساده است.

◀ قلمرو ادبی (آرایه‌های ادبی)

۱- با توجه به ابیات «تا وارهی از دم ستوران وین مردم نحس دیو ماند، (دی ۹۸)

با شیر سپهر بسته پیمان با اختر سعد کرده پیوند»،

الف) شیر سپهر استعاره از چیست؟ خورشید (آفتاب)

ب) مفهوم کلی دو بیت خلق کدام آرایه را به یاد می‌آورد؟ حسن تعلیل

۲- با توجه به بیت «ای مادر سرسپید بشنو این پند سیاه‌بخت فرزند»، منظور شاعر از «مادر سر سپید»

و «فرزند سیاه‌بخت» چیست؟ مادر سر سپید: دماوند / فرزند سیاه‌بخت: شاعر (دی ۹۸، دی ۹۹)

فصل دوم : ادبیات پایداری

۳- در کدام یک از بیت‌های زیر آرایه «حسن تعلیل» وجود دارد؟ دلیل خود را بنویسید. (خ ۹۹ تهرپی و ریاضی)

الف) تا چشم بشر نبیندت روی بنهفته به ابر چهر دلبند

ب) بر گن زبن این بنا که باید از ریشه بنای ظلم بر کند

الف، شاعر ارتفاع قله دماوند را برای این می‌داند که می‌خواهد مردم صورتش را نبینند.

۲- آرایه مشترک در دو مصراع زیر چیست؟ (خ ۹۹ انسانی)

الف) با شیر سپهر بسته پیمان ب) پنهان مکن آتش درون را

استعاره یا مجاز (شیر سپهر، استعاره از خورشید و آتش استعاره از اعتراض و خشم)

۳- آرایه استعاره را در بیت زیر مشخص کنید و مفهوم آن را بنویسید. (ری ۹۹)

«بر کن زبن این بنا که باید از ریشه بنای ظلم بر کند» بنا در مصراع اول استعاره از ظلم و ستم

◀ قلمرو فکری: معنی و مفهوم نظم و نثر، درک مطلب و تناسب معنایی

۱- بگرای چو ازدهای گرزه: مانند ازدهای سمی و زهردار، حمله کن. (خ ۹۸، خ ۹۹ انسانی)

۲- تو مشمت درشت روزگاری از گردش قرن‌ها پس افکند: ای دماوند تو مشمت بزرگ روزگار هستی که

هنوز پس از قرن‌ها به عنوان میراثی باقی مانده‌ای. (ری ۹۶)

۳- در بیت «پنهان مکن آتش درون را / زین سوخته جان شنو یکی پند»، «سوخته جان» چه کسی است؟ شاعر (ش ۹۸)

۴- مفهوم مشترک بیت‌های زیر را بنویسید. (خ ۹۹ تهرپی و ریاضی، ری ۹۹)

الف) شو منفجر ای دل زمانه وان آتش خود نهفته مپسند

ب) دلا خموشی چرا؟ چو خم نجوشی چرا؟ برون شد از پرده راز، تو پرده‌پوشی چرا؟

توصیه به اعتراض یا ترک سکوت یا آشکار ساختن حرف درون

۵- منظور از بخش‌های مشخص شده چیست؟ (خ ۱۴۰۰ و ری ۱۴۰۰)

«پنهان مکن آتش درون را / زین سوخته جان شنو یکی پند» شاعر (ملک الشعراى بهار)

«گر آتش دل نهفته داری / سوزد جانت به جانت سوگند» خشم، اعتراض

۶- به نثر روان معنی کنید (ری ۱۴۰۰) «بر کن ز بن این بنا که باید / از ریشه بنای ظلم بر کند»

این ظلم حاکم را همچون خانه ای ویران کن زیرا باید ظلم را از پایه و اساس از بین برد

۷- منظور از بخش‌های مشخص شده چیست؟ (خ ۱۴۰۰)

«ای مادر سرسپید بشنو / این پند سیاه بخت فرزند» دماوند / شاعر (بهار)

۸- «برکش ز سر این سپید معجر / بنشین به یکی کبود اورند» (ش ۱۴۰۱)

این روسری سفید (برف) را از سرت بردار. بر تخت پادشاهی بنشین

۸- شاعر در سروده زیر، کدام دلیل ادبی را عامل پیدایش دماوند می‌داند؟ (ری ۱۴۰۰)

«پون گشت زمین ز پور گردون سر و سیه و فموش و آوند

بنوافت از فشم بر فلک مشمت آن مشمت تویی تو ای دماوند

شاعر دماوند را مشمت زمین دانسته که از روی خشم به آسمان نواخته است

درس پنجم (دماوند)

◀ لغت (دماوند)

۱۰۶. آوند: آونگ، آویزان، آویخته
 ۱۰۷. ارغند: خشمگین و قهرآلود
 ۱۰۸. بگسل: پاره‌کن، جداکن؛ در متن درس: نابودکن
 ۱۰۹. پس افکند: پس افکنده، میراث
 ۱۱۰. زُل زدن: با چشمی ثابت و بی‌حرکت به چیزی نگاه کردن
 ۱۱۱. ستوران: ج ستور، حیوانات چارپا خاصه اسب، استر و خر
 ۱۱۲. سریر: تخت پادشاهی، اورنگ
 ۱۱۳. سعد: خوشبختی، متضاد نحس،
 ۱۱۴. اختر سعد: سیّاره مشتری است که به «سعداکبر» مشهور است.
 ۱۱۵. سفله: فرومایه، بدسرشت
 ۱۱۶. سلّانه سلّانه: آرام آرام، به آهستگی
 ۱۱۷. شرزه: خشمگین، غضبناک
 ۱۱۸. نحس: شوم، بدیمن، بداخر
۱۱۹. ضماذ: مرهم، دارو که به جراحات نهند؛
 ۱۲۰. ضماذکردن: بستن چیزی بر زخم، مرهم نهادن
 ۱۲۱. عامل تخریب: شخصی نظامی که کارش نابودکردن هدف‌های نظامی به وسیله انفجار و کار گذاشتن تله‌های انفجاری است.
 ۱۲۲. عطا دادن: بخشش، بخشیدن
 ۱۲۳. فسرده: یخ‌زده، منجمد
 ۱۲۴. فغان: ناله و زاری، فریاد
 ۱۲۵. کلوخ: پاره گل خشک شده به صورت سنگ، پاره گل خشک شده به درشتی مُشت یا بزرگ‌تر
 ۱۲۶. کُله خود: کلاه‌خود، کلاه فلزی که در جنگ بر سر می‌گذارند.
 ۱۲۷. گَرزه: ویژگی نوعی مار سمّی و خطرناک
 ۱۲۸. معجر: سرپوش، روسری
 ۱۲۹. معطل: بیکار، بلا تکلیف؛
 ۱۳۰. معطل کردن: تأخیر کردن، درنگ کردن



◀ املا

سپید - گیتی - کُله خود - چهر دل بند - بنهفته - وارهی - ستوران - نحس - سپهر - اخترسعد - آوند - روزگار - ضربت - روزگار - ضربت - خرسند - فسرده - کافور - فساد - خامش منشین - سوزد - معجر - ارغند - تزویر - بگسل - بنای ظلم - سفله - پستان - سریر - عطا - شغال - محتاج - فرومایه - هرج و مرج - متّاکی - مطبوعات - سستی - وطن خواه - تأثیر - راز - جاسوس - الاغ - مین گذاری - عن قریب - قدیمی - تخریب - جرئت - بالاغیرتاً - معطل - زل - مواضع - حيله گری - صدام - افسار - سلّانه سلّانه - علف و خار - پوزه - اوضاع - خطرناک - محلّ - دهان - زور - آدمیزاد - عرعر - جفتک - نعل - هوس - حریف - عرق - حدس - متوجه - اضافی - اطلاعات - فروماندن - تلفات - اسیر بعثی - ته دل - نحس - زل زدن - گَرزه

فصل سوم : ادبیات غنایی

درس ششم : نی نامه

۱. بشنو این نی چون شکایت می کند از جدایی ها حکایت می کند

Blank dashed box for answer 1.

۲. کز نیستان تا مرا ببریده اند در نفیرم مرد و زن نالیده اند

Blank dashed box for answer 2.

۳. سینه فواهم شرهه شرهه از خرق تا بگویم شرح درد اشتیاق

Blank dashed box for answer 3.

۴. هر کسی کاو دور ماند از اصل خویش باز جوید روزگار وصل خویش

Blank dashed box for answer 4.

۵. من به هر جمعیتی نالان شرم بفت برمالان و فوش مالان شرم

Blank dashed box for answer 5.

۶. هر کسی از ظن خود شد یار من از درون من نیست اسرار من

Blank dashed box for answer 6.

۷. سر من از ناله من دور نیست لیک چشم و گوش را آن نور نیست

Blank dashed box for answer 7.



درس ششم (نی نامه)

۸. تن ز جان و جان ز تن مستور نیست لیک کس را دید جان دستور نیست

[Empty dashed box for writing]

۹. آتش است این بانگ نای و نیست باد هر که این آتش ندارد، نیست باد

[Empty dashed box for writing]

۱۰. آتش عشق است کاندر نی فتاد پوشش عشق است کاندر می فتاد

[Empty dashed box for writing]

۱۱. نی، حریف هر که از یاری برید پرده هایش پرده های ما درید

[Empty dashed box for writing]

۱۲. همپو نی زهری و تریاقی که دید؟ همپو نی دمساز و مشتاقی که دید؟

[Empty dashed box for writing]

۱۳. نی حریف راه پر فون می کند قصه های عشق مبنون می کند

[Empty dashed box for writing]

۱۴. مهرم این هوش جز بی هوش نیست مر زبان را مشتری جز گوش نیست

[Empty dashed box for writing]



فصل سوم : ادبیات غنایی

۱۵. در غم ما روزها بی‌گناه شر روزها با سوزها همراه شر

۱۶. روزها گر رفت، گو رو، باک نیست تو بمان، ای آن‌که جز تو پاک نیست

۱۷. هر که جز ماهی، ز آبش سیر شر هر که بی‌روزی است، روزش دیر شر

۱۸. درنیابد مال پفته هیچ فام پس سفن کوتاه باید، والسلام

مثنوی معنوی، مولوی



درس ششم (نی نامه)

معنی شعر نی نامه

- ۱- از این نی بشنو که چگونه از فراق سخن می‌گوید و از جدایی‌ها و ایام هجران شکایت می‌کند.
- ۲- از همان روزی که مرا از نیستان (عالم معنا) جدا کرده‌اند، همی آفرینش همراه من از درد فراق نالیده‌اند.
- ۳- برای بیان درد اشتیاق، شنونده‌ای می‌خواهم که دوری از حق را درک کرده و دلش از درد و داغ فراق سوخته باشد.
- ۴- هرکس از اصل و مبدأ خویش دور افتاده باشد، ناچار روزی به آنجا برمی‌گردد.
- ۵- من برای اینکه همدم و همراهی پیدا کنم و درد فراق را با او در میان بگذارم، در میان هر جمعیتی حاضر شدم. خواه آنان که در راه شناخت خدا کند هستند و خواه آنان که حالات قلبی عالی و شکوهمند دارند.
- ۶- هرکسی در حد فهم و ادراک خود با من همراه و یار شد اما حقیقت حال مرا درنیافت.
- ۷- اسرار من در ناله‌های من نهفته است اما با چشم و گوش و حواس ظاهری نمی‌توان به حقیقت این ناله و اسرار درون پی برد.
- ۸- با اینکه جسم و جان به هم پیوسته‌اند و هیچ کدام از دیگری پوشیده نیست ولی کسی اجازه ندارد که جان را ببیند.
- ۹- صدایی که از این نی برمی‌خیزد، آتش عشق است و باد و هوا نیست. هر کس این آتش عشق در وجودش راه نیافته است، امیدوارم نابود شود.
- ۱۰- سوز و گداز آتش عشق است که ناله‌ی نی را اثر گذار کرده و هر جوشش و شوری که در شراب ایجاد می‌شود نیز از اثر عشق است.
- ۱۱- نی همدم کسانی است که از معشوق خود جدا مانده‌اند. نغمه‌ی نی، راز عاشقان را فاش می‌کند.
- ۱۲- آیا تا کنون کسی زهر و پادزهری مانند نی دیده است؟ آیا تا کنون کسی همدم و مشتاقی مانند نی دیده است؟
- ۱۳- نی داستان راه پر خطر عشق را بیان می‌کند و عشق عاشقان حقیقی مانند مجنون را بازگو می‌نماید.
- ۱۴- حقیقت عشق را هر کسی درک نمی‌کند، تنها عاشق (بیهوش) محرم است، همان طور که گوش برای درک سخنان «زبان»، ابزاری مناسب است.
- ۱۵- همی عمر ما عاشقان با سوز و گداز عشق سپری شد و روزگارمان با غم و اندوه به پایان رسید.
- ۱۶- اگر این روزهای پُرسوز سپری شد و عمر گذشت، اهمیتی ندارد. اما تو ای معشوق ازلی که همچون تو کسی پاک و مُنزه نیست، امیدوارم عنایات و الطاف تو همواره متوجه ما باشد. (معنی دیگر مصراع دوم: ای عشق تو بمان! زیرا هیچ کس پاک‌تر و مقدس‌تر از تو نیست.)
- ۱۷- تنها ماهی دریای حق (عاشق) است که از غوطه خوردن در آب عشق و معرفت سیر نمی‌شود. هر کس از عشق بی‌بهره باشد، ملول و خسته می‌شود.
- ۱۸- کسی که عاشق نباشد حال عارف و انسان کامل را درک نمی‌کند. پس بهتر است سخن را کوتاه کنم و به پایان برسانم

فصل سوم : ادبیات غنایی

کارگاه متن پژوهی 

◀ قلمرو زبانی

۱. معنای واژه «دستور» را در بیت‌های زیر مشخص کنید.

په نیکوگفت با بمشید دستور که با نادان نه شیون بار و نه سور

فخرالدین اسعد گرگانی

گر ایرونک دستور باشد کنون بگوید سفن پیش تو رهنمون

فردوسی

۲. با توجه به دو بیت زیر از مولوی، آیا می‌توان «دیر شدن روز» و «بی‌گاه شدن» را معادل معنایی یکدیگر دانست؟ دلیل خود را بنویسید.

مکر او معکوس و او سرزیر شد روزگارش برد و روزش دیر شد

بی‌گاه شد بی‌گاه شد، فورشید اندر پاه شد فورشید بان عاشقان در فلوت الله شد

۳. نقش دستوری گروه‌های اسمی مشخص شده در بیت زیر را بنویسید.

هر کسی از ظنّ خود شد یار من از درون من نہست اسرار من

◀ قلمرو ادبی

۱. بیت‌های زیر را از نظر کاربرد آرایه جناس همسان (تام) بررسی کنید.

الف) آتش است این بانگ نای و نیست بار هر که این آتش ندارد نیست بار


ب) نی، حریف هر که از یاری برید پرده هایش پرده های ما درید

۲. به بیت زیر توجه کنید:

مستمع، صاحب سفن را بر سر کار آورد غنچه فاموش، بلبل را به گفتار آورد

صائب تبریزی

در این بیت، مصراع دوم در حکم مصداقی برای مصراع اول است؛ به گونه‌ای که می‌توان جای دو مصراع را عوض کرد؛ در واقع شاعر، بر پایه تشبیه، بین دو مصراع ارتباط معنایی برقرار کرده است؛ به این نوع کاربرد شاعرانه «اسلوب معادله» می‌گویند.

 **توجه:** در اسلوب معادله، هر یک از دو مصراع، استقلال معنایی و نحوی دارند؛ به گونه‌ای که یکی از طرفین، معادل و مصداقی برای تأیید مفهوم طرف دیگر است.

درس ششم (نی نامه)

نمونه:

عشق چون آید، برد هوش دل فرزانه را دزد دانا می‌کشد اول پراغ فانه را
 شانه می‌آید به کار زلف در آشفنگی آشنایان را در ایام پریشانی پیرس
 عشق بر یک فرش بنشاند گرا و شاه را سیل، یکسان می‌کند پست و بلند راه را
 غنی کشمیری

▪ در کدام بیت درس، شاعر از «اسلوب معادله» بهره گرفته است؟ دلیل خود را بنویسید.

◀ قلمرو فکری

۱. مقصود مولوی، از «نی» و «نیستان» چیست؟
۲. کدام بیت، به این سخن مشهور: «كُلُّ شَيْءٍ يَرْجِعُ إِلَىٰ أَصْلِهِ» (هر چیزی سرانجام به اصل و ریشه خود باز می‌گردد.) اشاره دارد؟
۳. حافظ، در هر یکی از بیت‌های زیر، بر چه مفاهیمی تأکید دارد؟ بیت‌های معادل این مفاهیم را از متن درس بیابید.

الف) در ره عشق نشد کس به یقین مهرم راز هر کسی بر حسب فکر گمانی دارد
 ب) زمانه گر بزند آتشم به فرمان عمر بگو بسوز که بر من به برگ کاهی نیست
۴. جدول زیر را با توجه به مفاهیم ابیات درس کامل کنید.

شماره بیت	مفهوم
.....	دشوار و پر خطر بودن راه عشق
هفتم
.....	اشتیاقِ پایان‌ناپذیر عاشق
.....	نقش ظرفیت وجودی افراد در تأثیرپذیری از عشق
دهم



کنج حکمت (آفتاب جمال حق)

پادشاهی به درویشی گفت که مرا آن لحظه که تو را به درگاه حق، تجلّی و قرب باشد، یاد کن.

گفت که: «چون من در آن حضرت رسم و تابِ آفتابِ آن جمال بر من زند، مرا از خود یاد نیاید، از تو چون یاد کنم؟! اما چون حق تعالی بنده‌ای را گزید و مستغرق خود گردانید، هر که دامن او را بگیرد و از اون حاجت طلبد، بی آنک آن بزرگ، نزد حق یاد کند و عرضه دهد، حق، آن را برآرد.»

فیہ ما فیہ، مولوی



درس ششم (نی نامه)



سوالات امتحان نهایی درس ششم

◀ قلمرو زبانی: معنی واژه، املا و دستور

معنی واژه:

- ۱- در نفیرم مرد و زن نالیده‌اند: فریاد و زاری به صدای بلند. (دی ۹۸، خ ۹۹ تهری و ریاضی، خ ۹۹ انسانی)
- ۲- تن ز جان و جان ز تن مستور نیست: پوشیده، پنهان (خ ۹۹)
- ۳- در بیت های زیر تفاوت معنایی واژه " دستور " را بررسی کنید (خ ۱۴۰۰)
- الف) چه نیکو گفت با جمشید دستور / که با نادان نه شیون باد و نه سور
مشاور و وزیر
- ب) تن ز جان و جان ز تن مستور نیست / لیک کس را دید جان دستور نیست
اجازه و رخصت
- ۴- معنی واژه " دستور " در کدام گزینه با بیت زیر یکسان است؟ (خ ۱۴۰۰)
- چه نیکو گفت با جمشید دستور / که با نادان نه شیون باد و نه سور
۱. گر ایرونک دستور باشد کنون / بگوید سفن پیش تو رهنمون
۲. تن ز جان و جان ز تن مستور نیست / لیک کس را دید جان دستور نیست
۳. به دستور فرمود تا ساروان / هیون آرد از دشت، صد کاروان
۴. بر مصطفی بهر رخصت دوید / از او فواست دستوری اما نرید
- ۵- واژه هم آوا بیابید (خ ۱۴۰۰)
- هر کسی از ظن خود شد یار من / از درون من نیست اسرار من
- ۶- نی حریف هر که از یاری برید / پرده‌هایش پرده‌های ما درید / دوست، همراه، همدم (دی ۱۴۰۰)

املا:

۱- املاي درست را از داخل کمانک انتخاب کنید.

- تن ز جان و جان ز تن (مستور - مسطور) نیست. (دی ۹۹)
- چه نیکو گفت با جمشید دستور / که با نادان نه شیون باد و نه (صورا سور) (دی ۱۴۰۰)

دستور:

۱- نقش دستوری هر یک از واژه مشخص شده را بنویسید.

- «هر کسی از ظن خود شد یار من» / از درون من نیست اسرار من» (دی ۹۹) مسند / مفعول
- «کز نیستان تا مرا پیریره اند» / در نفیرم مرد و زن نالیده اند» (ش ۱۴۰۰) متمم / نهاد

فصل سوم : ادبیات غنایی

۲- در بیت « محرم این هوش جز بیهوش نیست / مر زبان را مشتری جز گوش نیست » : (ش ۱۴۰هـ)
الف) وابسته وابسته را مشخص نمایید. این

ب) نوع وابسته وابسته را بنویسید. **مضاف الیه مضاف الیه**

۳- در متن «چون حق تعالی بنده‌ای را گزید و مستغرق خود گردانید، هر که دامن او را بگیرد و از او حاجت طلبد، بی آنکه آن بزرگ یاد کند و عرضه دهد، حق، آن را برآرد». (دی ۱۴۰هـ)

الف) فعل «بگیرد» ماضی التزامی است یا مضارع التزامی؟ **مضارع التزامی**

ب) نقش دستوری واژه‌های مشخص شده را، به ترتیب، بنویسید. **مسنند / نهاد**

۴- نوع حذف در مصراع نخست بیت زیر، به قرینه لفظی است یا معنایی؟ (دی ۱۴۰هـ)

«آیینۀ نگاهت، پیوند صبح و ساهل / بلفند گاه‌گاهت، صبح ستاره باران» **معنایی**

◀ قلمرو ادبی (آرایه‌های ادبی)

۱- بیت زیر را از نظر کاربرد جناس تام (همسان) بررسی کنید. (خ ۹۸)

«نی مریف هر که از یاری بریر / پرده‌هایش پرده‌های ما دریر»

پرده به دو معنی به کار رفته است؛ اول، نغمه و آواز؛ دوم، حجاب و پوشش

۲- در مصراع «پرده‌هایش پرده‌های ما درید»، تفاوت معنایی «پرده»، آرایه جناس همسان (تام) را پدید آورده است. (ش ۹۸)

۳- آرایه مشترک ابیات زیر اسلوب معادله است یا حسن تعلیل؟ یک دلیل بنویسید. (خ ۹۸ و ش ۱۴۰۰ و دی ۱۴۰۰)

عشق چون آید بر هوش دل فرزانه را / دزد دانا می‌کشد اول پراغ فانه را

مهرم این هوش جز بیهوش نیست / مر زبان را مشتری جز گوش نیست اسلوب معادله؛ زیرا مصراع دوم در هر بیت، مصداقی برای مصراع اول آن است. می‌توان جای دو مصراع را عوض کرد. / دو مصراع از نظر نحوی کاملاً مستقل هستند و ...

۴- آرایه مشترک ابیات زیر را بنویسید. (دی ۹۸ و خ ۱۴۰هـ)

شانه می‌آید به کار زلف در آشفستگی / آشنایان را در ایام پریشانی پیرس

مهرم این هوش جز بیهوش نیست / مر زبان را مشتری جز گوش نیست اسلوب معادله

۵- مفهوم کنایه مشخص شده را بنویسید. (دی ۹۸)

هر که بی‌روزی است، روزش دیر شد عمرش تباه شد.

۶- مفهوم نمادین واژه مشخص شده را بنویسید. (دی ۹۸)

بشنو این نی چون شکایت می‌کند / از جداییها حکایت می‌کند انسان کامل یا عارف یا خود مولانا

درس ششم (نی نامه)

۷- در بیت زیر، آرایه درست را از کمانک مقابل آن انتخاب کنید. (خ ۹۹ تهری و ریاضی)

▪ آتش عشق است کانر نی فتاد بوشش عشق است کانر می فتاد (تشبیه / جناس همسان)

۸- در بیت زیر، با توجه به واژه «باد»، آرایه جناس تام (همسان) را بررسی کنید. (خ ۹۹ انسانی)

آتش است این بانگ نای و نیست بار هر که این آتش ندارد نیست بار
«باد» در مصراع اول اسم (باد و هوا) و در مصراع دوم فعل دعایی (الهی باشد)، است.

۹- آرایه درست را مشخص نمایید (خ ۱۴۰۰)

مستمع صاحب سفن را بر سر کار آورد غنچه قاموش بلبل را به گفتار آورد (اسلوب معادله - حسن تعلیل)

◀ قلمرو فکری: معنی و مفهوم نظم و نثر، درک مطلب و تناسب معنایی

۱- در غم ما روزها بیگانه شد روزها با سوزها همراه شد: روزهای عمر عاشقان با سوز و گداز و هجران سپری شد. (ش ۹۸)

۲- سر من از ناله من دور نیست لیک چشم و گوش را آن نور نیست؛ راز من را از ناله‌های عارفانه من می‌توان دریافت؛ اما چشم و گوش ظاهری توان درک آن را ندارد. (خ ۹۹ تهری و ریاضی)

۳- هرکسی از ظن خود شد یار من از درون من نجست اسرار من: هر کس بنا بر گمان و پندار خود یار من شد و اسرار من را از درونم جست و جو نکرد. (ش ۹۹ و دی ۱۴۰۰)

۴- سینه خواهم شرحه شرحه از فراق (خ ۱۴۰۰) دلی می‌خواهم که از درد جدایی پاره پاره شده باشد

۵- تن ز جان و جان ز تن مستور نیست (خ ۱۴۰۰) جسم از روح و روح از جسم پوشیده نیست

۶- هر که جز ماهی ز آبش سیر شد / هر که بی روزی است روزش دیر شد (خ ۱۴۰۰) اشتیاق پایان ناپذیر عاشق

۷- مفهوم کدام بیت بیانگر این موضوع است که: «ظاهر انسان بیانگر احوال درونی اوست»؟ (خ ۹۸)

الف) سر من از ناله من دور نیست لیک چشم و گوش را آن نور نیست

ب) هر کسی کاو دور ماند از اصل خویش باز جوید روزگار وصل خویش

۸- در بیت زیر، منظور از «نیستان» چیست؟ (ش ۹۸)

«کز نیستان تا مرا ببریده اند در نفیرم مرد و زن نالیده اند» عالم معنا / عالم حقیقی، درگاه حق

۹- مفهوم مشترک دو بیت زیر را بنویسید. (خ ۹۹ انسانی)

«سینه فواهم شرحه شرحه از فراق تا بگویم شرح درر اشتیاق»
«نی هر یف هر که از یاری برید پرده‌هایش پرده‌های ما درید»

فصل سوم : ادبیات غنایی

مفهوم مشترک: حال عاشق و عارف را کسی درک می کند که درد عشق کشیده باشد.

۱۰- کدام یک از ابیات زیر، به سخن مشهور، «کل شیء یرجع إلی أصله اشاره دارد؟ (ش ۹۹)

الف) کز نیستان تا مرا بیریره اند در نفیرم مرد و زن نالیده اند

ب) هر کسی کاو دور ماند از اصل خویش باز جوید روزگار وصل خویش

۱۱- مولانا در مصراع نخست بیت زیر، چه کسانی را سزاوار هم نشینی عارف (نی) دانسته است؟ (ش ۱۴۰)

«نی» هر یک از یاری برید پرده هایش پرده های ما درید»

هجرتان کشیده ها یا کسانی که از محبوب خود دور شده اند

۱۲- « هر که بی روزی است روزش دیر شد » (ش ۱۴۰)

هر کس از عشق بی بهره باشد روزگارش تباه می شود



درس ششم (نی نامه)

◀ لغت (نی نامه)

۱۳۱. اشتیاق: میل قلب است به دیدار محبوب؛ در متن درس، کشش روح انسان خداجو در راه شناخت پروردگار و ادراک حقیقت هستی
۱۳۲. ایدونک: ایدون که؛ ایدون: این چنین
۱۳۳. بدحالان: کسانی که سیر و سلوک آنها به سوی حق، کُند است.
۱۳۴. بر حسب: مطابق، میل
۱۳۵. بی‌گاه شدن: فرارسیدن هنگام غروب یا شب
۱۳۶. پرده: در اصطلاح موسیقی یعنی آهنگ و نغمه‌های مرتب، حجاب
۱۳۷. تاب: فروغ، پرتو
۱۳۸. تریاق: پادزهر، ضد زهر
۱۳۹. حریف: دوست، همدم، همراه
۱۴۰. خوش‌حالان: رهروان راه حق که از سیر به سوی حق شادمان‌اند.
۱۴۱. دستور: اجازه، وزیر
۱۴۲. دمساز: مونس، همراه، درد آشنا
۱۴۳. سور: جشن
۱۴۴. شرحه شرحه: پاره پاره؛
۱۴۵. شرحه: پاره گوشتی که از درازا بریده باشند.
۱۴۶. شیون: ناله و ماتم، زاری و فریاد که در مصیبت و محنت برآیند.
۱۴۷. ظن: گمان، پندار
۱۴۸. مستغرق: مجذوب، شیفته؛
۱۴۹. مستغرق گشتن؛ حیران و شیفته شدن
۱۵۰. مستمع: شنونده، گوش‌دارنده
۱۵۱. مستور: پوشیده، پنهان
۱۵۲. نفیر: فریاد و زاری به صدای بلند



◀ املا

نیستان - نفیر - شرحه شرحه - اشتیاق - وصل - جمعیت - جهت - ظن - نجست - آسرار - دستور - حریف - زهر - تریاق - دمساز - حدیث - قصه - هوش - مشتری - بی‌گاه - سوز - پخته - مور - رهنمون - معکوس - مستمع - غنچه - زلف - آشفتگی - محرم - حسب - کاه - تجلی - قرب - حضرت - گزید - مستغرق - حاجت - طلبد - عرضه - سلوک - نغمه - حجاب - فروغ - ماتم - محنت - فریاد و زاری

فصل سوم : ادبیات غنایی

درس هفتم : در حقیقت عشق

۱. بدان که از جمله نام‌های حُسن یکی «جمال» است و یکی «کمال». و هرچه موجودند، از روحانی و جسمانی، طالب کمال اند و هیچ کس نبینی که او را به جمال میلی نباشد؛ پس چون نیک اندیشه کنی، همه طالب حُسن اند و در آن می‌کوشند که خود را به حُسن رسانند و به حُسن که مطلوب همه است - دشوار می‌توان رسیدن؛

معنی: و آگاه باش که از جمله نام‌های حُسن (زیبایی) یکی جمال و دیگری کمال است. همه موجودات چه روحانی و چه جسمانی طالب کمال هستند و هیچ کس را نمی‌یابی که به حسن (زیبایی) تمایل نداشته باشد. پس وقتی خوب فکر کنی همه طالب زیبایی هستند و می‌کوشند که خود را به آن برسانند. و به حُسن - که همه خواستار آن هستند - به دشواری می‌توان رسید

۲. زیرا که وصول به حُسن ممکن نشود؛ الا به واسطه عشق، و عشق، هر کسی را به خود را نرهد و به همه جایی مأوا نگیرد و به هر دیره، روی ننماید.

معنی: چون که رسیدن به زیبایی فقط با کمک عشق ممکن است. عشق هر جایی ساکن نمی‌شود و به هر کسی توجه نمی‌کند [چون همه لایق او نیستند].

۳. مہبت چون به غایت رسد، آن را عشق خوانند. و عشق فاص‌تر از مہبت است؛ زیرا که همه عشقی مہبت باشد اما همه مہبتی عشق نباشد و مہبت فاص‌تر از معرفت است؛ زیرا که همه مہبتی معرفت باشد اما همه معرفتی، مہبت نباشد.

معنی: محبت وقتی به نهایت برسد آن را عشق می‌نامند و عشق از محبت خاص‌تر است. چون هر عشقی محبت است اما هر محبتی عشق نیست و محبت از معرفت خاص‌تر است؛ زیرا هر محبتی معرفت است اما هر معرفتی، محبت نیست.

درس هفتم (در حقیقت عشق)

۴. پس اول پایه معرفت است و دوم پایه محبت و سوم پایه عشق. و به عالم عشق که بالای همه است - نتوان رسیدن تا از معرفت و محبت دو پایه نردبان نسازد.

معنی: پس معرفت پایه اول، محبت پایه دوم و عشق پایه سوم است. سالک تا وقتی که در مقام معرفت و محبت را پشت سر نگذارد نمی‌تواند به مقام عشق که از همه بالاتر است برسد.

(رسیدن به مقام عشق بدون برداشتن دو گام اساسی؛ یعنی معرفت و محبت امکان پذیر نیست.)

فی حقیقه‌العشق، شهاب‌الدین سهروردی

سودای عشق

۱. در عشق قدم نهادن کسی را مسلم شود که با خود نباشد و ترک خود بکند و خود را ایثار عشق کند.

معنی: کسی می‌تواند در راه عشق قدم بگذارد که به فکر خود نباشد و خود را فراموش کند.

۲. عشق، آتش است، هر جا که باشد، جز او رفت، دیگری ننهد. هر جا که رسد، سوزد و به رنگ خود گرداند.

معنی: عشق مانند آتش است هر جا وارد شود، اجازه حضور به کسی نمی‌دهد. به هر جا برسد آن را می‌سوزاند و آن را به رنگ خود در می‌آورد. (آن را آتشین می‌سازد.) (مفهوم: لازمه‌ی عشق، فنای در معشوق است)

فصل سوم : ادبیات غنایی

۳. در عشق کسی قدم نهد کیش جان نیست با جان بودن به عشق در سامان نیست

معنی: کسی وارد وادی عشق می‌شود که غم جان خود را ندارد. در وادی عشق نمی‌توان هم عاشق بود و هم به فکر خود بود.

۴. ای عزیز، به فرا رسیدن فرض است، و لابر هر چه به واسطه آن به فرا رسد، فرض باشد به نزدیک طالبان. عشق، بنده را به فرا برساند؛ پس عشق از بهر این معنی، فرض راه آمد. کار طالب آن است که در فود نیز عشق نطلبد.

معنی: ای عزیز! رسیدن به خدا واجب و ضروری است و ناچار هر چیزی را که می‌توان به وسیله آن به خدا رسید، از نظر سالکان طریقت واجب است. عشق بنده را به خدا می‌رساند پس عشق به این دلیل در طریقت ضروری و واجب است. وظیفه سالک آن است که تنها طالب عشق باشد

۵. وپور عاشق از عشق است؛ بی عشق چگونه زندگانی کند؟! هیات از عشق می‌شناس و ممات بی عشق می‌یاب.

معنی: حیات عاشق از عشق است، بی‌عشق نمی‌تواند زندگی کند. زندگی عاشق وابسته به عشق است و بدون آن مرگ او فرا می‌رسد.

۶. سودای عشق از زیرکی جهان بهتر ارزد و دیوانگی عشق بر همه عقل‌ها افزون آید.

معنی: دیوانگی و خیال عشق از هوش مادی و عقل حسابگر دنیوی باارزش‌تر است. و دیوانگی و جنون عشق بر همه‌ی معارف و دانایی‌ها برتری دارد.

درس هفتم (در حقیقت عشق)

۷. هر که عاشق نیست، فودبین و پرکین باشد، و فودرای بود. عاشقی بی فودی و بی رای باشد.

معنی: هر کس عاشق نیست، خودپسند و کینه دار است. عاشقی از خود بی خود شدن و سرگردانی است.

۸. در عالم پیر، هر کجا برنایی است عاشق با دراکه عشق فوش سودایی است

معنی: امیدوارم هر جوانی که در جهان هست، عاشق باشد. چون عشق، جنونی خوش و دلپسند است. (معنی دیگر مصراع دوم: عشق دادوستد خوبی است.)

۹. ای عزیز! پروانه، قوت از عشق آتش فود، بی آتش قرار ندارد و در آتش وجود ندارد تا آنگاه که آتش عشق او را پنان گرداند که همه جهان، آتش بیند؛ چون به آتش رسد، فود را بر میان زند. فود نراند فرقی کردن میان آتش و غیر آتش، پرا؟ زیرا که عشق، همه فود آتش است.

معنی: ای عزیز! پروانه از آتش عشق، جان و توان می گیرد وجود پروانه وابسته به عشق است و بی وجود آن (عشق) آرام و قرار ندارد و در برابر وجود آتش عشق فانی است و از خود اراده ای ندارد. تا آن جا که آتش عشق او را چنان کند که همه جهان را آتش ببیند. وقتی به آتش می رسد خود را به میان آن می اندازد. آیا نمی تواند آتش را از غیر آتش تشخیص دهد؟ چرا [اقدام به این کار می کند؟] چون عشق خود سراسر آتش است. (مفهوم: فانی عاشق در عشق)



فصل سوم : ادبیات غنایی

۱۰. این حدیث گوش دار که مصطفی (صلی الله علیه و اله) گفت: «إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا عَشِقَهُ وَ عَشِقَ عَلَيْهِ فَيَقُولُ عَبْدِي أَنْتَ عَاشِقِي وَ مُؤَبِّي، وَ أَنَا عَاشِقُ لَكَ وَ مُؤَبُّ لَكَ انْ أَرَدْتَ أَنْ تَرُدَّ أَوْلَمَ تُرِدْ.» گفت: «او بنده فود را عاشق فود کند، آنگاه بر بنده عاشق باشد و بنده را گوید: تو عاشق و مؤب مایی، و ما معشوق و مبیب توایم» [چه بفواهی و چه نفواهی].

معنی: خداوند بنده‌ی خود را عاشق خود می‌کند آنگاه خود عاشق بنده می‌شود و به بنده می‌گوید: تو عاشق و دوستدار ما هستی و ما معشوق و محب تو هستیم چه بفواهی چه نخواهی!

تمهیدات، عین‌القضات همدانی

درس هفتم (در حقیقت عشق)

کارگاه متن پژوهی

◀ قلمرو زبانی

۱. از متن درس، معادل معنایی برای قسمت‌های مشخص شده بیابید.

■ بیم آن است کز غم عشقت سر برآرد دل به شیرایی

فخرالدین عراقی

■ در هر کس را که بینی در حقیقت چاره دارد من ز عشقت با همه دردی که دارم ناگزیرم

فروغی بسطامی

۲. واژه‌های مهم املائی را در متن درس بیابید و بنویسید.

۳. به جمله‌های زیر و نقش دستوری واژه‌ها توجه کنید:

الف) عشق، آزادی است.

نهاد مسند فعل اسنادی

ب) برخی عاشق را دیوانه می‌پندارند.

نهاد مفعول مسند فعل

پ) عشق حقیقی، دل و جان را پاک می‌گرداند.

نهاد مفعول مسند فعل

در جمله‌هایی که با فعل اسنادی (است، بود، شد، گشت، گردید و ...) ساخته می‌شوند؛ «مسند» وجود دارد؛ مانند جمله «الف».

در جمله مذکور، «مسند»، یعنی «آزادی» به «نهاد»، یعنی «عشق» نسبت داده شده است.

با برخی از فعل‌ها می‌توان جمله‌هایی ساخت که علاوه بر مفعول، «مسند» نیز باشند؛ مانند جمله‌های «ب» و «پ».

در جمله «ب» واژه «دیوانه» که در جایگاه «مسند» قرار گرفته است، درباره چگونگی «مفعول»، یعنی «عاشق» توضیح می‌دهد:

در واقع می‌توانیم بگوییم: «عاشق، دیوانه است.» در جمله «پ»، «مسند» یعنی واژه «پاک»، کیفیت را به «مفعول»، یعنی

«دل و جان» می‌افزاید؛ به بیان دیگر می‌توان گفت: «دل و جان، پاک است.»

بنابراین جمله‌هایی نظیر «ب» و «پ» را می‌توان به جمله‌هایی با ساختار «نهاد+مسند+فعل» تبدیل کرد.

عمده فعل‌های این گروه عبارت‌اند از:

■ گردانیدن و فعل‌های هم‌معنی آن؛ مثل «نمودن، کردن، ساختن»■ نامیدن و فعل‌های هم‌معنی آن؛ مثل «خواندن، گفتن، صدا کردن، صدا زدن»■ شمردن و فعل‌های هم‌معنی آن؛ مثل «به شمار آوردن، به حساب آوردن»■ پنداشتن و فعل‌های هم‌معنی آن؛ مثل «دیدن، دانستن، یافتن»

فصل سوم : ادبیات غنایی

توجه: در برخی از جمله‌ها، «مسند» همراه با «متمّم» به کار می‌رود. کاربرد چنین جمله‌هایی در زبان فارسی اندک است؛ نمونه:

مردم به او دهقانِ فداکار می‌گفتند.

نهاد متمّم مسند فعل

در جمله مذکور، «مسند» یعنی «دهقانِ فداکار»، درباره «متمّم» (او) توضیحی ارائه می‌دهد؛ یعنی می‌توانیم بگوییم: «او دهقانِ فداکار است.»

اکنون از متن درس برای هر یک از الگوهای زیر نمونه‌ای بیابید و بنویسید.

(الف) نهاد+ مسند+ فعل (.....)

(ب) نهاد+ مفعول+ مسند+ فعل (.....)

◀ قلمرو ادبی

۱. کاربرد نمادین «پروانه» را در متن درس و سروده زیر بررسی و مقایسه کنید.

ببین آفر که آن پروانه فوش چگونه می‌زند خود را به آتش
پو از شمعی رسد پروانه را نور در آید پرزنان پروانه از دور

عطار

۲. برای هر یک از آرایه‌های زیر، نمونه‌ای از متن درس بیابید.

کنایه (.....)

تشبیه (.....)

سجع (.....)

◀ قلمرو فکری

۱. سهروردی، شرط دست‌یابی به عالم عشق را چه می‌داند؟

۲. درک و دریافت خود را از عبارتهای زیر بنویسید.

(الف) سودای عشق از زیرکی جهان بهتر ارزد و دیوانگی عشق بر همه عقل‌ها افزون آید.

(ب) ای عزیز، به خدا رسیدن فرض است، و لابد هرچه به واسطه آن به خدا رسند، فرض باشد به نزدیک طالبان.

درس هفتم (در حقیقت عشق)

۳. دربارهٔ ارتباط معنایی هر بیت زیر با متن درس توضیح دهید.

الف) صبر بر داغِ دل سوخته باید چون شمع لایق صحبت بزم تو شمرن آسان نیست

هوشنگ ابتهاج

ب) من که هر آنچه داشتم اول ره گذاشتم فال برای چون تویی اگر که لایقم بگو

محمدعلی بهمنی

پ) بی‌عشق زیستن را بجز نیستی، چه نام است؟ یعنی اگر نباشی، کار دلم تمام است

حسین منزوی

ت) می‌تواند حلقه بر در زد هریم هُسن را در رگ جان، هر که را چون زلف، پیچ و تاب هست

صائب تبریزی



فصل سوم : ادبیات غنایی



شعرخوانی (صبح ستاره باران)

۱. ای مهربان تر از برگ در بوسه های باران بیداری ستاره، در چشم جویباران
۲. آینه نگاهت، پیوند صبح و سامل بفتد گاه گاه هست، صبح ستاره باران
۳. باز آ که در هوایت فاموشی بنونم فریادها برانگیفت از سنگ کوهساران
۴. ای جویبار جاری! زین سایه برگ مگریز کاین گونه فرصت از کف دادند بی شماران
۵. گفتی: «به روزگاران مهری نشسته» گفتم: «بیرون نمی توان کرد حتی به روزگاران»
۶. پیش از من و تو بسیار بودند و نقش بستند دیوار زندگی را زین گونه یادگاران
۷. وین نغمه مہبت، بعد از من و تو ماند تا در زمانه باقی ست آواز باد و باران

مثلِ درخت، در شبِ باران، محمدرضا شفیعی کدکنی (م. سرشک)



درس هفتم (در حقیقت عشق)



معنی شعر صبح ستاره باران

- ۱- ای کسی که مهربانی‌ات از مهربانی باران با برگ درخت بیشتر است، تو مانند انعکاس نور ستاره در آب جویبار هستی.
- ۲- نگاه تو همانند آینه‌ای است که زیبایی صبح و ساحل را منعکس می‌کند و لبخندی که گاهی بر لب داری، مانند صبح پُر از ستاره است
- ۳- ای یار! برگرد که در آرزوی تو، سکوت دیوانه‌وار من، سنگ کوهسار را وادار به فریاد کرده است.
- ۴- ای آب جاری! از سایه‌ی درخت گریزان نباش، بسیاری مانند تو فرصت با هم بودن را از دست داده‌اند و پشیمان هستند.
- ۵- تو گفتی: در طی روزگاران عشق و علاقه‌ای به وجود آمده و من گفتم: آن را نمی‌توان از دل بیرون کرد حتی در طی مدت طولانی.
- ۶- قبل از من و تو افراد زیادی بودند که در زندگی خود یادگارهای فراوانی به وجود آورده‌اند.
- ۷- سخن عشق و محبت من و تو، بعد از ما تا وقتی روزگار باقی است و تا زندگی جریان دارد، خواهد ماند.



درك و دریافت



۱. این شعر را با متن درس ششم، از نظر لحن و آهنگ خوانش مقایسه کنید.
۲. شفیی کدکنی، در کدام بیت، از شاعری پیشین تأثیر گرفته است؟ توضیح دهید



فصل سوم : ادبیات غنایی



سوالات امتحان نهایی درس هفتم

◀ قلمرو زبانی: معنی واژه، املا و دستور

معنی واژه:

- ۱- پروانه قوت از آتش خورد خوراک، رمق، نیرو (ش ۹۹)
 - ۲- محبت چون به غایت رسد، آن را عشق خوانند. نهایت (دی ۹۹)
 - ۳- ای عزیز به خدا رسیدن فرض است لازم و ضروری (ش ۱۴۰۰)
 - ۴- مترادف واژه «درخور» را در کدام گزینه می‌یابید؟ (دی ۱۴۰۰)
- الف) با جان بودن به عشق در سامان نیست
 ب) سریر ملک، عطا داد کردگار تو را
 پ) بفکن از پی این اساس تزویر
 ت) آن خضر که فرخنده پیاش نام نهادند

املا:

۱- در عبارت زیر، یک نادرستی املائی وجود دارد؛ آن را بیابید و شکل درست آن را بنویسید.

▪ پس عشق از بحر این معنی، فرض راه آمد. بهر

دستور:

- ۱- نقش دستوری واژه‌های مشخص شده را بنویسید. (ش ۹۸)
- عشق حقیقی، دل و جان را پاک می‌گرداند. عشق: نهاد / پاک: مسند
- ۲- نقش دستوری واژه‌های مشخص شده را بنویسید. (دی ۹۸)
- عشق حقیقی، دل و جان را پاک می‌گرداند. مفعول
- ۳- الگوی ساخت کدام جمله «نهاد+ مفعول + مسند+ فعل» است. گزینه ب (دی ۹۹)
- الف) زیبایی محبوب تو چند روی بیش نیست.
 ب) در این سفر ستارگان را با درخشندگی جاودان خود می‌بینم.
 ت) عشق از بهر این معنی فرض راه آمد.
- ۴- الگوی ساخت تمام جمله‌ها «نهاد+ مفعول + مسند+ فعل» است به جز ... گزینه ت (خ ۹۹)
- الف) عشق حقیقی، دل و جان را پاک می‌گرداند.
 ب) محبت به غایت را عشق خوانند.
 پ) برخی عاشق را دیوانه می‌پندارند.
 ت) عشق از بهر این معنی فرض راه آمد.

درس هفتم (در حقیقت عشق)

۵- در نوشته «بدان که از جمله نام‌های محسن یکی «جمال» است و یکی «کمال». و هرچه موجودند، از روحانی و جسمانی، طالب کمال‌اند. و هیچ‌کس نبینی که او را به جمال میلی نباشد». (خ ۹۹ انسانی)

(الف) یک مورد حذف فعل بیابید و بنویسید. حذف فعل «است»، یکی کمال (است)

(ب) مرجع ضمیر «او» را تعیین کنید. هیچ‌کس

۶- نقش دستوری واژه‌های مشخص شده را بنویسید. (خ ۱۴۰۰)

" پروانه قوت از عشق آتش خورد و همه جهان آتش بیند " مفعول / مسند

۷- الگوی ساخت همه گزینه‌ها به جز ... " نهاد + مفعول + مسند + فعل " است. (ش ۱۴۰۰)

۱. برخی عاشق را دیوانه می‌پندارند
۲. عشق حقیقی دل و جان را پاک می‌گرداند

۳. مردم به او دهقان فداکار می‌گفتند
۴. پروانه همه جهان را آتش بیند

۸- هریک از الگوهای زیر با کدام جمله در ردیف مقابل مطابقت دارد؟ (یک جمله اضافی است) (خ ۱۴۰۰)

الف	نهاد + مسند + فعل (۳)	۱	برخی عاشق را دیوانه می‌پندارند
ب	نهاد + مفعول + مسند + فعل (۱)	۲	مردم به او دهقان فداکار می‌گفتند
		۳	عاشقان کشتگان معشوقند

۹- در همه گزینه‌ها جمله‌ای با ساختار " نهاد + مفعول + مسند + فعل " وجود دارد به جز ... (خ ۱۴۰۰)

۱. محبت چون به غایت رسد آن را عشق خوانند

۲. به عشق نتوان رسیدن تا از معرفت و محبت دو پایه نردبان نسازد

۳. همواره عشق قدیم را موضوع صحیفه خود می‌گرداند

۴. آتش عشق او را چنان گرداند که همه جهان آتش بیند

۱۰- نقش دستوری واژه‌های مشخص شده را بنویسید. (ش ۱۴۰۰)

« او بنده خود را عاشق خود کند، آنگاه بر بنده عاشق باشد و بنده را گوید » مسند / متمم

۱۱- در نوشته «عشق، او را چنان گرداند که همه جهان، آتش بیند» واژه «چنان» با کدام واژه نقش دستوری

یکسانی دارد؟ (ری ۱۴۰۰) آتش



فصل سوم : ادبیات غنایی

◀ قلمرو ادبی (آرایه‌های ادبی)

۱- در عبارت «بدان که از جمله نامهای محسن یکی جمال است و یکی کمال.» کدام واژه‌ها «سجع» دارند؟ جمال، کمال
(ش ۹۹)

۲- مفهوم نمادین قسمت مشخص شده چیست؟ عاشق واقعی (ش ۱۴۰۰)
ببین آفر که آن پروانه فوش چگونه می‌زند خود را به آتش

◀ قلمرو فکری: معنی و مفهوم نظم و نثر، درک مطلب و تناسب معنایی

۱- در عشق قدم نهادن کسی را مسلم شود که با خود نباشد: پیمودن راه عشق (قدم در راه عاشقی گذاشتن برای کسی امکان دارد که به فکر خودش نباشد. (خ ۹۸ و دی ۱۴۰۰)

۲- عشق به همه جایی مأوا نکند و به هر دیده، روی ننماید: عشق در هر جایی پناه نمی‌گیرد (عشق در دل هر کسی جای نمی‌گیرد و به چشم هر کسی نمایان نمی‌شود. (خ ۹۹ و دی ۱۴۰۰)

۳- در عشق کسی قدم نهد کش جان نیست: کسی می‌تواند به عالم عشق وارد شود که به خودش توجه نداشته باشد. (از جان خود بگذرد.) (خ ۹۹ انسانی)

۴- در عالم پیر هر کجا برنایی است عاشق بادا که عشق خوش سودایی است: در این دنیای سالخورده، هر کجا جوانی هست، الهی عاشق باشد زیرا عشق دیوانگی خوشایندی است. (ش ۹۹)

۲- عین القضا، در عبارت «حیات از عشق میشناس و ممت بی عشق می‌یاب»، چه چیز را سبب ادامه زندگی می‌داند؟ عشق (ش ۹۸)

۳- با توجه به عبارت زیر، به پرسش‌ها پاسخ دهید. (دی ۹۸)

«محبت چون به غایت رسد، آن را عشق خوانند. عشق خاص‌تر از محبت است و محبت خاص‌تر از معرفت است. به عالم عشق نتوان رسیدن تا از معرفت و محبت دو پایه نردبان نسازد.»

الف) سهروردی شرط دستیابی به عالم عشق را چه می‌داند؟ ساختن دو نردبان از معرفت و محبت
ب) نهایت محبت چه نام دارد؟ عشق

۴- مفهوم مشترک دو بیت زیر چیست؟ (خ ۱۴۰۰) ترک دل بستگی‌ها در راه عشق

من که هر آنپه داشتم اول ره گذاشتم مال برای پون تویی اگر که لایقم بگو
در عشق کسی قدم نهد کش جان نیست با جان بودن به عشق در سامان نیست

درس هفتم (در حقیقت عشق)

۵- مفهوم کدام بیت با بیت " وصول به حسن ممکن نشود الا به واسطه عشق و عشق هرکس را به خود راه ندهد " یکسان است؟ (غ ۱۴۰)

۱. بیم آن است کز غم عشقت سر برآرد دلم به شیرایی

۲. من که هر آنچه داشتم اول ره گذاشتم حال برای چون تویی اگر که لایقم بگو

۳. بی عشق زیستن را چه نام است؟ یعنی اگر نباشی کار دلم تمام است

۴. می تواند حلقه بر در زد حریم حسن را در رگ جان، هر که را چون زلف پیچ و تاب است

۶- « وصول به حُسن ممکن نشود؛ الا به واسطهٔ عشق » (ش ۱۴۰)

رسیدن به زیبایی تنها به وسیله عشق امکان پذیر است

۷- با توجه به متن زیر، چرا عین القضاة همدانی، عشق ورزی را در عرفان واجب دانسته است؟ (دی ۱۴۰)

«ای عزیز، به خدا رسیدن فرض است و لابد هر چه به واسطهٔ آن به خدا رسند، فرض باشد به نزدیک طالبان. عشق، بنده را

به خدا برساند؛ پس عشق از بهر این معنی، فرض راه آمد.» زیرا عشق را واسطه رسیدن به خدا می داند

۸- شاعر در بیت زیر، کدام صفت را برای هم نشینی با معشوق ضروری می داند؟ (دی ۱۴۰) صبوری

«صبر بر داغ دل سوخته باید چون شمع لایق صحبت بزم تو شدن آسان نیست»

فصل سوم : ادبیات غنایی

◀ لغت (در حقیقت عشق)

۱۵۳. بزم: محفل، ضیافت
 ۱۵۴. بی‌خودی: بی‌هوشی، حالت از خودرستگی و به معشوق پیوستن
 ۱۵۵. جسمانی: منسوب به جسم، مقابل روحانی
 ۱۵۶. جمال: زیبایی، زیبایی ازلی خداوند
 ۱۵۷. حُسن: نیکویی، زیبایی
 ۱۵۸. روحانی: منسوب به روح، معنوی، ملکوتی، آنچه از مقوله روح و جان باشد.
 ۱۵۹. سامان: درخور، میسر، امکان
 ۱۶۰. سودا: خیال، دیوانگی
 ۱۶۱. شیدایی: دیوانگی
 ۱۶۲. فرض: لازم، ضروری، آنچه خداوند بر بندگانش واجب کرده است.
 ۱۶۳. کمال: کامل بودن، کامل‌ترین و بهترین صورت و حالت هرچیز، سرآمد بودن در داشتن صفت‌های خوب
 ۱۶۴. محب: دوستدار، یار، عاشق
 ۱۶۵. مَمات: مرگ، مُردن
 ۱۶۶. نغمه: نوا، ترانه، سرود



◀ املا

حُسن - روحانی - مطلوب - وصول - واسط عشق - مأوا - محبت - غایت - خاص - معرفت - نردبان - قَدَم
 - تَرک - رَخت - سامان - فرض - حیات - مَمات - سودا - زیرکی - ارزد - دیوانگی - افزون - بی‌رای - قوت
 - فرق - حقیقت - ناگریز - لایق - زلف - پیچ و تاب - برانگیخت - کوهساران - مگریز - فرصت - یادگاران
 - نغمه محبت - زمانه - ترانه - میسر



درس هشتم (از پاریز تا پاریس)

درس هشتم: از پاریز تا پاریس

پاریز کلاس ششم ابتدایی نداشت. ناچار می‌بایست ده فرسخ راه را پیموده به سیرجان بروم. عصر از پاریز با «الغ تور» راه می‌افتادیم؛ سه فرسخ کوهستانی آب و آبادی داشت اما از «کُران» به بعد هفت فرسنگ، تمام بیابان ریگزار بود. آب از این ده برمی‌داشتیم و صبح، هنگام «چریغ آفتاب» کنار «قنات حسنی» در شهر سیرجان اتراق می‌کردیم. نخستین سفر من، شهریورماه ۱۳۱۶ شمسی برای کلاس ششم دبستان چنین انجام گرفت. ده فرسنگ راه را دوازده ساعته می‌رفتیم.

از کلاس سوم دبیرستان ناچار می‌بایست به کرمان برویم؛ بنابراین بعد از دو سه سال ترک تحصیل که دوباره وسایل فراهم شد، سی و پنج فرسنگ راه بین سیرجان و کرمان را دو شبه با کامیون طی کردیم. دو سال دانشسرای مقدماتی طی شد. ادامه تحصیل در تهران پیش آمد. این همان سفری است که هنگام مراجعه به بانک اعتبارات ایران برای من تداعی شد؛ زیرا آن روز سیصد تومان پول مجموعاً تهیّه کرده بودم که به تهران بیایم و این، مخارج قریب شش ماه من بود.

وقتی از پاریز به رفسنجان آمدم، به من سفارش شد که بردن سیصد تومان پول تا تهران همراه یک محصل، خطرناک است! ناچار باید از یک تجارت‌خانه معتبر به تهران حواله گرفت. به سفارش این و آن به تجارت‌خانه «امین» مراجعه کردم. اتاقی بود با یک میز و دو صندلی؛ پیرمرد لاغر - که بعداً فهمیدم امین، صاحب تجارت‌خانه است - پشت میز نشسته بود. هیچ باور نداشتم اینجا یک تجارت‌خانه باشد. گفتم: «حواله سیصد تومان برای تهران لازم دارم.» او گفت: «بده؛ پول را



فصل چهارم : ادبیات سفر و زندگی

بده.» خجالت دهاتی مانع شد بگویم شما که هستید؟ بی‌اختیار سیصد تومان را دادم. پیرمرد از داخل کازیه روی میز یک پاکت کهنه را که از جایی برایش رسیده بود برداشت. کاغذ مثلث روی پاکت را که برای چسباندن در پاکت به کار می‌رود، پاره کرد. روی آن حواله سیصد تومان به تهران نوشت و امضایی کرد و به من داد. امضای امین داشت اما نه نشانه تجارت‌خانه داشت، نه کاغذ بزرگ بود، نه ماشین تحریر و نه ماشین‌نویس و نه ثبت و نمره؛ هیچ و هیچ

نخستین روزی که از پاریز خارج شدم (۱۳۱۶) سیرجان را آخر دنیا حساب می‌کردم و امسال (۱۳۴۹) که به اروپا رفتم، گمانم این است که عالمی را دیده‌ام اما چه استبعادی دارد که عمری باشد و روزی خاطراتی از سفر ماه هم بنویسم! آرزوها پایان ندارد. به هر جا می‌رود، گمان می‌کند به غایت‌القصوای مقصود خود رسیده است؛ در صورتی که دنیا بی‌پایان است.

عبور هواپیما از روی دریای مدیترانه همیشه آدمی را غرق دریای تصوّرات تاریخی می‌کند البته توقّف ما در امان و آتن بیش از نیم ساعت طول نکشید و به قول بیرجندی‌ها، در این دو شهر تنها یک «سرپری» زدیم. از امان به بعد تغییر زمان آشکار شد. سواحل شرقی مدیترانه از زیباترین نواحی عالم است. بیشتر راه را از روی دریا گذشتیم. جزیره‌های کوچک و بزرگ مثل وصله‌های رنگارنگ بر طیلسان آبی مدیترانه دوخته شده است.

فرودگاه آتن، نوساز و مربوط به دوران حکومت سرهنگ‌هاست و مثل اینکه مردم هم از این حکومت چیزهای چشمگیری دیده‌اند. شوخی روزگار است که مهد دموکراسی عالم، یعنی آتن، که دو هزار و هشتصد سال قبل حتی برای آب خوردن در شهر هم رأی می‌گرفتند و رأی می‌دادند، از بیم عقرب جرّاره دموکراسی قرن بیستم، ناچار شده به مار غاشیه حکومت سرهنگ‌ها پناه ببرد.

درس هشتم (از پاریز تا پاریس)

رم، پایتخت ایتالیا، شهری است قدیمی، دیوارهای قطور و باروهای دودخورده آن به زبان حال بازگو می‌کند که روزگاری از فراز همین برج‌ها، فرمان به سواحل دریای سیاه داده می‌شده و کرانه‌های فرات، خط از کرانه رود تیبر می‌خواندند اما دنیا همیشه به یک رو نمی‌ماند. آخرین چراغ امپراتوری روم را موسولینی روشن کرد که چند صباحی تا حبشه و قلب آفریقا نیز پیش راند اما همه می‌دانیم که «دولت مستعجل» بود. چه خوش گفته‌اند که «امپراتوری‌های بزرگ هم مانند آدم‌های ثروتمند معمولاً از سوءهاضمه می‌میرند.»

دیوارهای کهن روم که هنوز طاق ضربی دروازه‌های آن باقی است، حکایت از روزگاران گذشته دارد. یک روز دنیای به روم چشم داشت و از آن چشم می‌زد اما امروز به جای همه آن حرف‌ها وقتی اعتصاب کارگران فقیر ماهیگیر و کشتی‌ساز ایتالیا را می‌بینیم باید این شعر معروف خودمان را تکرار کنیم (گویا از حاج میرزا حبیب خراسانی است):

کاووس کیانی که کی اش نام نهادند کی بود؟ کجا بود؟ کی اش نام نهادند؟
معلوم نیست که کاووس کیانی را چه کسانی چه زمانی و در کجا زندگی می‌کرد و چه زمانی او را پادشاه
پادشاه نامیده‌اند، نامیدند!



فصل چهارم : ادبیات سفر و زندگی

فاکی است که رنگین شده از فون ضعیفان این ملک که بغداد و ری اش نام نهادند
 جهان که هر بخش از آن با نامی خوانده که جای جای آن، مردم قربانی حکومت ظالمان واقع
 می شود، در حقیقت زمینی است شده اند.

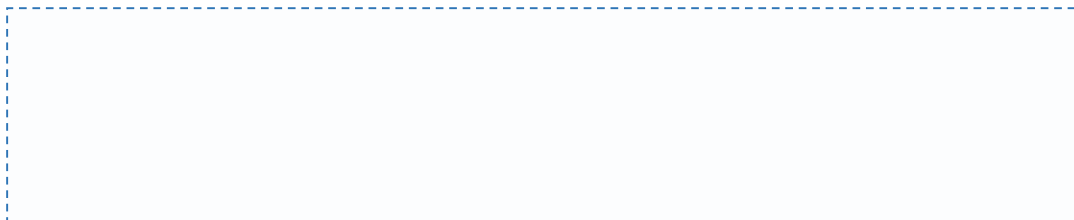
صد تیغ بفا بر سر و تن دید یکی چوب تا شد تھی از فویش و نی اش نام نهادند
 چوب، تراشیده شدن با تیغ و چاقو را تا از اضافه ها و بی ثمری ها فالی شود و آنگاه به «نی»
 تمحل می کند تبدیل شود.

دل گرمی و دم سردی ما بود که گاهی مردارمه و گاه ری اش نام نهادند
 امیدواری و خوشی یا ناامیدی و ناخوشی که روزگار و ایام را شکل می دهد و آنها را نامگذاری می کند
 انسان است



درس هشتم (از پاریز تا پاریس)

آیین طریق از نفس پیر مغان یافت آن ففسر که فرفنده پی اش نام نهادند
 هفرت ففسر(ع) که نیکبفت و فوش قدم این سعادت را از توبه مرشر و انسان کامل به
 دست آورد بود،



با راه آهن به بروکسل، پایتخت بلژیک می رفتیم. در بین راه در کشور فرانسه یک ایستگاه
 وجود داشت که دسته گلی تازه در کنار بنایی یادبود نهاده بودند و بر بالای آن با خط درشت و
 بسیار روشن نوشته شده بود: «در اینجا چهل و هشت هزار نفر در برابر سپاه نازی ایستادند
 و همه کشته شدند.» و در آخر آن این جمله به زبان فرانسه نوشته شده بود: «این مطلب را
 هیچ وقت فراموش نکنید!»

من بعد از خواندن این مطلب متوجه شدم که دنیا عجیب فراموشکار است! بیست سی سال
 پیش چه کارها کرده که امروز اصلاً به خاطر نمی آورد! اما نه، تاریخ فراموشکار نیست. در کنار
 بروکسل، کوه و تپه های بسیاری وجود دارد که «واترلو» خوانده می شوند. این همان جایی
 است که جنگ عظیم ناپلئون روی داد و سرنوشت او را تعیین کرد. یک تپه یادگاری بزرگ که
 حدود پنجاه متر ارتفاع دارد در آنجا برپاست که اطراف آن را چمن کاشته اند و بر بالای آن
 مجسمه شیری را نهاده اند. خواهید گفت: «این تپه چگونه پیدا شده؟» زنانی که در جنگ های
 ناپلئونی شوهر و اقوام خود را از دست داده بودند، هر کدام، یک طبق پر از خاک کرده اند و
 در اینجا ریخته اند. مجموع این طبق های خاک این تپه را به وجود آورده است تا ما به بالای
 آن برویم و محوطه میدان را تماشا کنیم.

علاوه بر آن، یک «پانوراما» در اینجا ساخته شده که از شاهکارهای هنری است. یک چادر



فصل چهارم : ادبیات سفر و زندگی

بزرگ که قطر آن از پنجاه متر بیشتر است، در وسط زده‌اند. بر دیواره آن از اطراف، منظره جنگ واترلو را به صورت نقاشی مجسم کرده‌اند. تمام میدان به خوبی نقاشی شده؛ یک طرف سرداران ناپلئون با سپاهیان منظم، در آن گوشه، توپخانه، در جای دیگر، سپاهیان دشمن و بالاخره ناپلئون در آن دوردست بر اسب سفید، متفکر، به دورنمای جنگ می‌نگرد. چند شعاع کم‌نور خورشید از پس ابرها این نکته را بازگو می‌کند که روزی آفتابی نیست. وحشت ناپلئون از بارندگی است که توپخانه او را از تحرک باز خواهد داشت.

جالب آنکه راهنمای ما می‌گفت: «تمام این مناظر بر اساس تعریف ویکتور هوگو از میدان جنگ - در جلد دوم کتاب بینوایان - ساخته شده؛ یعنی نقاش و طراح همان توصیفات ویکتور هوگو را نقاشی کرده‌اند.» من شاید حدود سی و پنج سال پیش این شرح را در پاریز خوانده بودم. حالا دوباره در ذهنم مجسم می‌شد.

وقتی در پاریس بودم، یک روز، نامه‌ای از پاریز به پاریس به نام من رسید. نامه را آقای هدایت‌زاده، معلم کلاس سوم و چهارم ابتدایی من، برایم نوشته بود؛ به یاد گذشته‌ها و خاطرات پاریز و خواندن بینوایان ویکتور هوگو.

این معلم شریف باسواد سفارش کرده بود که اگر سر قبر ویکتور هوگو رفتم، از جانب او فاتحه‌ای برای این نویسنده بزرگ طلب کنم. این نامه مرا به فکر انداخت. متوجه شدم که قدرت قلم این نویسنده تا چه حد بوده است که فرهنگ و تمدن فرانسوی را حتی در دل دهات دورافتاده ایران مثل پاریز، هم فرا برده است. کاری که نه سپاه ناپلئون می‌توانست بکند و نه نیروی شارلمانی و نه سخنرانی‌های دوگل.

از پاریز تا پاریس، ممدابراهیم باستانی پاریزی



درس هشتم (از پاریز تا پاریس)

کارگاه متن پژوهی 

◀ قلمرو زبانی

۱. واژه «طاق» در هر بیت، به چه معناست؟

الف) طاق‌پزیر است عشق، بفت نفاهد هریرف بر نَمَط عشق اگر پای نهی طاق نه

خاقانی

ب) نهاده به طاق اندرون تفت زر نشانده به هر پایه ای در گهر


فردوسی

پ) چون ابروی معشوقان با طاق و رواق است چون روی پری رویان با رنگ و نگار است

منوچهری

۲. پنج گروه کلمه مهمّ املایی از متن درس بیابید و بنویسید.

۳. همان‌طور که می‌دانید برخی از گروه‌های اسمی از «هسته» و «وابسته» تشکیل می‌شوند؛ بعضی از وابسته‌ها نیز می‌توانند وابسته‌ای داشته باشند.

▪ اکنون به معرفی سه نوع از وابسته‌های وابسته می‌پردازیم:الف) **ممیز**: معمولاً برای شمارش تعداد یا اندازه و وزن موصوف، میان صفت شمارشی و موصوف آن، اسمی می‌آید که وابسته عدد است و «ممیز» نام دارد. **توجه:** ممیز با عدد همراه خود، یکجا وابسته هسته می‌شود؛ نمونه:دو تخته فرش

ممیزها عبارت‌اند از:

«تن، کیلوگرم، گرم، من، سیر، و ... برای وزن؛

«فرسخ (فرسنگ)، کیلومتر، متر، سانتی‌متر، میلی‌متر، و ... برای طول؛

«دست» برای تعداد معینی از لباس، میز و صندلی، ظرف؛

«توپ و طاقه» برای پارچه؛

«تخته» برای فرش؛

«دستگاه» برای وسایل و لوازم الکتریکی و همانند آنها؛

«تا» برای بسیاری از اشیا؛

نمونه: هفت فرسخ راه

فصل چهارم : ادبیات سفر و زندگی

کلمه «فرسخ»، وابسته و ابسته از نوع «ممیز» است.

توجه: «ممیز» علاوه بر «عدد» می تواند وابسته صفت پرشی و صفت مبهم نیز باشد.

نمونه: چند تخته قالی

ب) مضاف‌الیه مضاف‌الیه: اسم + اسم + اسم + اسم

در برخی از گروه‌های اسمی، «مضاف‌الیه»، در جایگاه «وابسته» هسته قرار می‌گیرند؛ آنگاه این مضاف‌الیه، خود، وابسته‌ای از نوع «اسم»، در نقش مضاف‌الیه می‌پذیرد؛ نمونه:

- محوطه میدان شهر
هسته مضاف‌الیه **مضاف‌الیه**
- وسعت استان کرمان
واژه‌های «شهر» و «کرمان» وابسته و ابسته از نوع «مضاف‌الیه مضاف‌الیه» هستند.

توجه: علاوه بر اسم، «ضمیر» یا «صفت جانشین اسم» نیز می‌تواند به عنوان مضاف‌الیه مضاف‌الیه به کار رود.

- گیرایی سخن او
هسته مضاف‌الیه **مضاف‌الیه**
- قدرت قلم نویسنده
هسته مضاف‌الیه **مضاف‌الیه**
- «او» و «نویسنده»، وابسته و ابسته، از نوع «مضاف‌الیه مضاف‌الیه» هستند.

پ) صفت مضاف‌الیه: اسم + اسم + اسم + صفت / اسم + صفت پیشین + اسم

در این نوع گروه اسمی، «مضاف‌الیه» که وابسته «هسته» است، به کمک «صفت» (پسین یا پیشین) توضیح داده می‌شود؛ نمونه:

- دانش آموز پایه دوازدهم
هسته مضاف‌الیه **صفت**
- اسیر این جهان
هسته **صفت** مضاف‌الیه
- یادآوری خاطره دلپذیر
برنامه **کدام** سفر؟

در مثال‌های بالا، واژه‌های «دوازدهم»، «این»، «دلپذیر» و «کدام» وابسته و ابسته از نوع «صفت مضاف‌الیه» هستند.

از متن درس، برای هر یک از انواع «وابسته‌های وابسته» نمونه‌ای مناسب بیابید.

درس هشتم (از پاریز تا پاریس)

◀ قلمرو ادبی

۱. عبارت و بیت‌های زیر را از نظر آرایه‌های ادبی بررسی کنید.

(الف) یک روز دنیای به روم چشم داشت و از آن چشم می‌زد.

(ب) کاووس کیانی که کی اش نام نهادند کی بود؟ کجا بود؟ کی اش نام نهادند؟

(پ) دل گرمی و د سردی ما بود که گاهی مردارمه و گاه دی اش نام نهادند

۲. عبارت زیر، یادآور کدام مَثَل است؟

از بیم عقب جرّارهٔ دموکراسی قرن بیستم، ناچار شده به مار غاشیة حکومت سرهنگ‌ها پناه ببرد.

◀ قلمرو فکری

۱. مقصود نویسنده از عبارت زیر چیست؟

چه خوش گفته‌اند که «امپراتوری‌های بزرگ هم مانند آدم‌های ثروتمند، معمولاً از سوءهاضمه می‌میرند.»

۳. مفهوم کلی هر بیت را مقابل آن در جدول بنویسید.

مفهوم کلی	بیت
	صد تیغ بفا بر سرو تن دید یکی پوب تا شد تهی از فویش و نی اش نام نهادند
	آیین طریق از نفس پیر مغان یافت آن فضر که خرفنده پی اش نام نهادند

۴. با توجه به متن درس، «دولت مستعجل» یادآور کدام بیت از حافظ است؟ دریافت خود را از آن بنویسید.



کنج حکمت (سه مرکب زندگی)

نقل است که از او [ابراهیم ادلم] پرسیدند که روزگار چگونه می‌گذرانی؟
گفت: «سه مرکب دارم؛ باز بسته؛ چون نعمتی پدید آید، بر مرکب شکر نشینم و پیش او باز شوم و چون بلایی پدید آید، بر مرکب صبر نشینم و پیش باز روم و چون طاعتی پیدا گردد، بر مرکب اخلاص نشینم و پیش روم.»

تذکره الاولیاء، عطار

درس هشتم (از پاریز تا پاریس)



سوالات امتحان نهایی درس هشتم

◀ قلمرو زبانی: معنی واژه، املا و دستور

معنی واژه:

- ۱- بر طیلسان آبی مدیترانه دوخته شده است: نوعی ردا (خ ۹۸)
- ۲- واژه «طاق» در جمله «دیوارهای کهن روم که هنوز طاق ضربی دروازه‌های آن باقی است»، با همین واژه در کدام مصرع هم معنی است؟ گزینه ب (ش ۹۹)
- الف) طاق پذیر است عشق، جفت نخواهد حریف (ب) چون ابروی معشوقان با طاق و رواق است

املا:

- ۱- در عبارت زیر، املاهای یک واژه، نادرست است. درست آن را بنویسید.
- از بیم عقرب جراره دموکراسی قرن بیستم، به مار قاشیه حکومت سرهنگها پناه بردند : غاشیه (دی ۹۸)
- هنگام چریق آفتاب کنار قنات حسنی در شهر سیرجان اتراق کردیم : چریغ (ش ۱۴۰)
- ۲- املاهای درست هر واژه را از داخل کمانک انتخاب کنید.
- جزیره‌های کوچک و بزرگ مثل وصله‌های رنگارنگ بر (تیلسان / طیلسان) آب مدیترانه دوخته شده است. (خ ۹۹ انسانی و دی ۱۴۰)
 - پیرمرد از داخل (کاذیه / کازیه) روی میز یک پاکت کهنه برداشت (خ ۱۴۰ و خ ۱۴۱)
 - چه خوش گفته‌اند که (امپراتوری‌ها / امپراطوری‌ها) ی بزرگ هم مانند آدم‌های ثروتمند، از سوءهاضمه می‌میرند (دی ۱۴۰)

دستور:

- ۱- نوع «وابسته وابسته» را در گروه‌های اسمی زیر تعیین کنید. (ش ۹۸)
- الف) اسیر این جهان: صفت مضاف‌الیه (ب) هفت فرسخ راه: ممیز (پ) دامنه کوه‌های شمالی: صفت مضاف‌الیه
- ۲- در گروه اسمی زیر، نوع «وابسته وابسته» را مشخص کنید. (خ ۹۸)
- دوازده سیر زعفران: ممیز
- ۳- در نوشته زیر، یک «نقش تبعی» با ذکر «نوع» آن مشخص کنید. (ش ۹۸)
- «رم، پایتخت ایتالیا، شهری است قدیمی. دیوارهای قطور و باروهای دودخورده آن به زبان حال بازگو می‌کند که ...»
- نقش تبعی: بدل: پایتخت ایتالیا / معطوف: باروهای دودخورده



فصل چهارم : ادبیات سفر و زندگی

۴- در نوشته «رم، پایتخت ایتالیا، شهری است قدیمی. دیوارهای قطور و باروهای دودخورده»، (خ ۹۹ انسانی)

الف) کدام واژه نقش تبعی «معطوف» دارد؟ بارو

ب) گروه اسمی مشخص شده، دارای کدام نقش دستوری است؟ بدل

۵- در نوشته زیر، نوع وابسته وابسته مشخص شده را تعیین کنید. (خ ۹۹ تهرپی و ریاضی)

■ بر بالای آن، با خط بسیار روشن، دو سطر مطلب زیبا نوشته شده بود.

قید صفت ممیز

۶- با توجه به بیت زیر، به پرسش‌ها پاسخ دهید. (خ ۹۹ انسانی)

«صد تیغ جفا بر سر و تن دید یکی چوب تا شد تهی از خویش و نی‌اش نام نهادند»

الف) بیت را از شیوه «بلاغی» به شیوه «عادی» برگردانید. یک چوب، صد تیغ جفا بر سر و تن دید تا از خویش تهی شد و آن را نی نامیدند.

ب) «واو» ربط (پیوند) در کدام مصراع این بیت به کار رفته است؟ مصراع دوم

۷- نمودار پیکانی گروه اسمی «دو تخته فرش» را، رسم نمایید. دو تخته فرش ممیز (ش ۹۹ و خ ۱۴۰)

۸- نوع وابسته وابسته را در هر یک از موارد زیر تعیین کنید

قدرت قلم نویسنده مضاف الیه مضاف الیه چند حلقه چاه ممیز (خ ۱۴۰)

سه دست لباس ایرانی ممیز رنگ سبز یشمی صفت صفت (ش ۱۴۰)

هوای نسبتاً پاک قید صفت هفت فرسخ راه ممیز (ری ۱۴۰)

سموم سرد این عقل صفت مضاف الیه بانک اعتبارات ایران مضاف الیه مضاف الیه

سپید تومان پول ممیز (خ ۱۴۰)

۹- با توجه به بیت " خاکی است که رنگین شده از خون ضعیفان / این ملک که بغداد و ری اش نام نهادند "

پاسخ دهید : (ری ۱۴۰)

الف) نقش دستوری واژه بغداد چیست؟ مسند

ب) یک ترکیب اضافی بیابید. خون ضعیفان

ج) یک پیوند وابسته ساز بیابید. که

۱۰- در هر یک از موارد زیر، نوع وابسته وابسته مشخص شده را از کمانک انتخاب کنید. (ری ۱۴۰)

الف) بر بالای آن، با خط بسیار روشن، جمله‌ای نوشته بودند. (قید صفت / صفت صفت)

ب) بر دیواره آن، منظره جنگ واترلو را به صورت نقاشی مجسم کرده‌اند. (مضاف الیه مضاف الیه / صفت مضاف الیه)

مضاف الیه

درس هشتم (از پاریز تا پاریس)

◀ قلمرو ادبی (آرایه‌های ادبی)

۱- آرایه مربوط را مشخص نمایید (خ ۱۴۰۰)

صد تیغ بفا بر سر و تن دید یکی پوب تا شد تهی از فویش و نی اش نام نهادند (تشخیص / تضمین)

◀ قلمرو فکری: معنی و مفهوم نظم و نثر، درک مطلب و تناسب معنایی

۱- یک روز دنیایی به روم چشم داشت و از آن چشم می‌زد: روزگاری همه مردم یا کشورها به روم توجه داشتند و از

آن حساب می‌بردند. (از قدرتش می‌ترسیدند). (خ ۹۸، دی ۹۹ و دی ۱۴۰۰)

۲- و صبح، هنگام «چریغ آفتاب» کنار «قنات حسینی» در شهر سیرجان اتراق کردیم: و صبح، هنگام طلوع آفتاب کنار

«قنات حسینی» در شهر سیرجان اقامت کردیم. (ش ۹۸)

۳- امپراتوری‌های بزرگ هم مانند آدمهای ثروتمند، معمولاً از سوءهاضمه می‌میرند: پادشاهی‌های بزرگ، مانند

انسان‌های ثروتمند، به خاطر زیاده‌خواهی و زیادخوردن از بین می‌روند. (خ ۹۹ انسانی و خ ۱۴۰۰)

۴- آدمی به هر جا می‌رود گمان می‌کند به غایت القصوای مقصود خود رسیده است: انسان به هر جایگاهی که می‌رسد

گمان می‌کند به کمال مطلوب خود رسیده است. (ش ۹۹)

۵- کرانه‌های فرات، خط از کرانه رود تiber می‌خواندند (ش ۱۴۰۰) کشورهای عراق و سوریه (دورترین کشورها) از

فرمان روم (ایتالیا) اطاعت می‌کردند

۶- چه استبعادی دارد که روزی از خاطرات سفر ماه هم بنویسم! (خ ۱۴۰۱) بعید نیست که روزی از خاطرات سفر به ماه

هم بنویسم

۷- مفهوم مشترک دو بیت زیر را بنویسید. (دی ۹۸)

راستی خاتم فیروزه بواسحاقی خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود

کاووس کیانی که کیش نام نهادند کی بود؟ کجا بود؟ کیش نام نهادند؟ ناپایداری قدرت

۸- نوشته «از بیم عقرب جراره دموکراسی قرن بیستم، ناچار شده به مار غاشیه حکومت سرهنگها پناه ببرد.»

کدام یک از ضرب‌المثل‌های زیر را به یاد می‌آورد؟ (خ ۹۹ تهری و ریاضی و ش ۱۴۰۰)

الف) دست بالای دست بسیار است. ب) از چاله به چاه افتاد.

۹- بیت " راستی خاتم فیروزه بواسحاقی خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود " با نوشته

زیر چه مفهوم مشترکی دارد؟ (ش ۱۴۰۰)

" آخرین چراغ امپراتوری روم را موسولینی روشن کرد که چند صباحی تا حبشه و قلب آفریقا نیز پیش راند

اما همه می‌دانیم که «دولت مستعجل» بود " زودگذر و ناپایدار قدرت

فصل چهارم : ادبیات سفر و زندگی

۱۰- مراد از « سر پر زدن » در جمله « به قول بیرجندی‌ها، در این دو شهر تنها یک «سرپری» زدیم » چیست؟ (ش.ا.۱۴۰)

توقف کوتاه

۱۱- نویسنده در عبارت زیر، به فرمانبرداری ساکنان «کرانه‌های فرات» از کدام حکومت اشاره می‌کند؟ (ری.ا.۱۴۰)

«کرانه‌های فرات، خط از کرانه رود تیبر می‌خواندند» روم

۱۲- با توجه به متن «آخرین چراغ امپراتوری روم را موسولینی روشن کرد اما همه می‌دانیم که دولت مستعجل بود. چه خوش گفته‌اند که امپراتوری‌های بزرگ هم مانند آدم‌های ثروتمند، معمولاً از سوء‌هاضمه می‌میرند.» به پرسش‌ها پاسخ دهید. (ری.ا.۱۴۰)

الف) نویسنده چه چیزی را زودگذر و شتابنده می‌داند؟ امپراتوری روم (قدرت)

ب) دلیل نابودی حکومت‌های بزرگ چیست؟
زیاده خواهی



درس هشتم (از پاریز تا پاریس)

◀ لغت (از پاریز تا پاریس)

با آجر بر روی اطاق یا جایی دیگر سازند؛
۱۸۲. طاق ضربی: طاق احداث شده بین دهانه دو تیر آهن که آن را با آجر و ملاط گچ می‌سازند.
۱۸۳. طَبَق: سینی گرد بزرگ و معمولاً چوبی، مخصوص نگه‌داری یا حمل اشیا که بیشتر آن را بر سر می‌گذارند.
۱۸۴. طیلسان: نوعی ردا
۱۸۵. غایت القصوی: حدّ نهایی چیزی، کمال مطلوب
۱۸۶. فرخنده‌پی: خوش‌قدم، نیک‌پی، خوش‌یمن
۱۸۷. فرسخ: فرسنگ، واحد اندازه‌گیری مسافت تقریباً معادل شش کیلومتر
۱۸۸. کازیه: جاکاغذی، جعبه چوبی یا فلزی روباز که برای قرار دادن کاغذ، پرونده یا نامه‌ها روی میز قرار می‌دهند.
۱۸۹. کی: پادشاه، هریک از پادشاهان سلسله کیان
۱۹۰. کیانی: منسوب به کیان؛
۱۹۱. کیان: کی‌ها، هریک از پادشاهان داستانی ایران از کی‌قباد تا دارا
۱۹۲. مار غاشیه: ماری بسیار خطرناک در دوزخ؛
۱۹۳. غاشیه: سوره‌ای از قرآن، یکی از نام‌های قیامت
۱۹۴. مستعجل: زودگذر، شتابنده
۱۹۵. مغان: موبدان زرتشتی؛ در ادبیات عرفانی، عارف کامل و مرشد را گویند.
۱۹۶. مرکب: اسب، آنچه بر آن سوار شوند.
۱۹۷. نَمَط: بساط شطرنج

۱۶۷. اتراق: توقف چند روزه در سفر به جایی، موقتاً در جایی اقامت گزیدن
۱۶۸. استبعاد: دورداستن، بعیدشمردن چیزی؛
۱۶۹. استبعاد داشتن: بعید و دوربودن از تحقق و وقوع امری
۱۷۰. بازبسته: وابسته، پیوسته و مرتبط
۱۷۱. پانوراما: پرده نقاشی که در ساختمانی که سقف مدور دارد، به دیوار سقف بچسبانند؛ چنان که هرکس در آنجا بایستد، گمان کند که افق را در اطراف خود می‌بیند.
۱۷۲. تداعی: یادآوری، به خاطر آوردن
۱۷۳. جزاره: ویژگی نوعی عقرب زرد بسیار سمّی که دُمش روی زمین کشیده می‌شود.
۱۷۴. چریغ آفتاب: طلوع آفتاب، صبح زود
۱۷۵. چشمگیر: شایان توجه، با ارزش و مهم
۱۷۶. حواله: نوشته‌ای که به موجب آن دریافت‌کننده ملزم به پرداخت پول یا مال به شخص دیگری است.
۱۷۷. رواق: بنایی با سقف گنبدی یا به شکل هرم
۱۷۸. سر پر زدن: توقف کوتاه؛ هرگاه مرغی از اوج، یک لحظه بر زمین نشیند و دوباره برخیزد، این توقف کوتاه را «سرپرزدن» می‌گویند.
۱۷۹. سوء هاضمه: بدگواری، دیرهضمی، هرگونه اشکال یا اختلال در هضم غذا که معمولاً با سوزش سردل یا نفخ همراه است.
۱۸۰. صباح: بامداد، سپیده دم، پگاه
۱۸۱. طاق: سقف خمیده و محدّب، سقف قوسی شکل که



◀ املا

پاریز - فرسخ - سیرجان - ریگزار - چریغ آفتاب - قنات - اتراق - فراهم - دانشسرا - مراجعه - اعتبار - تداعی - تهیه - محصل - خطرناک - حواله - دهاتی - کازیه - اعضا - تحریر - استبعاد - غایت القصوا - غرق - توقف - نواحی - وصله - طیلسان - آتن - مهد - دموکراسی - رأی - عقرب - جزاره - مارغاشیه - قطور - فراز - کرانه - فرات - رود یتیر - امپراطوری روم - موسولینی - صباحی - حبشه - مستعجل - سوءهاضمه - طاق ضربی - اعتصاب - کاووس - ضعیفان - تیغ - تهی - آیین - طریق - پیرمغان - خضر - فرخنده - بروکسل - سپاه نازی - تپه - واترلو - ناپلئون - طَبَق - محوطه - پانوراما - توپخانه - وحشت - بارندگی - تعریف - ویکتوریا - فاتحه - دهات - دوگل - طاق - نَمَط - رواق - ممیز - طاقه - دلپذیر - ابراهیم ادهم - طاعت - اخلاص - زود گذر - بساط - هضم غذا - مغان - ملاط - محدب - ملزم - هرم - شطرنج - منسوب - صباح

فصل چهارم : ادبیات سفر و زندگی

درس نهم : کویر

چشمه آبی سرد که در تموز سوزان کویر، گویی از دل یخچالی بزرگ بیرون می آید، از دامنه کوه های شمالی ایران به سینه کویر سرازیر می شود و از دل ارگ مزینان سر بر می دارد. از اینجا درختان کهنی که سالیانی دراز سر بر شانه هم داده اند، آب را تا باغستان و مزرعه مشایعت می کنند درست گویی عشق آباد کوچکی است و چنان که می گویند، هم بر انگاره عشق آبادش ساخته اند. مزینان از هزار و صد سال پیش، هنوز بر همان مهر و نشان است که بود....

تاریخ بیهق از شاعران و دانشمندان و مردان فقه و حکمت و شعر و ادب و عرفان و تقوای مزینان یاد می کند. در آن روزگاری که باب علم بر روی فقیر و غنی، روستایی و شهری باز بود و استادان بزرگ حکمت و فقه و ادب، نه در «ادارات» که در غرفه های مساجد یا مدرس های مدارس می نشستند و شاگرد بود که همچون جوینده تشنه ای می گشت و می سنجید و بالاخره می یافت و سر می سپرد؛ نه به زور «حاضر و غایب»، بل به نیروی ارادت و کشش ایمان.

صحبت مزینان بود. سال ها پیش، مردی فیلسوف و فقیه که در حوزه درس مرحوم حاجی ملا هادی اسرار - آخرین فیلسوف از سلسله حکمای بزرگ اسلام - مقامی بلند و شخصیتی نمایان داشت، به این ده آمد تا عمر را به تنهایی بگذارد. بعد از حکیم اسرار، همه چشم ها به او بود که حوزه حکمت را او گرم و چراغ علم و فلسفه و کلام را او که جانشین شایسته وی بود، روشن نگاه دارد؛ اما در آستانه میوه دادن درختی که جوانی را به پایش ریخته بود و در آن هنگام که بهار حیات علمی و اجتماعی اش فرا رسیده بود، ناگهان منقلب شد. شهر را و گیر و

درس نهم (کویر)

دار شهر را رها کرد و چشم‌ها را منتظر گذاشت و به دهی آمد که هرگز در انتظار آمدن چون او کسی نبود. وی جد پدر من بود. من نیم قرن پیش از آمدنم به این جهان، خود را در او احساس می‌کنم؛ در نگاه او نشانی از من بوده است... و اما جد من، او نیز بر شیوه پدر رفت. به همین روستای فراموش باز آمد و از زندگی و مردمش کناره گرفت و به پاکی و علم و تنهایی و بی‌نیازی و اندیشیدن با خویش وفادار ماند که این فلسفه انسان ماندن در روزگاری است که زندگی سخت آلوده است و انسان ماندن، سخت دشوار. پس از او عموی بزرگم که برجسته‌ترین شاگرد حوزه ادیب بزرگ بود، پس از پایان تحصیل فقه و فلسفه و به ویژه ادبیات، باز راه اجداد خویش را به سوی کویر پیش گرفت و به مزینان بازگشت.

آن اوایل سال‌های کودکی، هنوز پیوند ما با زادگاه روستایی مان برقرار بود و برخلاف حال، پامان به ده باز بود و در شهر، دست و پاگیر نشده بودیم و هر سال تابستان‌ها را به اصل خود، مزینان بر می‌گشتیم و به تعبیر امروزمان ((می‌رفتیم)).

آغاز تابستان، پایان مدارس! چه آغاز خوبی و چه پایان خوب تری! لحظه عزیز و شورانگیزی بود؛ لحظه‌ای که هر سال از نخستین دم بهار، بی‌صبرانه چشم به راهش بودیم و آن سال‌ها، هر سال انتظار پایان می‌گرفت و تابستان وصال، درست به هنگام، همچون همه ساله، امیدبخش و گرم و مهربان و نوازشگر می‌آمد و ما را از غربت زندان شهر به میهن آزاد و دامن گسترمان، کویر می‌برد؛ نه، باز می‌گرداند.

...در کویر، گویی به مرز عالم دیگر نزدیکیم و از آن است که ماوراء الطبیعه را - که همواره

فلسفه از آن سخن می‌گوید و مذهب بدان می‌خواند - در کویر به چشم می‌توان دید، می‌توان احساس کرد و از آن است که پیامبران همه از اینجا برخاسته‌اند و به سوی شهرها و آبادی‌ها آمده‌اند. «در کویر، خدا حضور دارد!» این شهادت را یک نویسنده

فصل چهارم : ادبیات سفر و زندگی

[اهل] رومانی داده است که برای شناختن محمد و دیدن صحرائی که آواز پر جبرئیل همواره در زیر غرفه بلند آسمانش به گوش می رسد و حتی درختش، غارش، کوهش، هر صخره سنگش و سنگریزه اش آیات وحی را بر لب دارد و زبان گویای خدا می شود، به صحرای عربستان آمده است و عطر الهام را در فضای اسرار آمیز آن استشمام کرده است. ... آسمان کویر، این نخلستان خاموش و پر مهتابی که هرگاه مشیت خونین و بی تاب قلبم را در زیر باران های غیبی سکوتش می گیرم، ناله های گریه آلود آن روح دردمند و تنها را می شنوم. ناله های گریه آلود آن امام راستین و بزرگم را که همچون این شیعه گمنام و غریبش، در کنار آن مدینه پلید و در قلب آن کویر بی فریاد، سر در حلقوم چاه می برد و می گریست. چه فاجعه ای است در آن لحظه که یک مرد می گرید! ... چه فاجعه ای! ...!

نیمه شب آرام تابستان بود و من هنوز کودکی هفت هشت ساله. آن شب نیز مثل هر شب در سایه روشن غروب، دهقانان با چهارپایانشان از صحرا باز می گشتند و هیاهوی گله خوابید و مردم شامشان را که خوردند، به پشت بام ها رفتند؛ نه که بخوابند، که تماشا کنند و از ستاره ها حرف بزنند، که آسمان، تفرجگاه مردم کویر است و تنها گردشگاه آزاد و آباد کویر. آن شب نیز من خود را بر روی بام خانه گذاشته بودم و به نظاره آسمان رفته بودم؛ گرم تماشا و غرق در این دریای سبز معلقی که بر آن مرغان الماس پر، ستارگان زیبا و خاموش، تک تک از غیب سر می زنند. آن شب نیز ماه با تلالؤ پرشکوهش از راه رسید و گل های الماس شکفتند و قندیل زیبای پروین سر زد و آن جاده روشن و خیال انگیزی که گویی یک راست به ابدیت می پیوندد: «شاهراه علی»، «راه مگه»؛ شگفتا که نگاه های لوکس مردم آسفالت نشین شهر، آن را کهکشانی می بیند و دهاتی های کاهکش کویر، شاهراه علی، راه کعبه، راهی که علی از آن به کعبه می رود. کلمات را کنار زنید و در زیر آن، روحی را که در این

درس نهم (کویر)

تلقی و تعبیر پنهان است، تماشا کنید.

چنین بود که هر سال که یک کلاس بالاتر می رفتم و به کویر بر می گشتم، از آن همه زیبایی ها و لذت ها و نشئه های سرشار از شعر و خیال و عظمت و شکوه و ابدیت پر از قدس و چهره های پر از «ماورا» محروم تر می شدم تا امسال که رفتم، دیگر سر به آسمان بر نکردم و همه چشم در زمین که اینجا ... می توان چند حلقه چاه عمیق زد و ... آنجا می شود چغندر کاری کرد ...! و دیدارها همه بر خاک و سخن ها همه از خاک! که آن عالم پر شگفتی و راز، سرایی سرد و بی روح شد، ساخته چند عنصر!

و آن باغ پر از گل های رنگین و معطر شعر و خیال و الهام و احساس در سموم سرد این عقل بی درد و بی دل پژمرد و صفای اهورایی آن همه زیبایی ها که درونم را پر از خدا می کرد، به این علم عددبین مصلحت اندیش آلود و من آن شب، پس از گشت و گذار در گردشگاه آسمان، تماشاخانه زیبا و شگفت مردم کویر، فرود آمدم و بر روی بام خانه، خسته از نشئه خوب و پاک آن «اسرا» در بستر خویش به خواب رفتم.

کویر، علی شریعتی (با تلفیص)



فصل چهارم : ادبیات سفر و زندگی

کارگاه متن پژوهی 

◀ قلمرو زبانی

۱. از متن درس، برای هر یک از معانی زیر، واژه های معادل بیابید.

باد گرم مهلک (.....) تماشا (.....)

آویزان (.....) نگرش (.....)

۲. چهار گروه اسمی که اهمیت املایی داشته باشند، از متن درس بیابید و بنویسید.

۳. به انواع دیگر از ((وابسته های وابسته)) توجه کنید:

الف) صفتِ صفت : اسم + - + صفت + - + صفت

برخی از صفت ها، صفت های همراه خود را بیشتر معرفی می کنند و درباره ویژگی های آنها توضیح می دهند، این صفت با صفت همراه خود، یک جا وابسته هُسته می شود. مانند:

- پیراهن (هسته) آبی (صفت) روشن (صفت)

رنگ سبز چمنی

در نمونه های بالا، واژه های ((روشن)) و ((چمنی)) وابسته هُسته و وابسته از نوع ((صفتِ صفت)) هستند.

ب) قیدِ صفت: کلمه ای است که درباره اندازه و درجه هُسته صفت پس از خود توضیح می دهد، مانند:

- دوستِ (هسته) بسیار (قید) مهربان (صفت)

- شرایطِ تقریباً پایدار

واژه های ((بسیار)) و ((تقریباً)) وابسته وابسته، از نوع ((قیدِ صفت)) هستند.

- در کدام گروه های اسمی زیر، وابسته وابسته بکار رفته است؟ نوع هریک را مشخص کنید.

- تموز سوزان کویر - سه دست لباس ایرانی

- قلب آن کویر - این معمار خوش ذوق

- هوای نسبتاً پاک - شاگرد حوزه ادبی

۴. عبارت زیر را با توجه به موارد الف و ب بررسی کنید.

- آن شب نیز من خود را بر روی بام خانه گذاشته بودم و به نظاره آسمان رفته بودم.

الف) نوع جمله ها:

.....

ب) نقش دستوری واژه های مشخص شده:

.....

درس نهم (کویر)

◀ قلمرو ادبی

- آرایه های ادبی را در بند ((نهم)) درس مشخص کنید.
- دو نمونه ((تلمیح)) در متن درس بیابید و توضیح دهید.
- متن درس بخشی از ((سفرنامه)) محسوب می شود یا ((حسب حال))؟ دلیل خود را بنویسید.

◀ قلمرو فکری

- در متن درس چه کسی به جوینده ای تشنه مانند شده است؟ چرا؟
- نویسنده با مقایسه زندگی روستایی و زندگی شهری، به چه تفاوت هایی اشاره دارد؟
- مضمون کلی هر سروده زیر از سهراب سپهری، با کدام بخش متن درس ارتباط دارد؟
الف) در کف ها کاسه زیبایی، / بر لب ها تلخی دانایی / شهر تو در جای دیگر / ره می بر با پای دگر.
ب) من نمازم را وقتی می خوانم / که اذانش را باد گفته باشد سر گلدسته ُ سرو / من نمازم را پی تکبیره الاحرام علف می خوانم / پی قد قامت موج





روان خوانی: بوی جوی مولیان

من زندگانی را در چادر با تیر تفنگ و شیهه اسب آغاز کردم. در چهار سالگی پشت قاش زین نشستم. چیزی نگذشت که تفنگ خفیف به دستم دادند. تا ده سالگی حتی یک شب هم در شهر و خانه شهری به سر نبردم.

ایل ما در سال دو مرتبه از نزدیکی شیراز می گذشت. دست فروشان و دوره گردان شهر، بساط شیرینی و حلوا در راه ایل می گسترده. پول نقد کم بود. مزه آن شیرینی های باد و باران خورده و گرد و غبار گرفته را هنوز زیر دندان دارم.

از شنیدن اسم شهر، قند در دلم آب می شد و زمانی که پدرم و سپس مادرم را به تهران تبعید کردند، تنها فرد خانواده که خوشحال و شادمان بود، من بودم؛ امیدانستم که اسب و زینم را می گیرند و پشت میز و نیمکت مدرسه ام می نشانند. نمی دانستم که تفنگ مشقی قشنگم را می گیرند و قلم به دستم میدهند.

پدرم مرد مهمی نبود؛ اشتباهاً تبعید شد. مادرم هم زن مهمی نبود؛ او هم اشتباهاً تبعید شد. دار و ندار ما هم اشتباهاً به دست حضرات دولتی و ملتی به یغما رفت.

برای کسانی که در کنار گواراترین چشمه ها چادر می افراشتند، آب انبار آن روزی تهران مصیبت بود. برای کسانی که به آتش سرخ بن و بلوط خو گرفته بودند، زغال منقل و نفت بخاری آفت بود. برای مادرم که سراسر عمرش را در چادر باز و پُر هوای عشایری به سر برده بود، تنفس در اتاقکی محصور، دشوار و جان فرسا بود. برایش در حیاط چادر زدیم و فقط سرمای کشنده و برف زمستان بود که توانست او را به چهاردیواری اتاق بکشانند.

درس نهم (کویر)

ما قدرت اجاره حیاط دربست نداشتیم. کارمان از آن زندگی پر زرق و برق کدخدایی و کلانتری به یک اتاق کرایه ای در یک خانه چند اتاقی کشید. همه جور همسایه در حیاطمان داشتیم؛ شیرفروش، رفتگر شهرداری، پیشخدمت بانک و یک زن مجرد. اسم زن همدم بود. از همه دل سوز تر بود. روزی پدرم رابه شهربانی خواستند. ظهر نیامد. مأمور امیدوارمان کرد که شب می آید. شب هم نیامد. شب های دیگر هم نیامد.

غصه مادر و سرگردانی من و بچه ها حدّ و حصر نداشت. پس از ماه ها انتظار یک روز سر و کله اش پیدا شد. شناختنی نبود. شکنجه دیده بود. فقط از صدایش تشخیص دادیم که پدر است؛ همان پدری که اسب هایش اسم و رسم داشتند؛ همان پدری که ایلخانی قشقایی بر سفره رنگینش می نشست؛ همان پدری که گله های رنگارنگ و ریز و درشت داشت و فرش های گران بهای چادرش زبان زد ایل و قبیله بود.

پدرم غصه می خورد. پیر و زمین گیر می شد. هر روز ضعیف و ناتوان تر می گشت. همه چیزش را از دست داده بود؛ فقط یک دل خوشی برایش مانده بود؛ پسرش با کوشش و تلاش درس می خواند. من درس می خواندم. شب و روز درس می خواندم. به کتاب و مدرسه دل بستگی داشتم. دو کلاس یکی می کردم. شاگرد اول می شدم. تبعیدی ها، مأموران شهربانی و آشنایان کوچه و خیابان به پدرم تبریک می گفتند و از آینده درخشانم برایش خیال ها می بافتند. سرانجام تصدیق گرفتم. تصدیق لیسانس گرفتم. یکی از آن تصدیق های پر رنگ و رونق روز. پدرم لیسانسم را قاب گرفت و بر دیوار گچ فرو ریخته اتاقمان آویخت و همه را به تماشا آورد. تصدیق قشنگی به شکل مربع مستطیل بود. مزایای قانونی تصدیق و نام و نشان مرا با خطی زیبا بر آن نگاشته بودند. آشنایی در کوچه و محله نماند که تصدیق مرا نبیند و آفرین نگوید.

فصل چهارم : ادبیات سفر و زندگی

پیرمرد دل خوشی دیگری نداشت. روز و شب با فخر و مباهات، با شادی و غرور به تصدیق می نگرست و می گفت: «جان و مال و همه چیزم را از دست دادم ولی تصدیق پسرم به همه آنها می ارزد.»

پس از عزیمت رضا شاه - که قبلا رضاخان بود و بعدا هم رضاخان شد - همه تبعیدی ها رها شدند و به ایل و عشیره بازگشتند و به ثروت از دست رفته و شوکت گذشته خود دست یافتند. همه بی تصدیق بودند؛ به جز من. همه شان زندگی شیرین و دیرین را از سر گرفتند. چشمه های زلال در انتظارشان بود. کوه های مرتفع و دشت های بی کران در آغوششان کشید. باز زین و برگ را بر گرده کهرها و کوندها نهادند و سرگرم تاخت و تاز شدند. باز در سایه دلاویز چادرها و در دامن معطر چمن ها سفره های پر سخاوت ایل را گسترده و در کنارش نشستند. باز با رسیدن مهر، بار سفر را بستند و سرما را پشت سر گذاشتند و با آمدن فروردین، گرما را به گرمسیر سپردند و راه رفته را باز آمدند.

در میان آنان فقط من بودم که دو دل و سرگردان و سر در گریبان بودم. بیش از یک سال و نیم نتوانستم از مواهب خداداد و نعمت های طبیعت بهره مند شوم. لیسانس داشتم. لیسانس نمی گذاشت که در ایل بمانم. ملامتم

می کردند که با این تصدیق گران قدر، چرا در ایل مانده ای و عمر را به بطالت می گذرانی؟! باید عزیزان و کسانت را ترک گویی و به همان شهر بی مهر، به همان دیار بی یار، به همان هوای غبار آلود، به همان آسمان دود گرفته بازگردی و در خانه ای کوچک و کوچه ای تنگ زندگی کنی و در دفتری یا اداره ای محبوس و مدفون شوی تا ترقی کنی.

چاره ای نبود. حتی پدرم که به رفاقت و هم نشینی من سخت خو گرفته بود و یک لحظه تاب جدایی ام را نداشت، گاه فرمان می داد و گاه التماس می کرد که تصدیق داری، باید به شهر

درس نهم (کویر)

بازگردی و ترقی کنی!

بازگشتم؛ از دیدار عزیزانم محروم ماندم. پدر پیر، برادر نوجوان و خانواده گرفتارم را درست در موقعی که نیاز داشتند - از حضور و حمایت خود محروم کردم. درد تنهایی کشیدم. از لطف و صفای یاران و دوستان دور افتادم. به تهران آمدم. با بدنم به تهران آمدم. ولی روحم در ایل ماند. در میان آن دو کوه سبز و سفید، در کنار آن چشمه نازنین، توی آن چادر سیاه، در آغوش آن مادر مهربان. در پایتخت به تکاپو افتادم و با دانشنامه رشته حقوق قضایی، به سراغ دادگستری رفتم تا قاضی شوم و درخت بیداد را از بیخ و بن براندازم. دادیاری در دو شهر ساوه و دزفول به من پیشنهاد شد.

سری به ساوه زدم و درباره دزفول پرس و جو کردم. هر دو ویرانه بودند. یکی آب و هوایی داشت و دیگری آن را هم نداشت. دلم گرفت و از ترقی عدلیه چشم پوشیدم و به دنبال ترقی های دیگر به راه افتادم. تلاش کردم و آن قدر حلقه به درها کوفتم تا عاقبت از بانک ملی سر در آوردم و در گوشه یک اتاق پر کارمند، صندلی و میزی به دست آوردم و به جمع و تفریق محاسبات مردم پرداختم. شاهین تیز بال افق ها بودم. زنبوری طفیلی شدم و به کنجی پناه بردم.

بیش از دو سال در بانک ماندم و مشغول ترقی شدم. تابستان سوم فرا رسید. هوا داغ بود. شب ها از گرما خوابم نمی برد. حیاط و بهار خواب نداشتم. اتاقم در وسط شهر بود. بساط تهویه به تهران نرسیده بود. شاید هنوز اختراع نشده بود. خیس عرق میشدم. پیوسته به یاد ایل و تبار بودم. روزی نبود که به فکر بیلاق نباشم و شبی نبود که آن آب و هوای بهشتی را در خواب نبینم. در ایل چادر داشتم؛ در شهر خانه نداشتم. در ایل اسب سواری داشتم؛ در شهر ماشین نداشتم. در ایل حرمت و آسایش و کس و کار داشتم؛ در شهر آرام و قرار و

فصل چهارم : ادبیات سفر و زندگی

غمخوار و اندوهگسار نداشتم.

نامه ای از برادرم رسید، لبریز از مهر و سرشار از خبرهایی که خوابشان را می دیدم: «... برف کوه هنوز آب نشده است. به آب چشمه دست نمی توان برد. ماست را با چاقو می بریم. پشم گوسفندان را گل و گیاه رنگین کرده است. بوی شبدر دوچین هوا را عطر آگین ساخته است. گندم ها هنوز خوشه نبسته اند. صدای بلدرچین یک دم قطع نمی شود. جوجه کبک ها، خط و خال انداخته اند. کبک دری در قله های کمانه، فراوان شده است. بیا، تا هوا تر و تازه است، خودت را برسان. مادر چشم به راه توست. آب خوش از گلویش پایین نمی رود.»
نامه برادر با من همان کرد که شعر و چنگ رودکی با امیر سامانی! آب جیحون فرو نشست؛ ریگ آموی پرنیان شد؛ بوی جوی مولیان مدهوشم کرد. فردای همان روز، ترقی را رها کردم. پا به رکاب گذاشتم و به سوی زندگی روان شدم. تهران را پشت سر نهادم و به سوی بخارا بال و پر گشودم. بخارای من ایل من بود.

بخارای من ایل من، ممد بهمن بیگی



درس نهم (کویر)



سوالات امتحان نهایی درس نهم

◀ قلمرو زبانی: معنی واژه، املا و دستور

معنی واژه:

- ۱- چشمه آب سردی که در تموز سوزان کویر از دل یخچالی بزرگ بیرون می‌آید: ماه گرما، ماه دهم از سال رومیان، مطابق تیرماه شمسی (ش ۹۸)
- ۲- آسمان، تفرجگاه مردم کویر است. گردشگاه، تماشاگاه (ش ۹۹)

املا:

- ۱- در عبارت زیر، یک نادرستی املائی وجود دارد؛ آن را بیابید و شکل درست آن را بنویسید. و آن باغ پر از گل‌های رنگین و معطر شعر و خیال در صموم سرد این عقل بیدرد و بیدل پژمرد. (ش ۹۸، دی ۹۸) سموم پس از عزیمت رضا شاه همه تبعیدی‌ها را شدند و به ایل و اشیره بازگشتند. (خ ۱۴۰۱) عشیره

دستور:

- ۱- در گروه اسمی زیر، نوع «وابسته وابسته» را مشخص کنید. (خ ۹۸)

▪ شرایط تقریباً پایدار: قید صفت

- ۲- در نمونه‌های زیر، نوع «وابسته وابسته» را مشخص کنید. (ش ۹۹)

الف) برنامه کدام سفر؟ صفت مضاف‌الیه (ب) دوست بسیار مهربان قید صفت

- ۳- با توجه به گروه‌های اسمی زیر، جدول را کامل کنید. (دی ۹۸)

مضاف‌الیه مضاف‌الیه	صفت مضاف‌الیه
ادبیات	آن

الف) برجسته‌ترین شاگرد حوزه ادبیات

ب) قلب آن کویر

- ۴- با توجه به جمله «بوی شبدر دوچین، هوا را عطر آگین ساخته است»، به سؤالات پاسخ دهید. (خ ۹۹ انسانی)

الف) نقش دستوری واژه «عطر آگین» را بنویسید. مسند ب) کدام واژه «صفت مضاف‌الیه» است؟ دوچین

- ۵- با توجه به نوشته زیر، به پرسش‌ها پاسخ دهید. (ش ۹۹)

«برف کوه هنوز آب نشده است. گل و گیاه، پشم گوسفندان را رنگین کرده است. نامه برادر با من همان کرد

که شعر و چنگ رودکی با امیر سامانی.»

الف) ساختار دستوری کدام جمله مطابق با الگوی «نهاد+ مفعول + مسند+ فعل» است؟ گل و گیاه پشم

گوسفندان را رنگین کرده است.

ب) نوع «واو»، بین واژه‌های «شعر و چنگ» ربط است یا عطف؟ واو عطف

ج) زمان فعل «نشده است» ماضی نقلی است یا التزامی؟ ماضی نقلی

فصل چهارم : ادبیات سفر و زندگی

د) در این عبارت حذف فعل ، به قرینه لفظی است یا معنوی؟ قرینه لفظی

۶- نوع حذف را مشخص نمایید (ش ۱۴۰)

زندگی سخت آلوده است و انسان ماندن، سخت دشوار قرینه لفظی

◀ قلمرو ادبی (آرایه‌های ادبی)

۱- در تشبیه مشخص شده عبارت زیر، «مشبه» کدام است؟ (ش ۹۸)

«آسمان کویر، این نخلستان خاموش و پر مهتابی که هرگاه مشمت خونین و بی تاب قلبم را در زیر باران‌های غیبی سکوتش می‌گیرم، ناله‌های آن روح دردمند را می‌شنوم.» قلب یا قلبم

۲- با توجه به نوشته زیر، در کدام یک از ترکیب‌های مشخص شده، آرایه استعاره وجود دارد؟ (ری ۹۸)

«آن شب نیز، ماه با تالکؤ پرشکوهش از راه رسید و گل‌های الماس شکفتند.» گلهای الماس: استعاره یا مجاز از ستارگان

◀ قلمرو فکری: معنی و مفهوم نظم و نثر، درک مطلب و تناسب معنایی

۱- مزینان را بر انگاره عشق‌آبادش ساخته‌اند و هنوز بر همان مهر و نشان است که بود: مزینان را به طرح و نقشه

عشق‌آباد ساخته‌اند و از قدیم هیچ تغییری نکرده است. هنوز به همان شکل و طرح قدیم است. (خ ۹۹)

۲- عبارت «کلمات را کنار زنید و در زیر آن، روحی را که در این تلقی و تعبیر پنهان است، تماشا کنید.» بر چه مفهومی تأکید دارد؟ توجه به باطن و حقیقت هر چیز و پرهیز از ظاهر بینی. (خ ۹۸)

۳- متن‌های زیر، بر چه مفهوم مشترکی تأکید دارند؟ (خ ۹۹ تهری و ریاضی):

❖ «در کف‌ها کاسه زیبایی، ابر لب‌ها تلخی دانایی / شهر تو جای دگر آره می بر با پای دگر»

❖ «آن باغ پر از گل‌های رنگین و معطر شعر و خیال و احساس در سموم سرد این عقل بی‌درد و بیدل پژمرد.»

عقل و نگاه عاقلانه، زیبایی پدیده‌های هستی را زایل می‌کند. (نفی خرد در نگاه به زیبایی‌های جهان)

۴- متن‌های زیر، چه مفهوم مشترکی دارند (ش ۹۹)

❖ «من نمازم را وقتی می‌خوانم که / اذانش را باد گفته باشد سر گلدسته سرو»

❖ «صحرائی که حتی درختش، غارش، کوهش و سنگریزه‌اش آیات وحی را بر لب دارد.»

همه اجزای هستی در حال عبادت خدا هستند.

۵- از مقایسه سروده سهراب سپهری با نوشته زیر چه مفهوم مشترکی دریافت می‌شود؟ (خ ۱۴۰۰)

"من نمازم را وقتی می‌خوانم / که اذانش را باد گفته باشد سر گلدسته سرو / من نمازم را پی تکبیره الاحرام علف می‌خوانم /"

«در کویر، خدا حضور دارد... و حتی درختش، غارش، کوهش، هر صخره سنگش و سنگریزه اش آیات وحی را بر لب دارد»

درس نهم (کویر)

همه موجودات در حال تسبیح خداوند هستند

۶- با توجه به سروده «در کفها کاسه زیبایی، ابر لبها تلخی دانایی / شهر تو جای دگراره می بر با پای دگر» چرا شاعر دانایی را نکوهش می کند؟ (ری ۱۴۰۰)

چون زیبایی ها را نمی توان با عقل دریافت (نگاه عقل گرایانه به زیبایی ، زیبایی را از بین می برد)
۷- «از شنیدن اسم شهر، قند در دلم آب می شد» (ش ۱۴۰۱)

از شنیدن اسم شهر لذت می بردم (خوشحال می شدم)

۸- در نوشته زیر، مفهوم کنایی قسمت های مشخص شده را، به ترتیب، بنویسید. (ری ۱۴۰۱)

«بعد از حکیم اسرار، همه چشمها به او بود که حوزه حکمت را او گرم نگاه دارد.» توجه داشتن / رونق بخشیدن

۹- عبارت «ناله های گریه آلود آن روح دردمند و تنها را می شنوم، ناله های آن امام راستین و بزرگم را که همچون این شیعه گمنام و غریبش، در کنار آن مدینه پلید و در قلب آن کویر بی فریاد، سر در حلقوم چاه می برد و می گریست» یادآور کدام موضوع مشهور است؟ (ری ۱۴۰۱) گریستن حضرت علی(ع) در حالی که سر درون چاه فرو می برد

۱۰- «پامان به ده باز نشده بود و در شهر دست و پا گیر نشده بودیم» (ری ۱۴۰۱)

هنوز به ده رفت و آمد داشتیم و گرفتار شهرنشینی نشده بودیم

فصل چهارم : ادبیات سفر و زندگی

◀ لغت (کویر)

۱۹۸. آستانه: آستان، آغاز
 ۱۹۹. ابدیت: جاودانگی، پایداری، بی‌کرانگی
 ۲۰۰. ارادت: میل و خواست، اخلاص، علاقه و محبت همراه با احترام
 ۲۰۱. استشمام: بوییدن
 ۲۰۲. اسرا: در شب بیدار کردن، هفدهمین سوره قرآن کریم
 ۲۰۳. اندوه‌گسار: غم‌گسار، غمخوار
 ۲۰۴. انگاره: طرح، نقشه
 ۲۰۵. اهورایی: ایزدی، خدایی، منسوب به اهورا
 ۲۰۶. ایل: گروهی از مردم هم‌نژاد که فرهنگ و اقتصاد مشترک دارند و معمولاً به صورت چادرنشینی زندگی می‌کنند؛
 ۲۰۷. ایل و تبار: خانواده و نژاد و اجداد
 ۲۰۸. بطالت: بیکاری، بیهودگی، کاهلی
 ۲۰۹. بن: درختی خودرو و وحشی که در برخی نقاط کوهستانی ایران می‌روید، پسته وحشی
 ۲۱۰. پرنیان: پارچه ابریشمی دارای نقش و نگار، نوعی حریر
 ۲۱۱. تعبیر: بیان کردن، شرح دادن، بازگویی
 ۲۱۲. تفرجگاه: گردشگاه، جای تفریح، تماشاگاه
 ۲۱۳. تلقی: دریافت، نگرش، تعبیر
 ۲۱۴. تموز: ماه دهم از سال رومیان، تقریباً مطابق با تیرماه سال شمسی؛ ماه گرم
 ۲۱۵. حکمت: فلسفه، به ویژه فلسفه اسلامی
 ۲۱۶. دلاویز: پسندیده، خوب، زیبا
 ۲۱۷. سموم: باد بسیار گرم و زیان رساننده
 ۲۱۸. شبدر: گیاهی علفی و یک‌ساله؛
 ۲۱۹. شبدر دوچین: شبدری که قابلیت آن را دارد، دو بار پس از رویدن چیده شده باشد.
 ۲۲۰. شیهه: صدا و آواز اسب
 ۲۲۱. یغما: غارت، تاراج؛
 ۲۲۲. به یغما رفتن: غارت شدن



◀ املا

تموز - سوزان - سرازیر - ارگ - مزینان - باغستان - دراز - مشایعت - مَهر - بیهق - فقه - تقوا - فقیر و غنی - غرفه - حاضر و غایب - ملا هادی اسرار- حیات - منقلب - بی صبرانه - غربت زندان - گستر - ماوراء الطبیعه - مذهب - سنگریزه - وحی - عطر - الهام - اسرارآمیز - استشمام - نخلستان - مهتاب - غیب - گریه آلود - راستین - شیعه - سایه روشن غروب - دهقان - هیاهو - گله - تفرجگاه - گردشگاه - نظاره - معلق - تالو - قندیل - ابدیت - لوکس - آسفالت - کهکشان - تلقی - لذت - نشئه - ابدیت - قدس - محروم - حلقه - چغندر - راز - سموم - اهورایی - مصلحت اندیش - گشت و گذار - گردشگاه - نشئه - اسرا - کاسه - اذان - تکبیر الاحرام - قامت - تفنگ - شیهه - قاش - زین - دوره گردان - بساط حلوا - ایل - مزه - تبعید - یغما - مصیبت - بلوط - زغال - منقل - آفت - تنفس - اتاقت - محصور - جان فرسا - حیات - زرق و برق - همدم - مأمور - غصه - سرگردانی - حد و حصر - قشقای - دل بستگی - تصدیق-قاب - مزایا - محله - مباهات - شوکت - عزیمت - زلال - انتظار - مرتفع - آغوش - کَهر - کُزند - تاخت و تاز - دلاویز - معطر - سخاوت - مواهب - طبیعت - گران قدر - بطالت - تنگ - محبوس - ترقی - رفاقت - دادگستری - ساوه - دزفول - پرس و جو - ترقی - عدلیه - عاقبت - محاسبه - شاهین - تیز - طفیلی - بساط تهویه - اختراع - ایل و تبار - بیلاق - حرمت - آسایش - آرام و قرار - غمخوار - اندوهگسار - لبریز - عطراکین - مدهوش - قلّه های کمانه - غارت - تاراج - موضع - فراسو - زین - طفیل

درس دهم (فصل شکوفایی)

درس دهم : فصل شکوفایی

۱. دیروز اگر سوخت ای دوست، غم برگ و بار من و تو امروز می‌آید از باغ، بوی بهار من و تو

۲. آن جا در آن برزخ سرد، در کوفه‌های غم و درد غیر از شب آیا چه می‌دید پشمان تار من و تو؟

۳. دیروز در غربت باغ من بودم و یک چمن داغ امروز فورشید در دشت، آینه‌دار من و تو

۴. غرق غباریم و غربت، با من بیا سمت باران صد بویبار است اینجا، در انتظار من و تو

۵. این فصل، فصل من و دوست، فصل شکوفایی ما برفیز با گل بفوانیم اینک بهار من و تو

۶. با این نسیم سرفیز، برفیز اگر جان سپردیم در باغ می‌ماند ای دوست، گل یادگار من و تو

۷. چون رود امیدوارم بی‌تابم و بی‌قرارم من می‌روم سوی دریا، جای قرار من و تو

دری به فانه فورشید، سلمان هراتی



فصل پنجم : ادبیات انقلاب اسلامی

معنی شعر فصل شکوفایی

- ۱- ای دوست اگر در زمان رژیم گذشته توانایی‌های ما نابود شد، به جای آن در این دوره (انقلاب اسلامی) همه چیز خوب و نیک است.
- ۲- آن دوره (رژیم گذشته) مانند برزخ پُر از درد و غم بود و چشم مردم جز تاریکیِ ظلم و ستم چیزی نمی‌دید.
- ۳- در دوره‌ی رژیم گذشته من و وطنم پر از غم و غصه بودیم، اما در دوره‌ی جدید، رهبر راهنما و الگوی ماست.
- ۴- زندگی ما در رنج و اندوه می‌گذرد پس با من به‌سوی خوبی‌ها و نیکی‌ها بیا. به جایی که پیشرفت و شکوفایی در انتظار ماست.
- ۵- دوران بعد از انقلاب زمان پیشرفت و شکوفایی ما است. پس با من همراه شو تا با نظام اسلامی دوران شکوفایی و پیشرفت را آغاز کنیم.
- ۶- با من همراه شو. اگر در این همراهی و مبارزه، جان خود را از دست دادیم، به جای آن نظام اسلامی به‌عنوان یادگار در کشور باقی می‌ماند.
- ۷- من همچو رود بی‌تاب و بی‌قرار رسیدن به دریا هستم. من به سمت مردم می‌روم. همان جایی که وعده‌ی دیدار همه مردم است.

درس دهم (فصل شکوفایی)

کارگاه متن پژوهی 

◀ قلمرو زبانی

۱- در متن درس، واژه‌های بیابید که هم آوای آن در زبان فارسی وجود دارد؟

۲- انواع «و» (ربط، عطف) را در بیت آخر مشخص کنید.

۳- در متن درس، کدام گروه‌های اسمی، در نقش «مفعول» به کار رفته‌اند؟

◀ قلمرو ادبی

۱- در متن درس، برای کاربرد هریک از آرایه‌های «تشخیص» و «تشبیه» دو نمونه بیابید.

۲- در بیت زیر، «برزخ سرد» و «شب» نماد چه مفاهیمی هستند؟

آن‌جا در آن برزخ سرد، در کوچه‌های غم و درد / غیر از شب آیا چه می‌دید پشمان تار من و تو؟

◀ قلمرو فکری

۱- مقصود نهایی شاعر از مصراع دوم بیت زیر چیست؟

پون رود امیدوارم، بی‌تابم و بی‌قرارم / من می‌روم سوی دریا جای قرار من و تو

۲- توضیح دهید بیت زیر با فصل ادبیات انقلاب اسلامی چه مناسبت و پیوندی دارد؟

دیروز در غربت باغ من بودم و یک پمن داغ / امروز فورشید در دشت، آینه‌دار من و تو

۳- درباره‌ی ارتباط موضوعی هریک از سروده‌های زیر با متن درس توضیح دهید.

الف) ز فورشید و از آب و از باد و فاک / نگر در تبه نام و گفتار پاک / فردوسی

ب) ای منتظر، مرغ غمین در آشیانه! / من گل به دست می‌دهم، من آب و دانه ... /

می‌کارمت در پشم‌ها گل نقش امید / می‌بارمت بر دیره‌ها باران فورشید

سیاوش کسرای



کنج حکمت : تیرانا!

تیرانا! من از طبیعت آموختم که همانند با درختان بارور- بی آنکه زبان به کمتر داعیه‌ای گشاده باشم- سراسر کرامت باشم و سراپا گشاده‌دستی؛ بی هیچ گونه چشم داشتی به سپاسگزاری یا آفرین.

تو نیز تیرانا! گشاده‌دستی و کرامت را از درختان میوه‌دار بیاموز و از بوستان و پالیز که به هر بهار سراپا شکوفه باشی و پای تا سر، گل و با هر تابستان از میوه‌های شیرین و سایه دلپذیر، خستگان راه را میزبانی کریم باشی و پای فرسودگان آفتاب‌زده را نوازشگری درمان‌بخش دردها. نه همین مهربانی را به مهر، که پاداش هر زخمه سنگی را دست‌های کریم تو میوه‌ای چند شیرین ایثار کند. تو اگر آن مایه کرامت را از مادر به میراث می‌داشتی، می‌بایست همانند با درختان بارور، بخشندگی و ایثار را سراپا دست باشی. سپاس خورشید را که به هر بامداد بر سر تو زرافشانی می‌کند و ابر، گوهر.

تیرانا! اگر هیچ در سرنوشت از آزادگی بهره‌ای باشد، همینم از آفریدگار، سپاسگزاری بس که بدین سعادت رهنمون بود تا هرگز فریب آزاده‌مردم را از خویشتن بتی نسازم.

تیرانا، مہمدرضا رحمانی (مہرادر اوستا)



درس دهم (فصل شکوفایی)



سوالات امتحان نهایی درس دهم

◀ قلمرو زبانی: معنی واژه، املا و دستور

معنی واژه:

۱- پادشاه هر زخمه سنگی را دست‌های کریم تو میوه‌ای چند نثار کند. ضربه، ضربه زدن (خ ۹۹)

املا:

- ۱- غرق غباریم و (قربت - غربت) با من بیا به سمت باران (ش ۹۹ و خ ۱۴۰۰)
 ۲- دیروز در (قربت - غربت) باغ، من بودم و یک چمن داغ (ری ۹۹ و ری ۱۴۰۰)

دستور:

۱- نقش دستوری واژه‌های مشخص شده را بنویسید. (خ ۹۸)

الف) چون رود امیدوارم بی‌تاب و بی‌قرارم مسند

ب) دیروز اگر سوخت ای دوست، غم برگ و بار من و تو مفعول

۲- نوع حرف «واو» (ربط، عطف) را در هر یک از مصراع‌های زیر مشخص کنید. (خ ۹۹ تهرپی و ریاضی)

الف) امروز می‌آید از باغ بوی بهار من و تو عطف ب) دیروز در غربت باغ من بودم و یک چمن داغ ربط

۳- جدول زیر را کامل کنید. (خ ۹۹ انسانی)

مترادف	هم‌آوا	واژه
بیگانگی، دوری، تنهایی	قربت	غربت

۴- با توجه به بیت زیر پاسخ دهید: (خ ۱۴۰۰)

آنجا در برزخ سرد در کوچه‌های غم و درد غیر از شب آیا چه می‌دید چشمان تار من و تو

الف) نوع واو در مصراع اول چیست؟ عطف ب) در مصراع دوم کدام واژه نقش نهاد دارد؟ چشمان

۵- با توجه به مصراع " امروز می‌آید از باغ بوی بهار من و تو " پاسخ دهید: (خ ۱۴۰۰)

الف) نوع واو؟ عطف ب) نقش دستوری قسمت مشخص شده؟ نهاد

۶- نوع حذف را مشخص نمایید (ش ۱۴۰۰)

تو نیز تیرانا! گشاده‌دستی و کرامت را از درختان میوه‌دار بیاموز قرینه معنایی



فصل پنجم : ادبیات انقلاب اسلامی

۷- در بیت «غرق غباریم و غربت، با من بیا سمت باران / صد جویبار است اینجا، در انتظار من و تو»: (دی ۱۴۰۱)

الف) کاربرد کدام نقش تبعی در مصراع دوم مشهود است؟ معطوف

ب) مصراع نخست را بر اساس ترتیب اجزای جمله در زبان فارسی، مرتب کنید غرق غبار و غربتیم. با من سمت باران بیا

۸- در بیت «آن جا در آن برزخ سرد، در کوچه‌های غم و درد / غیر از شب آیا چه می‌دید چشمان تار من و تو؟»: (دی ۱۴۰۱)

الف) کدام واژه نقش دستوری «مفعول» دارد؟ چه

ب) در مصراع نخست، نوع حرف «واو»، ربط است یا عطف؟ عطف

◀ قلمرو ادبی (آرایه‌های ادبی)

۱- مفهوم نمادین واژه‌ی مشخص شده را بنویسید. (خ ۹۸، دی ۹۸ و ش ۱۴۰۰)

▪ آنجا در آن برزخ سرد، در کوچه‌های غم و درد / غیر از شب آیا چه می‌دید چشمان تار من و تو؟ دوران حکومت قبل از انقلاب

۲- در بیت زیر، «شب» نماد چه مفهومی است؟ (ش ۹۹)

▪ آنجا در آن برزخ سرد، در کوچه‌های غم و درد / غیر از شب آیا چه می‌دید چشمان تار من و تو؟ ظلم و ستم

◀ قلمرو فکری: معنی و مفهوم نظم و نثر، درک مطلب و تناسب معنایی

۱- دیروز در غربت باغ من بودم و یک چمن داغ: در دوران گذشته، در کشورم درد و غم زیادی وجود داشت. (ما با

مصیبت‌های زیادی همراه بودیم) (خ ۹۸ و دی ۱۴۰۱)

۲- آنجا در آن برزخ سرد، در کوچه‌های غم و درد / غیر از شب آیا چه می‌دید چشمان تار من و تو: در دوران حکومت

ستم‌شاهی، که همه جا پر از درد و رنج بود، ما جز ظلم و ستم چیزی نمی‌دیدیم. (خ ۹۹ انسانی)

۳- مقصود شاعر از مصراع دوم بیت زیر چیست؟ (ش ۹۸ و خ ۱۴۰۰)

پون رود امیدوارم بی تاب و بی قرارم / من می‌روم سوی دریا، جای قرار من و تو

اتحاد و همبستگی با مردم، (رسیدن به وحدت و یکپارچگی)

۴- در بیت زیر مفهوم نمادین «رود» و «دریا» را بنویسید. (خ ۹۹ تهری و ریاضی)

پون رود امیدوارم بی تاب و بی قرارم / من می‌روم سوی دریا، جای قرار من و تو

جریان‌های انقلابی / وحدت و یکپارچگی

۵- در بیت زیر منظور از نسیم سحر خیز و باغ چیست؟ (خ ۱۴۰۰)

با این نسیم سحرخیز برخیز اگر جان سپردیم / در باغ می ماند ای دوست گل یادگار من و تو

انقلاب و قیام مردم / وطن و کشور

درس دهم (فصل شکوفایی)

۶- با این نسیم سمرقیز برفیز اگر جان سپردیم در باغ می ماند ای دوست گل یادگار من و تو (دی ۱۴۰۰)

با این انقلاب تو هم به پاخیز که حتی اگر در این راه شهید هم شدیم انقلاب و آزادی به عنوان یادگار ما در وطن باقی می ماند

۷- ز فورشید و از آب و از باد و خاک / نگر در تبه نام و گفتار پاک (دی ۱۴۰۰)

نام و سخن نیک ماندگار است

۸- چون رود امیدوارم بی تاب و بی قرارم / من می روم سوی دریا، جای قرار من و تو (خ ۱۴۰۱)

مانند رود امیدوار اما ناآرام هستیم به سوی دریای اتحاد مردم می روم تا به آرامش برسیم

۹- « ز فورشید و از آب و از باد و خاک / نگر در تبه نام و گفتار » (ش ۱۴۰۱)

هیچ یک از پدیده های جهان ، آوازه نیک و گفتار پاک را نابود نمی کنند

۱۰- « امروز فورشید در دشت آینه دار من و تو » (دی ۱۴۰۱)

امروز خورشید آزادی و امید / امام خمینی ، در فضای کشور روشنی بخش ماست



فصل پنجم : ادبیات انقلاب اسلامی

◀ لغت (فصل شکوفایی)

۲۴۲.برزخ: حدّ فاصل میان دو چیز، زمان بین مرگ تا رفتن به بهشت یا دوزخ، فاصله بین دنیا و آخرت

۲۴۳.گشاده‌دستی: بخشندگی، سخاوت

۲۴۴.زخمه: ضربه، ضربه زدن

۲۴۵.چشمداشت: انتظار و توقّع امری از چیزی یا کسی؛

۲۴۶.چشم‌داشتن: منتظر دریافت پاداش یا مزد بودن

۲۴۷.داعیه: ادّعا



◀ املا

انتظار - برخیز - نسیم - بی تاب و قرار - تبه - غمین - تیرانا - داعیه سپاس‌گزاری - پالیز - دلپذیر - خستگان - میزبان - فرسودگان - نوازشگر - زخمه -- میراث - ایثار - زرافشانی - گوهر - آزادگی - سعادت - رهنمون - بت- توقع - منتظر



درس یازدهم (آن شب عزیز)

درس یازدهم: آن شب عزیز

من را هم گفتید که بروم، همه را گفتید اما نمی‌شد آقا! نمی‌توانستم، شما عصبانی شدید؛ گفتید که دستور می‌دهید، اما باز هم من نتوانستم بروم؛ بقیه توانستند، بقیه رفتند، اما من نتوانستم آقا! دست خودم نبود؛ پاهایم سست شده بود؛ قلبم می‌لرزید؛ عرق کرده بودم؛ قوت اینکه قدم از قدم بردارم، نداشتم. نمی‌خواستم که خدای ناکرده حرف شما را زیر پا گذاشته باشم. گفتن ندارد، خودتان می‌دانید که من بیش از همه مُصِر بودم در شنیدن حرف‌های شما. صحبت امروز و دیروز نیست، همیشه این‌طور بوده است. از آن زمان که معلّم بودید تا اکنون که باز معلّم هستید. صحبت ترس نبود؛ دوست داشتن بود؛ عشقم به این بود که حرفتان را بشنوم، فرمانتان را ببرم... ، الان هم دوستتان دارم؛ بیشتر از همیشه.

مدیر را کلافه کردم بعد از رفتن شما، از بس سراغ شما را از او گرفتم. می‌گفت نمرات ثلث سوم را که داده‌اید، رفته‌اید آقا! بی‌خبر و می‌گفت برای گرفتن حقوقتان هم حتی سر زده‌اید. احتمال می‌داد که جبهه رفته باشید ولی یقین نداشت، من هم یقین نداشتم تا وقتی با چشم‌های خودم ندیدم که بر بالای تلّ خاکی ایستاده‌اید - چغیه بر گردن و کُلت بر کمر- و برای بچه‌ها صحبت می‌کنید، یقین نکردم.

آفتاب، چشم‌هایتان را می‌زد؛ برای همین، دستتان را بر چشم‌های درشتتان که در نور آفتاب جمع شده بود، حمایل کرده بودید، دست دیگران را هم به هنگام صحبت کردن تکان می‌دادید. با یک سال و نیم پیش فرق زیادی نکرده بودید.

وقتی یقینم شد که خودتانید، نزدیک بود بی‌اختیار به سویتان خیز بردارم و فریاد بزنم؛ آقای موسوی! من موّحّدی‌ام، شاگرد شما، ولی این کار را نکردم؛ بر خودم مسلّط شدم و پشت ردیف آخر، گوشه‌ای کز کردم. شما هم مرا دیدید. معلوم است که دیدید ولی اینکه همان دم شناخته باشیدم، مطمئن نیستم. یادم رفت برای چه کاری آمده بودم، آن‌قدر جذب دیدار شما شده بودم که فراموش کردم برای رساندن پیغام به گردان شما آمده‌ام. مثل کلاس، گرم و پرشور حرف می‌زدید و مثل کلاس، طنز و شوخی از کلامتان نمی‌افتاد. از صحبت‌هایتان پیدا بود که حمله در کار است.

وقتی حرف‌هایتان تمام شد و تکبیر و صلوات بچه‌ها فرو نشست، به سمت من آمدید. فکر اینکه مرا شناخته باشید، دلم را گرم کرد. از جا کنده شدم و به سمت شما دویدم. قبل از اینکه بگویم: «آقای موسوی، من...». شما آغوش گشودید و لبخند زدید و گفتید: «به‌به! سلام علیکم احمدجان موّحّدی!» تعجّب کردم از اینکه اسم و فامیلم را هنوز از



فصل پنجم : ادبیات انقلاب اسلامی

یاد نبرده‌اید؛ همدیگر را سخت در آغوش فشردیم و بوسیدیم.

دست مرا گرفتید و از میان بچه‌ها در آمدیم. از حال و روز سؤال کردید و من خبرِ قابلِ عرض نداشتم.

پرسیدم اگر اشتباه نکنم، بوی حمله می‌آید؟

گفتید: «از شامۀ قوی شما تشخیص بوی حمله غریب نیست.»

گفتم: « فکر می‌کنید امام حسین علیه السلام ما را دوست داشته باشد؟»

گفتید: « چرا که نه، شما عاشق حسینید و حسین بیش از هر کس دوست داشتن را می‌فهمد و قدر می‌داند.»

گفتم: « پس در این حمله مرا هم با خود همراه می‌کنید؟ نه برای جنگیدن، برای با شما همراه بودن، برای جنگ یادگرفتن.»

نمی‌پذیرفتید، بهانه می‌آوردید و طفره می‌رفتید ولی اصرارهای من که بوی التماس می‌داد، عاقبت شما را متقاعد کرد.

مقدمت کار بسیار زودتر از آنچه من و شما تصور می‌کردیم، انجام شد. بچه‌ها بعد از شام پراکنده شدند، هرکدام به سویی رفتند. من هم می‌توانستم و می‌خواستم که چون دیگر بچه‌ها در گوشه‌ای خودم را گم کنم و با خدای خود به درد دل بنشینم اما همراهی با شما را دوست‌تر داشتم.

بی‌آنکه بدانید تعقیبتان کردم چون شما معلّم بودید و از آموختن هیچ چیز به شاگردانتان دریغ نداشتید، تنها و تنها برای تعلیم گرفتن، شیخ شما را در میان تاریکی تعقیب می‌کردم.

آن قدر مراقب پنهان‌کاری خودم بودم که نفهمیدم چقدر از سنگرها فاصله گرفته‌ایم. میانه دو تپه‌ای که در کنار هم برآمده بود، جای دنجی بود برای خلوت کردن با خدا. همین گمان مرا به سوی آن دو تلّ خاک کشانید. پیدا بود که پیش از این، سنگر دیده‌بانی یا انفرادی دشمن بوده است. زمزمۀ لطیف و سبک و ملایم شما گمان مرا تأیید کرد. می‌بایست هر چه زودتر مخفیگاهی پیدا کنم که از هر دیدرسی در امان بمانم. جز گودالی که از کنجکاوای گلوله توپ در خاک فراهم آمده بود، کجا می‌توانست مخفیگاه من باشد، در زمانی که ماه داشت سربلند از پشت ابرهای تیره بیرون می‌آمد؟ ولی عمق گودال آن قدر نبود که بتواند جثه آدمی را ایستاده یا نشسته در خود بگیرد. سجده بهترین حالتی بود که می‌توانست مرا با خاک همسطح و یکسان کند.

صدایی که می‌آمد، حزین‌ترین و عاشقانه‌ترین لحنی بود که در عمرم شنیده بودم. دعای کمیل می‌خواندید؛ از حفظ هم؛ پیدا بود که از حفظ می‌خوانید، آنجا که شما نشسته بودید، جای برافروختن روشنی نبود، مگر چقدر فاصله بود تا نیروهای دشمن؟! از لحتنان

درس یازدهم (آن شب عزیز)

پیدا بود که راز و نیاز و مناجات دارد به انتها می‌رسد. اول سر را از گودال در آوردم و اطراف را پاییدم، خبری نبود یا اگر بود به چشم نمی‌آمد. آرام از گودال درآمدم، دوباره اطراف را برانداز کردم و راه بازگشت را پیش گرفتم، از همان مسیر که آمده بودم. می‌بایست پیش از شما به سنگرها می‌رسیدم.

قدری از راه را که رفتم، ماندم، جهت را نمی‌توانستم پیدا کنم. فکر کردم اگر پیش‌تر بروم به حتم گم می‌شوم. بر تلّ خاکی نشستم. خیلی طول نکشید که آمدید. به حال خودتان نبودید؛ حتی اگر من صدایتان نمی‌کردم، متوجّه حضور من نمی‌شدید. نبودید، در این دنیا نبودید. اگر بودید از من می‌پرسیدید که آن وقت شب آنجا چه می‌کنم؟ و من هم پاسخی را که آماده کرده بودم، تحویل‌تان می‌دادم.

ولی نپرسیدید. با هم به سوی موضع، راه افتادیم. شما که یقیناً راه را بلد بودید. وقتی به موضع رسیدیم، بچه‌ها که گوشه و کنار پراکنده بودند، دور شما جمع شدند و شما را در میان گرفتند. چند نفری زمان حمله را از شما پرسیدند.

گفتید: «خیلی نباید مانده باشد.» گفتند: «فرصت خوابیدن هست؟»

خسته بودند. شب قبل نخوابیده بودند. باران بی‌امان باریده بود و سنگرها را آب برداشته بود.

گفتید: «فرصت چرتی شاید باشد اما سیر خواب نباید شد. خواب را مزمه کنید، بچشید ولی سیر نخوابید. ایستاده یا نشسته بخوابید؛ آن‌چنان که بی‌کمترین صدا برخیزید؛ نه امشب فقط که همیشه بر همه چی‌تان مسلط باشید. نگذارید که هیچ تمایل و خواسته‌ای بر شما مسلط شود. اگر چنین باشد، دشمن هم نمی‌تواند بر شما مسلط شود. حالا بروید و منتظر خبر باشید.»

اطرافتان که خلوت شد، به سمت سنگرتان راه افتادید و من هم با فاصله‌ای نه چندان دور سعی کردم که پا جای پای شما بگذارم، مثل برق و باد خودم را به سنگر برسانم و تفنگم را بردارم. آنچه مشکل بود، یافتن شما بود در این معرکه و تاریکی.

توپخانه شروع کرده بود و صدای مهیب آن، صدای کودکانه اما خشک کلاش را در خود هضم می‌کرد. مسلّم بود که در میان یا پشت نیروها شما را نمی‌شود پیدا کرد. به سمتی که بچه‌ها پیش می‌رفتند، بنا را بر دویدن گذاشتم. گم کرده داشتم. آمده بودم که جنگیدن یاد بگیرم و اگر شما را پیدا نمی‌کردم، ناکام می‌ماندم. از ردّ صدای شما می‌بایست پیدایتان می‌کردم. راه تنگ و باریک بود و پیشی گرفتن از بچه‌ها سخت مشکل.

معبّر تمام شد و وارد محوطه پیش روی خاک‌ریزهای دشمن شدیم اما هنوز از شما نشانی نبود. تیربارها، دوشکها، تک‌تیرها و رگبارها همه تلاششان این بود که بچه‌ها را از نزدیک شدن به خاک‌ریز باز دارند اما فاصله بچه‌های بی‌حفاظ لحظه به لحظه با خاک‌ریز کمتر می‌شد.

فصل پنجم : ادبیات انقلاب اسلامی

وقتی بچه‌هایی که می‌افتادند، خوابیده به سمت خاک‌ریز نشانه می‌رفتند و آخرین رمق‌هایشان را در آخرین فشنگ‌هایشان می‌ریختند و شلیک می‌کردند، جایز نبود که من همچنان بی‌حرکت بمانم و فقط دنبال شما بگردم. آن قسمت خاک‌ریز را که بیشتر آتش به پا می‌کرد، نشانه رفتم و یک خشاب فشنگم را درست در همان نقطه آتش، خالی کردم و با خاموش شدن آن آتش که تیربار به نظر می‌آمد، نیرو گرفتم و بچه‌ها هم که انگار از دست آن ذله شده بودند، تکبیر گفتند.

بعد از فرو نشستن صدای تکبیر بود که صدای شما را شنیدم. از سمت چپ با شور و حالی عجیب بچه‌ها را به اسم صدا می‌کردید و هر کدام را به کاری فرمان می‌دادید. یک لحظه که چشمتان به من افتاد، گفتید: «تو چرا واستادی؟ برو جلو دیگه. تو که ماشاءالله خوب بلدی آتیش خاموش کنی، برو جلو دیگه؛ برو! دو تا تکبیر دیگه بگی کار تمومه.» از طرفی ذوق کردم، بال درآوردم، عشق کردم از اینکه فهمیده‌اید که انهدام آن تیربار کار من بوده است و از طرفی دلم نمی‌خواست که حضور مرا بفهمید و مرا از خودتان دور کنید.

خودم را آهسته به پشت سرتان کشاندم تا بلکه از یادتان بروم و بتوانم همچنان با شما باشم.

یک لحظه فکر کردم که اگر قرار بود شما فقط کار یک نفر را انجام بدهید، سرنوشت حمله چه می‌شد؟ چه معلّم عجیبی!

درست در همان لحظه، شما «یامهدی» غریبانه‌ای گفتید و تفنگ از دستتان افتاد و من نفهمیدم چرا. ولی بی‌اختیار پیش دویدم تا تفنگ را بردارم و به دستتان بدهم؛ مثل گاهی که در کلاس، قلمی، کاغذی از دستتان می‌افتاد و ما بی‌اختیار، خم می‌شدیم تا آن را به شما بدهیم.

ایستاده بودید ولی تفنگ را نگرفتید. به دستتان نگاه کردم، دیدم که از مچتان خون می‌ریزد، تفنگ را با دست چپ از من گرفتید و همه را گفتید که بروند، من را هم گفتید و باز برگشتید به حال اولتان، انگار نه انگار که یک دست از دست داده‌اید.

یک تیر هم به زانوی من خورد که مرا در هم پیچاند اما همان یک لحظه پیش، از شما یاد گرفته بودم که با تیر بر زمین نیفتم. شما دوباره «یا مهدی» گفتید اما این بار جگرخراشتر. نتوانستید ایستاده بمانید، به خود پیچیدید و تا من بگریمتان، به زمین افتاده بودید. سرتان را توانستم در دست بگیرم؛ دیگران هم آمدند، تیر انگار خورده بود به جناق سینه‌تان به زیر قلبتان.

از اینکه بچه‌ها دورتان جمع شدند، عصبانی شدید، با آخرین رمق‌هایتان داد زدید و به همه دستور دادید که بروند، وقتی که تعلل کردند، موظف‌شان کردید. گفتید که دستور می‌دهید؛ به یک نفر هم گفتید که به برادر محسن خبر بدهد که ادامه حمله را در دست

درس یازدهم (آن شب عزیز)

بگیرد.

دوباره به من تشر زدید که بروم، سرتان را روی زمین بگذارم و بروم. من می‌خواستم دستورتان را اطاعت کنم اما نتوانستم، باور کنید که نتوانستم.

شما شهادتین گفتید و یک بار دیگر امام زمان را صدا زدید و خاموش شدید. آخرین کلامتان یا مهدی بود.

افتخارم این است که خودم با پای لنگ شما را به خط رساندم و بیهوش شدم و حالا دل خوشی‌ام به این است که هر روز صبح با این یک پا و دوعصا به اینجا بیایم. گرد قاب عکستان را پاک کنم. سنگتان را بشویم، گلدانتان را آب بدهم و خاطراتم را با شما مرور بکنم. هر روز چیزهای بیشتری از آن شب عزیز یادم می‌آید. به همین زنده‌ام آقا!

سائناماریا (مجموعه آثار)، سیدمهدی شجاعی



فصل پنجم : ادبیات انقلاب اسلامی

کارگاه متن پژوهی

◀ قلمرو زبانی

- ۱- با توجه به متن درس، معنای واژه‌های زیر را بنویسید.
- مَعْبَر (.....)
 - ذلّه شدن (.....)
- ۲- شش واژه مهمّ املائی از متن درس انتخاب کنید و به کمک آنها ترکیب‌های وصفی یا اضافی بسازید.
- ۳- در بند پنجم، زمان فعل‌ها را مشخص کنید.
- ۴- برای کاربرد هریک از ضمایر زیر، جمله‌ای مناسب از متن درس بیابید؛ سپس مرجع ضمیرها را مشخص کنید.
- ضمیر پیوسته (متصل) :
 - ضمیر گسسته (متصل) :

◀ قلمرو ادبی

- ۱- با توجه به متن درس:
- الف) دو «کنایه» بیابید و مفهوم هریک را بنویسید.
- ب) یک نمونه «حس آمیزی» مشخص کنید.
- ۲- فضا سازی، در کدام قسمت از متن درس، نقش مؤثری در پیشبرد داستان داشته است؟

◀ قلمرو فکری

- ۱- سروده‌های زیر را از نظر محتوا بررسی کنید و دربارهٔ ارتباط هریک از آنها با متن درس به اختصار توضیح دهید.

الف) کس چون تو طریق پاک بازی نگرفت زین پیش دلورا، کسی چون تو شگفت	با زخم نشان سرفرازی نگرفت هیثیت مرگ را به بازی نگرفت!
ب) برای وصف میدان‌های پرمین نه در شیراز و نه در شهر گنجه	برای وصف فال و زلف پین پین «نظامی» می‌شوم در «قصر شیرین»

علی سهامی

- ۲- سرودهٔ زیر با کدام قسمت از متن درس مناسبت دارد؟

هر سال چو نوبهار فرم تا باز کند به روی عالم	بیدار شود ز فوَابِ نوشین دیباچهٔ فاطرات شیرین
از لاله دهر به سبزه زیور ای دوست، مرا به فاطر آورا	

محمدتقی بهار



درس یازدهم (آن شب عزیز)



شعرخوانی: شکوه چشمان تو

۱. آه این سر بریده ماه است در پگاه؟ یا نه! سر بریده فورشیدِ شامگاه؟
۲. فورشید، بی‌مفاظ نشسته به روی فاک؟ یا ماه بی‌ملاحظه افتاده بین راه؟
۳. ماه آمده به دیدن فورشید، صبح زود فورشید رفته است سر شب سراغ ماه
۴. هُسن شهادت از همه هُسنی خراتر است ای هُسن شهید من، ای هُسن بی‌گناه
۵. ترسم تو را ببیند و شرمندگی کِشدر یوسف، بگو که هیچ نیاید برون ز چاه
۶. شاهد، نیاز نیست که در مفسر آورند در دادگاه عشق، رگ گردنت گواه
۷. دارد اسارت تو به زینب اشارتی از اشتیاقِ کیست که پشمت کشیده راه؟
۸. از دور دست می‌رسد آیا کرام پیک؟ ای مسلم شرف، به کہا می‌کنی نگاه؟
۹. ببریز زندگی است نفس‌های آفرت آورده مرگ، گرم به آغوش تو پناه
۱۰. یک کربلا شکوه به پشمت نرفته است ای روضه مجسم گودال قتلگاه

مرتضی امیری اسفندقه



فصل پنجم : ادبیات انقلاب اسلامی



معنی شعر شکوه چشمان تو

- ۱- این سر بریده‌ی ماه است که آن را در سرخی طلوع قطع کرده‌اند؟ یا نه! این سر بریده‌ی خورشید است که در سرخی شفق بریده‌اند.
- ۲- آیا این خورشید است که بدون حفاظ روی خاک نشسته است؟ یا ماه بدون مراقبت بین راه افتاده است؟
- ۳- گویا که ماه، صبح زود به دیدن رزمنده‌ی شهید آمده است و یا خورشید، شب آمده تا با شهید ملاقات کند.
- ۴- ای محسن شهید! ای شهید زیبای بی‌گناه! زیبایی شهادت از هر زیبایی بالاتر و برتر است.
- ۵- ای شهید! تو از حضرت یوسف (ع) هم زیباتری و من می‌ترسم که او با دیدن تو اندوهگین و شرمند شود.
- ۶- برای گواهی شهادت تو، به هیچ شاهده‌ی نیاز نیست؛ زیرا رگ گردنت به شهادت تو گواهی می‌دهد.
- ۷- اسارت تو مانند اسارت حضرت زینب (ع) است. به شوق دیدن چه کسی چشم به راه و منتظر هستی؟
- ۸- ای شهید! در انتظار چه کسی هستی که از دوردست می‌آید. ای شهیدی که مانند مسلم بن عقیل هستی، به کجا نگاه می‌کنی؟ و در انتظار چه کسی هستی؟
- ۹- ای شهید! تو در لحظه‌ی آخر شاد و سرزنده و امیدوار بودی. نه تنها از مرگ نترسیدی بلکه گویی مرگ به تو پناه آورده است. (در کمال آرامش با مرگ روبرو شدی)
- ۱۰- ای شهید! در چشمان تو شکوه و عظمت کربلا دیده می‌شود. شهادت تو گودال قتلگاه امام حسین (ع) را در ذهن‌ها مجسم می‌کند.



درس یازدهم (آن شب عزیز)



سوالات امتحان نهایی درس یازدهم

◀ قلمرو زبانی: معنی واژه، املا و دستور

معنی واژه:

- ۱- معبر تمام شد و وارد محوطه پیش روی دشمن شدیم. محل عبور، گذرگاه (خ ۹۸)
- ۲- من بیش از همه مصر بودم در شنیدن حرف های شما. پافشاری کننده (ری ۱۴۰۰)
- ۳- دستتان را بر چشم‌های درشتتان حمایل کرده بودید. نگه دارنده، محافظ (ش ۱۴۰۱)

املا:

- ۱- در عبارت زیر یک نادرستی املایی دیده می‌شود. آن را بیابید و درست بنویسید.
نمی‌پذیرفتید و طفره می‌رفتید ولی اسرارهای من بود که بوی التماس می‌داد و عاقبت شما را متقاعد کرد. : اصرار (خ ۹۸)
صدای مهیب آن، صدای کودکانه اما خشک کلاش را درخود حزم می‌کرد : هضم (ش ۱۴۰۱)
- ۲- در عبارت زیر، املاي درست واژه را از داخل کمانک انتخاب کنید.
 - صدایی که می‌آمد (هزین‌ترین / حزین‌ترین) و عاشقانه‌ترین صدایی بود که می‌آمد. (ش ۹۸)
 - می‌دانید که من بیش از همه (مصر/ مصر) بودم در شنیدن حرف‌های شما (خ ۹۹ انسانی، ش ۹۹)
 - تنها برای تعلیم (شبح / شبه) شما را در میان تاریکی تعقیب می‌کردم (ش ۱۴۰۱)
- ۳- در همه گزینه‌ها به جز گزینه.... نادرستی املایی دیده می‌شود. گزینه الف (خ ۹۹ تهری و ریاضی)
الف) بچه‌ها هم انگار از دست آن ذله شده بودند و تکبیر می‌گفتند.
ب) تنها و تنها برای تعلیم گرفتن، شبه شما را در میان تاریکی تعقیب کردم. شبح
پ) عمق گودال آن قدر نبود که بتواند جسه آدمی را در خود بگیرد. جثه
ت) به سمت خاکریز می‌رفتند و آخرین رمغ‌هایشان را در آخرین فشنگ‌هایشان می‌ریختند. رمق
۴- فاصلهٔ بچه‌های بی‌حفاص لحظه به لحظه با خاکریز کمتر می‌شد. حفاظ (خ ۱۴۰۰)

دستور:

- ۱- در عبارت زیر، زمان فعل مشخص شده را دقیقاً تعیین کنید. (خ ۹۸)
«صدای بلدرچین یک دم قطع نمی‌شود. جوجه کبک‌ها، خط و خال انداخته‌اند.»
مضارع اخباری ماضی نقلی
- ۲- با توجه به نوشته زیر، درستی یا نادرستی موارد داده شده را تعیین کنید. (خ ۹۹ تهری و ریاضی)
الف) زمان هر دو فعل «فهمیده‌اید» و «بوده است»، ماضی نقلی است. درست نادرست
ب) در گروه اسمی «انهدام آن تیربار»، واژه «تیربار» هسته گروه اسمی است. درست نادرست



فصل پنجم : ادبیات انقلاب اسلامی

- ۳- در نوشته " فکر کردم اگر پیش تر بروم به حتم گم می شوم. بر تلّ خاکی نشستیم. حتی اگر من صدایتان نمی کردم، متوجه حضور من نمی شدید" (خ ۱۴۰۰)
- الف) زمان کدام فعل "مضارع التزامی" است؟ بروم
- ب) در واژه "صدایتان" نقش دستوری ضمیر پیوسته "تان" چیست؟ مفعول
- ۴- با توجه به عبارت " از رد صدای شما می بایست پیدایتان می کردم" (ری ۱۴۰۰)
- الف) نقش دستوری ضمیر پیوسته ی "تان" متمم است یا مفعول؟ مفعول
- ب) مرجع ضمیر "تان" ، " شما " است یا " صدا " ؟ شما
- ۵- با توجه به نوشته " همراهی با شما را دوست تر داشتم. بی آنکه بدانید تعقیبتان کردم و نفهمیدم چقدر از سنگرها فاصله گرفته ایم" (خ ۱۴۰۰)
- الف) زمان کدام فعل " ماضی نقلی " است؟ گرفته ایم
- ب) در واژه " تعقیبتان " مرجع ضمیر پیوسته "تان" چیست؟ شما
- ۶- در عبارت «عشقم به این بود که حرفتان را بشنوم. الان هم دوستتان دارم؛ بیشتر از همیشه.»: (ری ۱۴۰۰)
- الف) جملهٔ پیرو یا وابسته را مشخص کنید. حرفتان را بشنوم
- ب) نقش ضمیر متصل (پیوسته) را در جملهٔ سوم بنویسید. شما را (مفعول)

◀ قلمرو ادبی (آرایه های ادبی)

- ۱- با توجه به نوشته زیر، به پرسش ها پاسخ دهید. (خ ۹۹ انسانی)
- «زمزمه لطیف و ملایم شما گمان مرا تأیید کرد. کجا می توانست مخفیگاه من باشد، در زمانی که ماه داشت سربلند از پشت ابرهای تیره بیرون می آمد؟»
- الف) کدام واژه دارای آرایه «تشخیص» است؟ ماه
- ب) در کدام قسمت، آرایه «حس آمیزی» دیده می شود؟ زمزمه لطیف و ملایم
- ۲- حس آمیزی به کار رفته در عبارت زیر را توضیح دهید. (ری ۹۹)
- «مثل کلاس گرم و پرشور حرف می زدید و مثل کلاس طنز و شوخی از کلامتان نمی افتاد.»
- نویسنده دو حس شنوایی و لامسه را در جمله «گرم حرف می زدید» آمیخته است.
- ۳- با توجه به رباعی زیر، به پرسش های داده شده، پاسخ دهید. (ری ۱۴۰۰)
- «کس چون تو طریق پاک بازی نگرفت / با زخم، نشان سرفرازی نگرفت
«زین پیش دلورا، کسی چون تو سگفت / حیثیت مرگ را به بازی نگرفت»
- الف) واژهٔ «زخم» با کدام واژه ارتباطی مبتنی بر تشبیه دارد؟ نشان
- ب) آرایه های ادبی «تشخیص» و «کنایه» را در مصراع پایانی مشخص کنید. حیثیت مرگ / به بازی نگرفت

درس یازدهم (آن شب عزیز)

◀ **قلمرو فکری:** معنی و مفهوم نظم و نثر، درک مطلب و تناسب معنایی

۱- با توجه به رباعی زیر، منظور از «طریق پاکبازی» چیست؟ (خ ۹۸)

کس پون تو طریق پاکبازی نگرخت / با زغم نشان سرفرازی نگرخت
زین پیش دلورا، کسی پون تو شگفت / هیثیت مرگ را به بازی نگرخت!
عشق حقیقی، شهادت در راه حق، از جان گذشتگی

۲- با توجه به رباعی زیر، به پرسش‌ها پاسخ دهید. (ش ۹۹ و ش ۱۴۰۰)

«کس پون تو طریق پاکبازی نگرخت / با زغم نشان سرفرازی نگرخت
زین پیش دلورا، کسی پون تو شگفت / هیثیت مرگ را به بازی نگرخت!»
الف) مخاطب شاعر در این دو بیت کیست؟ جانبازان یا شهدای جنگ

ب) مقصود از به بازی گرفتن حیثیت مرگ چیست؟ بی‌اعتبار کردن مرگ

۳- معبر تمام شد و وارد محوطه پیش روی خاکریزهای دشمن شدیم: گذرگاه تمام شد و وارد میدان پیش روی سنگرهای دشمن شدیم. (ش ۹۸)

۴- در شعر زیر، شاعر دلیل بیدار شدن هر ساله نوبهار را چه می‌داند؟ (خ ۹۹ تفسیری و ریاضی)

هر سال پو نوبهار فرم / بیدار شور ز فواب نوشین
تا باز کند به روی عالم / دیبایه فاطرات شیرین
از لاله دهر به سبزه زیور / ای دوست مرا به فاطر آور

برای یادآوری خاطرات شیرین مردم جهان

۵- طفره می رفتید ولی اصرارهای من عاقبت شما را متقاعد کرد (خ ۱۴۰۰) خودداری می کردید اما اصرارهای من شما را مجاب و راضی کرد

۶- توپخانه شروع کرده بود و صدای مهیب آن، صدای کودکانه اما خشک کلاش را در خود هضم می کرد (خ ۱۴۰۱)
آتش توپخانه آغاز شده بود و صدای ترسناک آن، صدای ضعیف اسلحه کلاش را محو می کرد

۷- «سعی کردم پا جای پای شما بگذارم، مثل برق و باد خودم را به سنگر برسانم» (ش ۱۴۰۱)
سعی کردم دقیقاً از شما پیروی کنم با سرعت خودم را به سنگر برسانم



فصل پنجم : ادبیات انقلاب اسلامی

◀ لغت (آن شب عزیز)

۲۴۸. بی‌حفاظ: بدون حصار و نرده؛ آنچه اطراف آن را حصار نگرفته باشد.
۲۴۹. تشر: سخنی که همراه با خشم، خشونت و اعتراض است و معمولاً به قصد ترساندن و تهدید کردن کسی گفته می‌شود.
۲۵۰. پگاه: صبح زود، هنگام سحر
۲۵۱. تعلل: عذر و دلیل آوردن، به تعویق انداختن چیزی یا انجام کاری، درنگ، اهمال کردن
۲۵۲. جناغ: استخوان پهن و دراز در جلو قفسه سینه
۲۵۳. حزین: غم‌انگیز
۲۵۴. حمایل: نگه دارنده، محافظ؛
۲۵۵. حمایل کردن: محافظ قراردادن چیزی برای چیز دیگر
۲۵۶. حیثیت: آبرو؛ ارزش و اعتبار اجتماعی که باعث سربلندی و خوش‌نامی شخص می‌شود.
۲۵۷. خشاب: جعبه فلزی مخزن گلوله که به اسلحه وصل می‌شود و گلوله‌ها پی‌درپی از آن وارد لوله سلاح می‌شود.
۲۵۸. دنج: ویژگی جای خلوت و آرام و بدون رفت و آمد
۲۵۹. دیباجه: آغاز و مقدمه هر نوشته
۲۶۰. روضه: آنچه در مراسم سوگواری اهل بیت پیغمبر(ص) و به ویژه در مراسم سوگواری امام حسین (ع) خوانده می‌شود؛ ذکر مصیبت و نوحه‌سرایی
۲۶۱. شامه: حس بویایی
۲۶۲. شَبَح: آنچه به صورت سیاهی به نظر می‌آید، سایه موهوم از کسی یا چیزی
۲۶۳. شرف: بزرگواری، حرمت و اعتباری که از رعایت کردن ارزش‌های اخلاقی به وجود می‌آید.
۲۶۴. طفره رفتن: خودداری کردن از انجام کاری از روی قصد و با بهانه آوردن، به ویژه خودداری کردن از پاسخ صریح دادن به سؤالی یا کشاندن موضوع به موضوعات دیگر
۲۶۵. کلافه: بی‌تاب و ناراحت به علت قرارگرفتن در وضع آزاردهنده
۲۶۶. گردان: واحد نظامی که معمولاً شامل سه گروهان است.
۲۶۷. متقاعد: مُجاب شده، مجاب، قانع شده؛
۲۶۸. متقاعد کردن: مجاب کردن، وادار به قبول امری کردن
۲۶۹. مجسم: به صورت جسم درآمده، تجسم یافته
۲۷۰. محضر: دفترخانه، دادگاه
۲۷۱. مُسَلِم: پیرو دین اسلام
۲۷۲. مُصِر: اصرارکننده، پافشاری کننده
۲۷۳. مَعَبَر: محل عبور، گذرگاه



◀ املا

- عصبانی - بقیه - مُصِر - ثلث - حقوق - احتمال - تلّ خاکی - چغیه - کُلت - خصایل - فرق - موحدی - مسلط - مطمئن - جذب - پیغام - طنز - صلوات - آغوش - عرض - حمله - شامه قوی - غریب - طفره - اصرار - التماس - عاقبت - متقاعد - مقدمات - پراکنده - همراهی - تعقیب - دریغ - تعلیم - شَبَح - مراقب - فاصله - سنگر - تپه - دیده بانی - زمزمه - لطیف - سبک - تأیید - دیدرسی - توپ - فراهم - تیره - عمق - جتّه - سجده - همسطح - حزین - لحن - برافروختن - انتها - اطراف - برانداز - سنگر - تحویل - موضع - یقیناً - فرصت - چرت - سیرخواب - زمزمه - برخیزید - تمایل - تفنگ - معرکه - مهیب - هضم - مَعَبَر - محوطه - خاک ریز - تیربار - دوشکا - حفاظ - خوابیده - رمق - ذله - عجیب - ذوق - انهدام - غریبانه - جگرخراشتر - جناغ - رمق - تعلل - موظف - تشر - شهادتین - بیهوش - قاب - موثر - طریق - سرافراز - حیثیت - وصف - زلف - دیباجه - زیور - خاطر - شامگاه - بی ملاحظه - حُسن - شرمندگی - شاهد - محضر - اسارت - اشارت - اشتیاق - مسلم - لبریز - روضه - قتلگاه

درس دوازدهم (گذر سیاوش از آتش)

درس دوازدهم: گذر سیاوش از آتش

سیاوش ، فرزند کاووس، شاه خیره‌سر کیانی است که پس از تولد ، رستم او را به زابل برده، رسم پهلوانی، فرهیختگی و رزم و بزم به او می‌آموزد. در بازگشت، سودابه، همسر کاووس شاه به سیاوش دل می‌بندد اما او که آرم و حیا و پاکدامنی و عفاف آموخته است، تن به گناه نمی‌سپارد و به همین دلیل از جانب سودابه متهم می‌شود

....

۱. چنین گفت موبد به شاه جهان که درد سپهر نماند نهان

۲. پو خواهی که پیدا کنی گفت‌وگوی بیاید زدن سنگ را بر سبوی

۳. که هر پند فرزند هست ارجمند دل شاه از اندیشه یابد گزند

۴. وزین دفتر شاه هاموران پراندیشه گشتی به دیگر کران

۵. ز هر در سفن چون بدین گونه گشت بر آتش یکی را ببايد گزشت

۶. چنین است سوگند پرخ بلند که بر بی‌گناهان نیاید گزند

فصل ششم : ادبیات حماسی

۷. جهاندار، سودابه را پیش فواند همی با سیاوش به گفتن نشانند

۸. سرانجام گفت ایمن از هر دوان نه گردد مرا دل، نه روشن روان

۹. مگر کتتش تیز پیدا کند گنه کرده را زود رسوا کند

۱۰. چنین پاسخ آورد سودابه پیش که من راست گویم به گفتار فویش ...

۱۱. به پور جوان گفت شاه زمین که رایت چه بیند کنون اندرین؟

۱۲. سیاوش چنین گفت کای شهریار که دوزخ مرا زین سفن گشت فوار

۱۳. اگر کوه آتش بود بسپر ازین تنگ فوار است اگر بگذرم

۱۴. پُراندیشه شد جان کاووس کی ز فرزند و سودابه نیکپی



درس دوازدهم (گذر سیاوش از آتش)

۱۵. کزین دو یکی گر شود نابه‌کار از آن پس که فواند مرا شهریار؟

۱۶. همان به کزین زشت کردار، دل بشویم کنم پاره دل گسل

۱۷. به دستور فرمود تا ساروان هیون آرد از دشت، صد کاروان

۱۸. نهادند بر دشت هیزم دو کوه بهانی نظاره شده هم گروه

۱۹. بدان گاه سوگند^۱ پرمایه شاه چنین بود آیین و این بود راه

۲۰. وز آن پس به موبد بفرمود شاه که بر چوب ریزند نفت سیاه

۲۱. پیامر دوسر مرد آتش‌فروز دمیدند گفتم شب آمد به روز

۲۲. نفس‌تین دمیدن سیه شد ز دور زبانه برآمد پس از دور، زود



فصل ششم : ادبیات حماسی

۲۳. سراسر همه دشت بریان شدند بر آن چو فندانش گریان شدند

۲۴. سیاوش پیامد به پیش پدر یکی فود زرین نهاده به سر

۲۵. هشیوار و با جامه‌های سپید لبی پر ز فنده، دلی پر امید

۲۶. یکی تازی‌ای برنشسته سیاه همی فاک نعلش برآمد به ماه

۲۷. پراگنده کافور بر فویشتن پنان چون بود رسم و ساز کفن

۲۸. بدان گه که شد پیش کاووس باز فرود آمد از باره، بردش نماز

۲۹. رخ شاه کاووس پر شرم دید سفن گفتنش با پسر نرم دید

۳۰. سیاوش بدو گفت انده مدار کزین سان بود گردش روزگار

درس دوازدهم (گذر سیاوش از آتش)

۳۱. سر پر ز شرم و بویی مراست اگر بی‌گناهیم رهایی مراست

Blank space for writing the answer to question 31.

۳۲. و در ایدون که زین کار هستم گناه چون آفرینم ندارد نگاه

Blank space for writing the answer to question 32.

۳۳. به نیروی یزدان نیکی دهش کزین کوه آتش نیابم تپش

Blank space for writing the answer to question 33.

۳۴. سیاوش سیه را به تندی بتافت نشد تنگ دل، جنگ آتش بسافت

Blank space for writing the answer to question 34.

۳۵. ز هر سو زبانه همی برکشید کسی فود و اسپ سیاوش نرید

Blank space for writing the answer to question 35.

۳۶. یکی دشت با دیدگان پر ز فون که تا او کی آید ز آتش برون

Blank space for writing the answer to question 36.

۳۷. هو او را بدیدند بر فاست غو که آمد ز آتش برون شاه نو

Blank space for writing the answer to question 37.



فصل ششم : ادبیات حماسی

۳۸. چنان آمد اسپ و قبا‌ی سوار که گفتی سمن داشت اندر کنار

Blank dashed box for writing the answer to question 38.

۳۹. چو بفشایش پاک یزدان بود دۄ آتش و آب یکسان بود

Blank dashed box for writing the answer to question 39.

۴۰. چو از کوه آتش به هامون گذشت فروشیرن آمد ز شهر و ز دشت

Blank dashed box for writing the answer to question 40.

۴۱. همی داد مژده یکی را دگر که بفشود بر بی‌گنه دادر

Blank dashed box for writing the answer to question 41.

۴۲. همی کند سودابه از فشم موی همی ریفت آب و همی فسفت روی

Blank dashed box for writing the answer to question 42.

۴۳. چو پیش یدر شر سیاووش، یاک نه دود و نه آتش نه گرد و نه خاک

Blank dashed box for writing the answer to question 43.

۴۴. فرود آمد از اسپ کاووس شاه پیاره سپهبد پیاره سپاه

Blank dashed box for writing the answer to question 44.

۴۵. سیاوش را تنگ در بر گرفت ز کردار بد پوزش اندر گرفت

Blank dashed box for writing the answer to question 45.

شاهنامه ، فردوسی



درس دوازدهم (گذر سیاوش از آتش)

معنی شعر گذر سیاوش از آتش

- ۱- روحانی زرتشتی به کیکاوس چنین گفت که این مشکل (موضوع سیاوش و سودابه) پنهان نخواهد ماند.
- ۲- اگر می‌خواهی حقیقت مشخص شود، باید به آزمایش آنها پردازی.
- ۳- هر چند فرزند (سیاوش) عزیز است اما بدگمان بودن نسبت به او، دل شما را آزرده می‌کند.
- ۴- از طرف دیگر شاه نسبت به سودابه هم نگرانی خاطر داشت.
- ۵- اکنون که سخن‌های مختلف در این مورد گفته شد، باید یکی از این دو (سیاوش یا سودابه) از آتش بگذرد.
- ۶- راه و رسم روزگار چنین است که هرگز به بی‌گناهان آسیبی نمی‌رسد.
- ۷- کیکاوس سودابه را نزد خود فراخواند و او را با سیاوش رو به رو کرد.
- ۸- سرانجام کیکاوس گفت: دل و جانم از دست شما دو نفر آرامش نمی‌یابد. (به هر دوی شما مشکوک هستم)
- ۹- مگر (و یا: امیدواریم) آتش سوزنده، گناهکار را مشخص کند و فوراً او را رسوا نماید.
- ۱۰- سودابه این گونه پاسخ داد که من در سخنان خود راستگو هستم.
- ۱۱- کیکاوس به سیاوش گفت: عقیده و نظر تو در این مورد چیست؟
- ۱۲- سیاوش این گونه پاسخ داد که ای پادشاه، در مقابل این تهمت، آتش جهنم برای من ناچیز و کوچک است.
- ۱۳- سیاوش گفت: برای اثبات بی‌گناهی‌ام اگر قرار باشد از میان کوهی از آتش بگذرم، برای من آسان است.
- ۱۴- کیکاوس به خاطر فرزند و همسر نیک نژاد خود مضطرب و نگران شد.
- ۱۵- کیکاوس با خود گفت اگر یکی از این دو نفر (زن و فرزندم) بدکار و گنهکار باشند، بعد از این کسی مرا به پادشاهی قبول ندارد.
- ۱۶- بهتر است شک و بدگمانی خود را نسبت به این کار زشت برطرف کنم و چاره اساسی بیندیشم.
- ۱۷- کیکاوس به وزیر فرمان داد که شتربان، صد کاروان هیزم از دشت بیاورد.
- ۱۸- هیزم‌ها را مانند دو کوه بزرگ در آن دشت بر روی هم انباشته کردند و مردم برای تماشا کردن آمده بودند.
- ۱۹- در آن زمان (زمان کیکاوس) راه و رسم شاهان در تشخیص خطاکار از درستکار این گونه بود.
- ۲۰- پس از آن شاه به روحانی دربار دستور داد که نفت سیاه بر روی چوب‌ها بریزند.
- ۲۱- دویست مرد آمدند و هیزم‌ها را آتش زدند و در آنها دمیدند. از دود آن آتش، انگار روز به شب تاریک تبدیل شد.
- ۲۲- با اولین دمیدن در هیزم‌ها، همه جا از دود، سیاه شد و به سرعت، آتش شعله کشید.
- ۲۳- همه مردم متأثر و غمگین شدند و بر چهره خندان سیاوش گریستند.
- ۲۴- سیاوش در حالی که کلاه خود طلایی بر سر نهاده بود، نزد پدر آمد.
- ۲۵- سیاوش با آرامش و هوشیاری در حالی که لباس‌های سفید بر تن کرده، خندان و امیدوار بود.
- ۲۶- سیاوش در حالی که سوار بر اسب سیاه عربی شده بود، آنچنان تاخت که گرد و غبار نعل اسبش به آسمان رسید.

فصل ششم : ادبیات حماسی

- ۲۷- مانند کسانی که کفن می‌پوشند، لباس سفید پوشیده و به خود کافور زده بود.
- ۲۸- وقتی سیاوش به نزد کیکاوس بازگشت از اسب فرود آمد و در برابر پدر تعظیم کرد.
- ۲۹- سیاوش، پدرش را شرمنده و خجالت زده دید و نیز دید که پدرش با او نرم و آهسته سخن می‌گوید.
- ۳۰- سیاوش به پدر گفت: غمگین نباش چون کار روزگار همیشه این چنین بوده است.
- ۳۱- من شرمسارم و اندیشه‌های ارزشمندی دارم. اگر واقعاً بی‌گناه باشم، (که هستم) نجات خواهم یافت.
- ۳۲- اگر من گناهکار باشم خداوند جهان آفرین مرا زنده نخواهد گذاشت. (خواهد سوزاند)
- ۳۳- به کمک پروردگار بخشنده نیکی، از این کوه آتش به سلامت رد می‌شوم و هیچ اضطرابی نخواهم داشت.
- ۳۴- سیاوش بدون ناراحتی و اندوه اسبش را تاخت و به جنگ (مقابله) با آتش رفت.
- ۳۵- آتش از همه طرف زبانه می‌کشید و کسی نمی‌توانست سیاوش و اسبش را ببیند.
- ۳۶- مردم دشت با چشمانی گریان منتظر بودند ببینند که سیاوش چه زمانی از آتش بیرون می‌آید.
- ۳۷- مردم وقتی سیاوش را دیدند که به سلامت از میان آتش بیرون آمد فریاد کشیدند. (شور و غوغایی به پا شد)
- ۳۸- سیاوش در حالی که لباس‌ها بر تنش سالم بود، با اسبش از آتش بیرون آمد گویی به جای آتش درون گل‌ها رفته است.
- ۳۹- وقتی لطف و بخشش خداوند در کار باشد، آتش مانند آب، سرد و بی‌اثر می‌شود. (آب و آتش فرق نخواهند داشت)
- ۴۰- هنگامی که سیاوش از آتش گذشت، همه‌ی مردم حاضر در دشت و شهر، فریاد شادی سر دادند.
- ۴۱- مردم به همدیگر مژده می‌دادند که خداوند عادل، سیاوش بی‌گناه را مورد لطف و بخشش قرار داد.
- ۴۲- سودابه از روی خشم موهایش را می‌کند و در حالی که گریه می‌کرد، صورتش را چنگ می‌انداخت.
- ۴۳- سیاوش در حالی که اثری از دود، آتش و گرد و غبار بر روی تنش مشاهده نمی‌شد، پاک و بی‌گناه به نزد پدر رفت.
- ۴۴- شاه کاووس و تمامی لشکریان به احترام سیاوش از اسب‌های خود پیاده شدند.
- ۴۵- کیکاوس سیاوش را محکم در آغوش گرفت و از رفتار بد خود معذرت خواهی کرد

درس دوازدهم (گذر سیاوش از آتش)

کارگاه متن پژوهی 

◀ قلمرو زبانی

۱- همانطور که می‌دانیم به دو روش زیر، می‌توان به معنای هر واژه پی برد:

- قرار دادن واژه در جمله

- توجه به روابط معنایی واژگان

■ اکنون بنویسید با کدام یک از روش‌ها می‌توان به معنای واژه « اندیشه » در بیت‌های زیر پی برد؟

الف) چو شب تیره گردد شبی‌فون کنیم / ز دل ترس و اندیشه بیرون کنیم / فردوسی

ب) غلام عشق شو کاندیشه این است / همه صاحب‌دلان را پیشه این است / نظامی

پ) پو بشنید فسرو از آن شاد گشت / روانش ز اندیشه آزاد گشت / فردوسی

۲- بیت زیر را از شیوه بلاغی به شیوه عادی برگردانید:

سرانجام گفت ایمن از هر دوان / نه گردد مرا دل ، نه روشن روان

۳- به جمله‌های زیر توجه کنید:

■ او در مراغه رصدخانه‌ای بزرگ ساخت.

■ آن نامدار ، لشکری عظیم ساخت.

■ استاد موسیقی، آهنگ زیبایی ساخت.

■ او با نام‌لایمات زندگی ساخت.

فعل «ساخت» در هر یک از جمله‌های بالا کاربرد خاصی دارد که با دیگری کاملاً متفاوت است؛ پس واژه «ساخت» در هر

یک از کاربردهایش ، فعل دیگری است.

■ فعل‌های «گذشت» و «گرفت» در کاربردهای مختلف تغییر معنا می‌دهند . برای هر یک از معانی آنها جمله‌ای بنویسید.

فصل ششم : ادبیات حماسی

◀ قلمرو ادبی

۱- کنایه را در بیت های زیر مشخص کنید و مفهوم هر یک را بنویسید:

الف) پو فواهی که پیدا کنی گفت و گوی بیاید زدن سنگ را بر سبوی

ب) سیاوش سیه را به تندی بتافت نشد تنگ دل ، جنگ آتش بسافت

۲- دو نمونه «مجاز» در متن درس بیابید و مفهوم آنها را بررسی کنید.

۳- برای هر یک از زمینه های حماسه ، بیت متناسب از متن درس بیابید.

■ قهرمانی :

■ خرق عادت :

■ ملی :

◀ قلمرو فکری

۱- معنی و مفهوم بیت زیر را به نثر روان بنویسید.

پو او را بریدند بر فاست غو که آمد ز آتش برون شاه

۲- «گذر سیاوش از آتش» را با مضمون بیت زیر مقایسه کنید.

آتش ابراهیم را نبود زیان هر که نمرودی است گو می ترس از آن مولوی

۳- نخست برای هر نمونه، بیتی مرتبط از متن درس بیابید؛ سپس مفهوم مشترک ابیات هر ستون را بنویسید.

مفهوم مشترک	بیت متن درس	نمونه
		ضربت گردون دون آزادگان را خسته کرد کو دل آزاده ای کز تیغ او مجروح نیست (سنایی)
		گریز از کفش در دهان نهنگ که مردن به از زندگانی به ننگ (سعدی)

درس دوازدهم (گذر سیاوش از آتش)



کنج حکمت: به جوانمردی کوش

یکی را از ملوک عجم حکایت کنند که دست تناول به مال رعیت دراز کرده بود و جور و اذیت آغاز کرده تا به جایی که خلق از مکاید فعلش به جهان برفتند و از گربت جورش راه غربت گرفتند.

چون رعیت کم شد، ارتفاع ولایت نقصان پذیرفت و خزانه تهی ماند و دشمنان زور آوردند.

هر که فریادرس روز مصیبت فواید گو در ایام سلامت به جوانمردی کوش

بنده ملقه به گوش از تنوازی برود لطف کن لطف که بیگانه شود ملقه به گوش

باری به مجلس او در، کتاب شاهنامه همی خواندند در زوال مملکت ضحاک و عهد فریدون؛

وزیر، ملک را پرسید: «هیچ توان دانستن که فریدون که گنج و ملک و حشم نداشت، چگونه

بر او مملکت مقرر شد؟» گفت: «آن چنان که شنیدی خلقی بر او به تعصب گرد آمدند و

تقویت کردند و پادشاهی یافت.» گفت: «ای ملک چون گرد آمدن خلق موجب پادشاهی

است، تو مر خلق را پریشان برای چه می کنی؟ مگر سر پادشاهی کردن نداری؟»

نکند مورپیشه سلطانی که نیاید ز گرگ پوپانی

پادشاهی که طرح ظلم افکنند پای دیوار ملک فویش بکنند



فصل ششم : ادبیات حماسی

مَلِک گفت: «موجب گرد آمدن سپاه و رعیت چه باشد؟» گفت: «پادشه را کَرَم باید تا برو گرد

آیند و رحمت تا در پناه دولتش ایمن نشینند و تو را این هر دو نیست.»

گلستان، سعری



درس دوازدهم (گذر سیاوش از آتش)



سوالات امتحان نهایی درس دوازدهم

◀ قلمرو زبانی: معنی واژه، املا و دستور

معنی واژه:

۱- کزین کوه آتش نیابم تپیش: اضطراب ناشی از حرارت و گرما، حرارت، گرمی (خ ۹۹)

۲- اگر کوه آتش بود بسپرم: طی می کنم (خ ۱۴۰)

املا:

۱- در عبارت زیر، املاي درست واژه را از داخل کمانک انتخاب کنید. (ش ۹۸، د ۹۸، خ ۹۹ و ش ۱۴۰)

▪ سیاوش چنین گفت که ای شهریار که دوزخ مرا زین سخن گشت (شار / فوار)

▪ باری به مجلس او در، کتاب شاهنامه همی خواندند در (زوال / ذوال) مملکت ضحاک و عهد فریدون (ری ۱۴۰)

دستور:

۱- در همه بیتها به جز گزینه شیوه بلاغی دیده می شود. (خ ۹۸)

الف) همی دار مژده یکی را دگر که بفشود بر بی گنه دارگر

ب) رخ شاه کاووس پر شرم دید سخن گفتنش با پسر نرم دید**

پ) که هر چند فرزند هست ارجمند دل شاه از اندیشه یابد گزند

ت) پنین است سوگند پرخ بلند که بر بی گناهان نیاید گزند

۲- نقش دستوری واژه‌ی مشخص شده را بنویسید. (ری ۹۸)

▪ سرانجام گفت ایمن از هر روان نگررد مرا دل، نه روشن روان مسند

۳- در بیت زیر، نقش دستوری ضمیر پیوسته «ش» را بنویسید. (خ ۹۹ تهری و ریاضی)

«پو بشنید فسرو از آن شاد گشت روانش ز اندیشه آزاد گشت» مضاف الیه

۴- فعل «ساخت» را در دو جمله، با معنای متفاوت به کار ببرید. (خ ۹۹ انسانی)

الف) او با ناملايمات زندگی ساخت (کنار آمد / سازش کرد).

ب) در کنار آن ورزشگاه، بیمارستان بزرگی ساختند (بنا کردند).

۵- فعل «ساخت»، در مصراع «نشد تنگ دل، جنگ آتش بساخت»، با همین واژه در

کدام گزینه کاربرد معنایی یکسانی دارد؟ (ش ۹۹)

الف) او در مراغه رصدخانه‌ای بزرگ ساخت.

ب) آن نامدار لشگری عظیم ساخت.

پ) استاد موسیقی، آهنگ زیبایی ساخت.

ت) او با ناملايمات زندگی ساخت.

فصل ششم : ادبیات حماسی

۶- در بیت زیر، کدام واژه با واژه «شاد» متضاد است؟ اندیشه (ش ۹۹)

«پو بشنید فسرو از آن شاد گشت روانش ز اندیشه آزاد گشت»

۷- با توجه به ابیات زیر، به پرسش‌ها پاسخ دهید. (ش ۹۹)

«سیاوش چنین گفت کای شه‌ریار که دوزخ مرا زین سفن گشت فوار

پر اندیشه شد جان کاووس کی ز فرزند و سودابه نیک‌پی

الف) کدام واژه در نقش منادا به کار رفته است؟ شه‌ریار (ب) کار کرد «را» در بیت اول چیست؟ حرف اضافه

پ) یک ترکیب اضافی در بیت دوم بیابید و بنویسید. جان کاووس کی

۸- با توجه به بیت زیر، به پرسش‌ها پاسخ دهید. (ری ۹۹)

«پنان آمر اسپ و قبابی سوار که گفتی سمن داشت اندر کنار»

الف) یک حرف ربط وابسته‌ساز بیابید؟ که

ب) ترکیب «قبا‌ی سوار» وصفی است یا اضافی؟ اضافی

پ) کدام نقش تبعی در این بیت به کار رفته است؟ معطوف

۹- با توجه به جمله زیر پاسخ دهید: (ش ۱۴۰۰)

" سیاوش ، فرزند کاووس ، شاه کیانی است که رستم به او رسم پهلوانی می آموزد "

الف) کدام گروه اسمی نقش دستوری " مفعول " دارد؟ رسم پهلوانی

ب) یک ترکیب اضافی و یک ترکیب وصفی بیابید و بنویسید. اضافی: فرزند کاووس / وصفی: شاه کیانی

ج) گروه اسمی " شاه کیانی " مسند است یا بدل؟ بدل

◀ قلمرو ادبی (آرایه‌های ادبی)

۱- کدام یک از ویژگی‌های حماسه در بیت‌های زیر دیده می‌شود؟ آن‌ها را از کمانک‌های مقابل انتخاب کنید.

(خ ۹۱)

الف) بران گاه سوگند پر مایه شاه پنین بود آیین و این بود راه (ملی - قهرمانی)

ب) یکی تازی ای برنشسته سیاه همی فاک نعلش بر آمر به ماه (خرق عادت - ملی)

پ) پنین است سوگند پرخ بلند که بر بی‌گناهان نیاید گزند (ملی - قهرمانی) (ش ۹۹)

۲- در بیت زیر، کدام واژه کاربرد مجازی دارد؟ مفهوم آن را بنویسید. (ری ۹۱)

«سراسر همه دشت بریان شدند بر آن پهر خندانش گریان شدند» دشت: مجاز از مردم حاضر در دشت

درس دوازدهم (گذر سیاوش از آتش)

- ۳- هر یک از بیت‌های زیر، دارای کدام زمینه حماسه است؟ (خ ۹۹ انسانی و خ ۱۴۰۰)
- الف) «سیاوش سیه را به تندی بتافت نشد تنگ دل، جنگ آتش سافت» قهرمانی و پهلوانی
- ب) «بران گاه سوگند پرمایه شاه چنین بود آیین و این بود راه» ملی
- ۴- قسمت مشخص شده دارای چه آرایه ای است؟ (خ ۱۴۰۰)
- "نهارند بر دشت هیزم دو کوه بهانی نظاره شد هم گروه" مجاز
- ۵- بیت زیر دارای چه زمینه ای است؟ (ش ۱۴۰۰ و دی ۱۴۰۰)
- "بران گاه سوگند پرمایه شاه چنین بود آیین و این بود راه" ملی
- ۶- همه ابیات به جز دارای زمینه "ملی" حماسه هستند. (خ ۱۴۰۱ و دی ۱۴۰۱)
- ۱) پراکنده کافور بر فویشتن پنان چون بود رسم و ساز کفن
- ۲) چنین است سوگند پرخ بلند که بر بی‌گناهان نیاید گزند
- ۳) رخ شاه کاووس پر شرم دید سخن گفتنش با پسر نرم دید
- ۴) بران گاه سوگند پرمایه شاه چنین بود آیین و این بود راه

◀ قلمرو فکری: معنی و مفهوم نظم و نثر، درک مطلب و تناسب معنایی

- ۱- پو فواهی که پیدا کنی گفت گوی بیاید زدن سنگ را بر سبوی؛ اگر می‌خواهی حقیقت را آشکار کنی، باید دست به آزمودن آنها بزنی. (دست به آزمایش بزنی). (خ ۹۸ و ش ۱۴۰۰ و دی ۱۴۰۰)
- ۲- چنین است سوگند پرخ بلند که بر بی‌گناهان نیاید گزند: آسمان (سرنوشت) سوگند خورده است که به بی‌گناهان آسیبی نمی‌رسد. (دی ۹۸)
- ۳- کز این دو یکی گر شود نابه کار از آن پس که فواند مرا شهریار؟: که اگر یکی از این دو نفر (سودابه یا سیاوش) گناهکار شناخته شود، پس از آن کسی من را پادشاه نمی‌شمارد. (خ ۹۹ تهری و ریاضی)
- ۴- ور ایرون که زین کار هستم گناه جهان‌آفرینم نرارد نگاه: اگر این چنین است که در این اتفاق من گناه‌کار هستم خداوند جهان‌آفرین، من را از آتش حفظ نمی‌کند. (ش ۹۹)
- ۵- سیاوش چنین گفت کای شهریار که دوزخ مرا زین سفن گشت فوار: سیاوش گفت ای پادشاه! تحمل دوزخ در برابر این تهمت برای من آسان‌تر است. (دی ۹۹ و دی ۱۴۰۱)



فصل ششم : ادبیات حماسی

- ۶- با توجه به بیت «پیامد دو صد مرد آتش فرورز میدهند گفتی شب آمد به روز»، کدام توضیح درست است؟
 الف) از شعله بزرگ آتش، شب مثل روز روشن شد. (ب) از بسیاری دود، روز مثل شب تاریک شد. (خ ۹۸ و دی ۱۴۰۰)
- ۷- در بیت «پراکنده کافور بر خویشتن / چنان چون بود رسم و ساز کفن»، منظور شاعر را از «مصراع اول» بنویسید. آماده شدن خود را معطر ساختن برای رویارویی با مرگ (ش ۹۸)
- ۸- با توجه به بیت زیر، به پرسش‌ها پاسخ دهید. (دی ۹۸)
 «یکی تازی‌ای برنشسته سیاه "همی خاک نعلش بر آمد به ماه»
 الف) منظور از تازی سیاه چیست؟ اسب سیاوش (ب) مفهوم مصراع دم را بنویسید. به سرعت تاختن و گرد و خاک زیاد
- ۵- با توجه به بیت زیر، رفتار سرنوشت با آزادگان چگونه است؟ (خ ۹۹ تهری و ریاضی)
 «ضربت گردون دون آزادگان را خسته کرد
 روزگار و فلک، همه انسان‌های آزاده را مورد آسیب و رنجش قرار می‌دهد.»
- ۶- با توجه به بیت «بهاندار، سودابه را پیش فوانر همی با سیاوش به گفتن نشانده»، (خ ۹۹ تهری و ریاضی)
 الف) منظور از «جهاندار» کیست؟ کیکاووس
 ب) معادل امروزی «با سیاوش به گفتن نشانده»، چیست؟ رو به رو کرد
- ۷- با توجه به بیت «پو بخشایش پاک یزدان بود» (۴ آب و آتش یکسان بود)، شاعر چه عاملی را سبب تأثیر یکسان آب و آتش می‌داند؟ لطف و بخشایش الهی (دی ۹۹ و خ ۱۴۰۰)
- ۸- بران‌گه که شد پیش کاووس باز فرود آمد از باره بردش نماز (ش ۱۴۰۰ و دی ۱۴۰۰)
 وقتی سیاوش پیش کاووس رفت از اسب پیاده شد و تعظیم کرد
- ۹- پو او را بریدند برفاست غو که آمد ز آتش برون شاه نو (خ ۱۴۰۰)
 وقتی مردم سیاوش را دیدند فریاد شادی سر دادند که شاهزاده از آتش به سلامتی بیرون آمد
- ۱۰- با توجه به بیت‌های زیر دلیل نگرانی کاووس درباره زن و فرزندش چیست؟ (خ ۱۴۰۰)
 " پر انریشه شد جان کاووس کی
 ز فرزند و سودابه نیک پی
 کزین دو یکی گر شود تا به کار
 از آن پس که فوانر مرا شهریار؟ "
- زیرا اگر یکی از این دو نفر گناهکار باشد دیگر کسی او را پادشاه نمی‌داند
- ۱۱- سراسر همه دشت بریان شدند بر آن پهر فندانش گریان شدند (خ ۱۴۰۰)
 همه مردم ناراحت شدند و با دیدن چهره خندان سیاوش از شوق گریستن
- ۱۲- کدام بیت بیانگر داوری مردم در مورد «سیاوش» است؟ (ش ۱۴۰۰)
 الف) سر پر ز شرم و بهایی مراست / اگر بی گناهم رهایی مراست
 ب) همی مژده یکی را دگر / که بخشود بر بی گنه دادگر
- ۱۳- به دستور فرمود تا ساروان / هیون آرد از دشت صد کاروان (ش ۱۴۰۰)
 به وزیر فرمان داد که شتربان، صد کاروان شتر درشت اندام از دشت بیاورد

درس دوازدهم (گذر سیاوش از آتش)

◀ لغت (گذر سیاوش از آتش)

۲۷۴. آزرَم: شرم، حیا
 ۲۷۵. ارتفاع: محصول زمین‌های زراعتی؛
 ۲۷۶. ارتفاع ولایت: عایدات و درآمدهای مملکت
 ۲۷۷. اندیشه: اندوه، ترس، اضطراب، فکر
 ۲۷۸. ایمن: در امن، دل آسوده
 ۲۷۹. بریان: در لغت کباب شده و پخته شده بر آتش، مجازاً ناراحت و مضطرب؛ بریان شدن: غمگین و ناراحت شدن، در سوز و گداز بودن
 ۲۸۰. پُرمایه: گران‌مایه، پرشکوه؛
 ۲۸۱. مایه: قدرت، توانایی
 ۲۸۲. تازی: اسبی از نژاد عربی با گردن کشیده و پاهای باریک
 ۲۸۳. تپش: اضطراب ناشی از گرمی و حرارت، گرمی و حرارت
 ۲۸۴. تناول: ستم و تعدی، به زور به چیزی دست پیدا کردن
 ۲۸۵. تعصب: طرفداری یا دشمنی بیش از حد نسبت به شخص، گروه یا امری؛
 ۲۸۶. به تعصب: به حمایت و جانب‌داری
 ۲۸۷. حشم: خدمتکاران، خویشان و زیردستان فرمانروا
 ۲۸۸. حلقه به گوش: کنایه از فرمانبردار و مطیع
 ۲۸۹. حُستن: زخمی کردن، مجروح کردن
 ۲۹۰. خُود: کلاه خود
 ۲۹۱. خیره‌سر: گستاخ و بی‌شرم، لجوج
 ۲۹۲. دستور: وزیر، مشاور
 ۲۹۳. زوال: نابودی، از بین رفتن
 ۲۹۴. سبو: کوزه، ظرف معمولاً دسته‌دار از سفال یا جنس دیگر برای حمل یا نگه داشتن مایعات
 ۲۹۵. سپردن: طی کردن، پیمودن
 ۲۹۶. سمن: نوعی درخت گل، یاسمن
 ۲۹۷. شبیخون: حمله ناگهانی دشمن در شب



◀ املا

سیاوش - کاووس - خیره سر - زابل - فرهیختگی - رزم - بزم - سودابه - آزرَم - حیا - عفاف - نمی سپارد - متهم - سپهد - سیو - گزند - هاماوران - جهاندار - رسوا - بسپرم - دل گسل - ساروان - هیون - هیوم - هیزم - تناول - آتش فروز - زبانه - سراسر - زرین - هشیوار - تازی - نعل - پراگنده - بها - رها - دهش - تپش - غو - قبا - سمن - هامون - پوزش - تنگ - شبیخون - صاحب‌دلان - خسرو - مراغه - رصدخانه - خرق عادت - گذر - ضربت - آزادگان - تیغ - مجروح - گریز - نهنگ = عجم - تناول - رعیت - اذیت - مکاید - گربت - غربت - ارتفاع - ولایت - نقصان - خزانه - تهی - مصیبت - زوال - ضحاک - عهد - حشم - مقرّر - تعصب - تقویت - طرح - پیشه - سلطان

فصل ششم: ادبیات حماسی

درس سیزدهم: خوان هشتم

۱. یادم آمد ، هان ، / داشتم می گفتم ، آن شب نیز / سورت سرمای دی بیدارها می کرد / و چه سرمای ، چه سرمای
باز برف و سوز وحشتناک /

معنی: آری یادم آمد، داشتم این را می گفتم: آن شب هم سوز و تندی سرمای زمستان شدت داشت. آه، که چه سرمای! تند و استخوان سوز و سرمای وحشتناک. (بیانگر ظلم و بیداد حاکم بر جامعه)

۲. لیک ، فوشبفتانه آفر ، سر پناهی یافتم جایی / گرچه بیرون تیره بود و سرد ، هم چون ترس / قهوه فانه گرم و روشن
بود ، هم چون شرم /

معنی: اما سرانجام جایی را به عنوان سرپناه پیدا کردم هر چند که بیرون از آن سرپناه، فضایی تیره و سرد (بی روح) همانند ترس و هراس بود ولی داخل قهوه خانه (پناهگاه) چون شرم و حیا، گرم و روشن بود.

۳. همگنان را فون گرمی بود / قهوه فانه گرم و روشن / مرد نقال آتشین پیغام / راستی کانون گرمی بود /

معنی: همگی نسبت به هم، صمیمیت و صفا و یکدلی داشتند. فضای قهوه خانه گرم و روشن و مرد نقال هم سخنانش گرم و گیرا بود. به راستی که مجلس صمیمانه ای بود.

درس سیزدهم (خوان هشتم)

۴. مرد نقال آن صدایش گرم ، نایش گرم / آن سکوتش ساکت و گیرا / و دمش پونان هریث آشنایش گرم / راه می‌رفت و سفن می‌گفت /

معنی: مرد نقال که صدایی گرم و دلنشین داشت، سکوت و خاموشی‌اش نیز گیرا و اثرگذار بود و سخنش همانند داستان و روایت آشنای او (داستان‌های شاهنامه) جذاب بود، در حالی که راه می‌رفت سخن می‌گفت. (داستان‌های شاهنامه را روایت می‌کرد).

۵. چوب دستی منتشا مانند در دستش / مست شور و گرم گفتن بود / صهنه‌ی میرانگ فود را / تند و گاه آرام می‌پیمود / همگنان فاموش / گرد برگردش ، به کردار صدف برگرد مروارید / پای تا سر ، گوش

معنی: (مرد نقال) در حالی که چوب دستی، شبیه عصا در دست داشت با شور و هیجان مشغول داستان گویی بود. میدان کوچک (قهوه خانه) را گاهی تند و گاهی آرام طی می‌کرد. مردم همه ساکت بودند و دور تا دور او همانند صدفی که مروارید را در میان می‌گیرد، نشسته بودند و با تمام وجود گوش می‌دادند

۶. هفت خوان را زار سرو مرو / یا به قولی ماخ سالار آن گرامی مرد / آن هریوه ی فوب و پاک آیین روایت کرد / فوان هشتم را / من روایت می‌کنم اکنون ... / من که نامم ماث

معنی: (مرد نقال) از هفت خوان می‌گفت: که هفت خوان را آزاد سرو سیستانی و یا به قولی «ماخ سالار» آن مرد گرامی و ارجمند و آن هراتی خوب و پاک دین این گونه روایت کرد ... اما خوان هشتم را اکنون من شاعر برایتان روایت می‌کنم. من که نامم «ماث» (مهدی اخوان ثالث) است.



فصل ششم : ادبیات حماسی

۷. هم پنهان می‌رفت و می‌آمد / هم پنهان می‌گفت و می‌گفت و قدم می‌زد / قصه است این ، قصه ، آری قصه‌ی
درد است / شعر نیست / این عیار مهر و کین مرد و نامرد است / بی عیار و شعر مفض و فوب و قالی نیست /
هیچ - هم چون پوچ - عالی نیست

معنی: (نقال) همچنان در فضای قهوه خانه قدم می‌زد و داستان (مرگ رستم) را روایت می‌کرد و این گونه می‌گفت: سخن من، قصه‌ی درد و رنج مردم است و مبتنی بر واقعیت است. شعر نیست که بر تخیل محض استوار باشد. این سخنان من بازگو کننده (ابزار سنجش) مهر و دوستی جوانمردان است. اصلاً مانند شعرهای بدون محتوا نیست که فقط ظاهری آراسته داشته باشد. (شعر من متعهد و لبریز از حقیقت است.)

۸. این گلیم تیره بفتی‌هاست / فیس فون داغ سهراب و سیاوش‌ها / روکش تابوت تفتی‌هاست /

معنی: شاعر شعر خود را گلیم تیره بختی‌ها و درد و رنج این جامعه می‌داند که به خون داغ سهراب‌ها و سیاوش‌ها آغشته شده و روکش تابوت پهلوانی چون تختی گردیده است. (پهلوانی چون سهراب و سیاوش و تختی هر سه ناجوانمردانه کشته شدند.)

۹. اندکی استار و فامش ماند / پس هماوای فروش ششم / با صدایی مرتعش ، لفنی رجزمانند و دردآلود / فوانر /

معنی: مرد نقال توقف کرد و ساکت شد، پس با صدای خشم آلود و لرزان و آهنگی رجز گونه و دردناک این گونه گفت: ...

درس سیزدهم (خوان هشتم)

۱۰. آه! دیگر اکنون آن، عماد تکیه و امید ایرانشهر / شیرمرد عرصه‌ی ناوردهای هول / پور زال زر، جهان پهلوی /
آن فراوند و سوار رفش بی‌مانند
آن که هرگز - چون کلید گنج مروارید - گم نمی‌شد از لبش لبفند / فواه روز صلح و بسته مهر را پیمان / فواه روز
جنگ و فورده بهر کین سوگند

معنی: آه دیگر آن تکیه گاه و امید کشور ایران و شیرمرد میدان جنگ‌های ترسناک، فرزند زال، پهلوان جهان، آن صاحب و سوار رخس بی‌همتا و آن کسی که هرگز خنده از لبانش دور نمی‌شد، چه در روز صلح که برای مهر و دوستی پیمان بسته و چه در روز جنگ که برای کینه و انتقام سوگند خورد.....

۱۱. آری اکنون شیر ایرانشهر / تهمتن گرد سیستانی / کوه کوهان، مرد مردستان / رستم دستان /
در تگ تاریک ژرفِ پناه پوناور / کشته هر سو بر کف و دیواره‌هایش نیزه و فنجر / پناه غر ناجوان مردان / پناه پستان،
پناه بی‌دردان / پناه پونان ژرفی و پهنانش، بی شرمیش ناباور / و غم انگیز و شگفت آور /

معنی: آری، اکنون رستم این شیر ایران زمین، دلاور و پهلوان سیستانی، مظهر استواری و مردانگی، فرزند زال، در ته چاه تاریک و عمیق و پهنآوری که در هر طرف بر کف و دیواره‌هایش نیزه و خنجر کاشته شده بود، اسیر گشته، چاه مکر و حيله ناجوانمردان، چاه فرومایگان و بی‌دردان، چاهی که بی شرمیش همچون عمق و پهنایش باور نکردنی و غم انگیز و شگفت آور است.

۱۲. آری اکنون تهمتن با رفش غیرتمند / در بن این پناه آبش زهر شمشیر و سنان گم بود / پهلوان هفت فوان
اکنون / طعمه‌ی دانه‌ها و دهان فوان هشتم بود /

معنی: آری رستم اکنون با اسب غیور و دلاور خویش، در ته چاهی که به جای آب، زهر شمشیر و نیزه در خود داشت، ناپدید شده و این پهلوان هفت فوان، حالا در دام این خوان هشتم (چاه) گرفتار شده است.



فصل ششم : ادبیات حماسی

۱۳. و می‌اندیشید / که نایستی بگوید هیچ / بس که بی‌شرمانه و پست است این تزویر / چشم را باید ببندد ، تا نبیند
هیچ /

معنی: رستم با خود می‌اندیشید که دیگر نباید چیزی بگوید. چرا که فریب و دشمنی بسیار بی‌شرمانه و پستی بود و او باید در مقابل این نیرنگ، چشم‌های خود را ببندد تا دیگر چیزی را نبیند.

۱۴. بعد پندری که گشودش چشم / رفش خود را دید / بس که فونش رفته بود از تن / بس که زهر زخم‌ها کاریش /
گویی از تن ، مس و هوشش رفته بود و داشت می‌فویاید /

معنی: بعد از این که چشمانش را باز کرد، رخس خود را دید که خون زیادی از تنش خارج شده بود و از بس که شدت زخم‌هایش مؤثر و کشنده بود، انگار که هوش و توان خود را از دست داده و در حال مرگ بود.

۱۵. او / از تن خود - بس بتر از رفش - / بی فبر بود و نبودش اعتنا با فویش / رفش را می‌دید و می‌پایید /
رفش ، آن طاق عزیز ، آن تای بی همتا / رفش رفشده / با هزاران یارهای روشن و زنده /

معنی: او از تن خود که بدتر از رخس زخمی شده بود اطلاعی نداشت و توجهی به خودش نداشت و مراقب رخس بود. رخس آن یکتای گرمی، آن همتای بی‌مانند: رخس درخشان و زیبایی که هزاران خاطره‌ی خوش از او به یاد داشت.



درس سیزدهم (خوان هشتم)

۱۶. گفت در دل : رخس ! طفلک رخس ! آه ! / این نفسین بار شاید بود / کان کلید گنج مروارید او گم شد /

معنی: رستم در دل خود این گونه می‌گفت: بیچاره رخس، و این برای اولین بار بود که لبخند از لبان رستم دور می‌شده است؛ زیرا رخس عزیز خود را غرق در خون و ناتوان می‌دید.



۱۷. ناگهان انگار / بر لب آن پاه / سایه‌ای دید / او شغاد ، آن نابردار بود / که درون چه نگه می‌کرد و می‌فندید / و صدای شوم و نامردانه‌اش در پاهسار گوش می‌پیچید /

معنی: ناگهان انگار بر لب آن چاه سایه‌ای دید. آن سایه، سایه‌ی شغاد ناجوانمرد بود که درون چاه نگاه می‌کرد و می‌خندید و صدای شوم او در چاه می‌پیچید و به گوش رستم می‌رسید.



۱۸. باز چشم او به رخس افتاد ، اما ... وای ! / دید / رخس زیبا ، رخس غیرتمند / رخس بی مانند / با هزارش یادبود فوب ، فوابیده است / آن چنان که راستی ، گویی / آن هزاران یادبود فوب را در فواب می‌دیده است /

معنی: دوباره چشم رستم به رخس افتاد اما افسوس که رخس زیبا و غیور و بی‌نظیر او با آن همه خاطرات خوشی که با او داشته، مُرده است. آن چنان که انگار آن خاطرات فراوان و خوش را در خواب می‌دیده است.



فصل ششم : ادبیات حماسی

۱۹. بعد از آن تا مدتی ، تا دیر / یال و رویش را / هی نوازش کرد ، هی بویید ، هی بوسید / رو به یال و پشم او مالید

معنی: رستم تا مدتی، مدت طولانی، یال و صورت اسب را نوازش می‌کرد و می‌بویید و می‌بوسید. صورت خود را بر چهره‌ی رخس می‌مالید.

۲۰. مرد نقال از صدایش ضربه می‌بارید / و نگاهش مثل فنبر بود / و نشست آرام ، یال رخس در دستش / باز با آن آفرین اندیشه‌ها سرگرم / جنگ بود این یا شکار ؟ آیا / میزبانی بود یا تزویر ؟ /

معنی: از صدای مرد نقال، ناله و زاری چون بارانی می‌بارید (بسیار ناراحت و خشمگین بود) و نگاهش تیز و نافذ بود. رستم آرام در کنار رخس نشست در حالی که یال رخس در دستش بود، در این اندیشه به سر می‌برد که: این جنگ نبود بلکه شکار و به دام انداختن من بود ؛ این میزبانی نبود بلکه فریب و نیرنگ بود.

۲۱. قهقهه می‌گوید که بی شک می‌توانست او اگر می‌خواست / که شغاد نا برادر را بدوزد هم پنهان که دوفت / با کمان و تیر / بر درختی که به زیرش ایستاده بود / و بر آن بر تکیه داده بود / و درون په نگه می‌کرد /

معنی: او اگر می‌خواست می‌توانست شغاد نابردار را بکشد همچنان که قبل از مردن با تیری شغاد را بر درختی که در زیرش ایستاده بود دوخت و گشت.



درس سیزدهم (خوان هشتم)

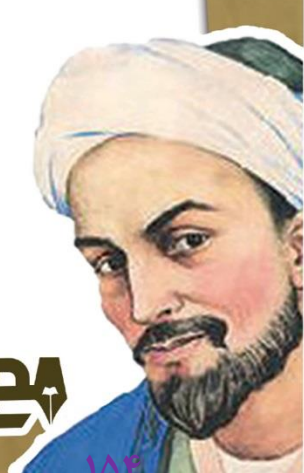
۲۲. قصه می‌گوید این برایش سفت آسان بود و ساده بود / هم پنهان که می‌توانست او اگر می‌خواست / کان کمند
شمت فم فویش بگشاید / بیندازد به بالا ، بر درختی ، گیره ای ، سنگی / و فراز آید /

معنی: داستان می‌گوید که برای رستم بسیار آسان است که ریسمان بلند خود را به بالا بیندازد و آن را بر درختی یا گیره‌ای یا سنگی بند کند و بالا بیاید.



۲۳. و پرسی راست ، گویم راست / قصه بی شک راست می‌گوید / می‌توانست او اگر می‌خواست / لیک ... /

معنی: اگر راستش را پرسی (بخواهی) من می‌گویم که آری راست بود. بدون شک قصه راست می‌گوید او می‌توانست که خود را نجات دهد اگر می‌خواست. اما ...



فصل ششم: ادبیات حماسی

کارگاه متن پژوهی 

◀ قلمرو زبانی

۱- متضاد واژه‌های مشخص شده را در متن درس بیابید.

■ باید به داوری بنشینیم / شوق رقابتی است / در بین واژه‌ها و عبارت‌ها / و هر کدام می‌خواهند معنای صلح را مرادف اول باشند. طاهره صفارزاده

■ با اهل فنا دارد هر کس سر یکرنگی باید که به رنگ شمع از رفتن سرخندد بیدل دهلوی

۲- این شعر اخوان را با توجه به موارد زیر بررسی کنید.

الف) استفاده از واژه‌ها، ترکیب‌ها و ساختارهای نحوی زبان کهن

ب) کاربرد واژه‌ها و ترکیب‌های نوساخته

۳- در متن زیر، گروه‌های اسمی و وابسته‌های پیشین و پسین را مشخص کنید.

- رخش زیبا، رخش غیرتمند

رخش بی‌مانند، با هزارش یادبود خوب خوابیده است

◀ قلمرو ادبی

۱- کدام نوع لحن برای خوانش متن درس، مناسب است؟ دلایل خود را بنویسید.

۲- در این سروده، «رستم» و «شغاد» نماد چه کسانی هستند؟

۳- قسمت‌های زیر را از دید آرایه‌های ادبی بررسی کنید.

الف) این نخستین بار شاید بود

کان کلید گنج مروارید او گم شد

ب) همگان خاموش،

گرد بر گردش، به کردار صدف بر گرد مروارید

پ) پهلوان هفت‌خوان، اکنون

طعمه دام و دهان خوان هشتم بود.

درس سیزدهم (خوان هشتم)

◀ قلمرو فکری

۱- مقصود نقال از «قصه درد» چیست؟

۲- درباره مناسبیت موضوعی متن درس با بیت زیر توضیح دهید.

یوسف، به این رهاشدن از چاه دل میند این بار می‌برند که زندانیات کنند
فاضل نظری

۳- شاعر در این سروده، بر کدام مضامین اجتماعی تأکید دارد؟

۴- اگر به جای شاعر بودید، این شعر را چگونه به پایان می‌رسانید؟ چرا؟



فصل ششم : ادبیات حماسی



شعرخوانی: ای میهن!

۱. تنیده یار تو در تار و پودم، میهن ای میهن! بود لبریز از عشقت و پودم میهن ای میهن!

۲. تو بودم کردی از نابودی و با مهر پروردی فدای نام تو بود و نبودم میهن ای میهن!

۳. به هر مجلس به هر زندان به هر شادی به هر ماتم به هر حالت که بودم با تو بودم میهن ای میهن!

۴. اگر مستم اگر هشیار اگر فوابعم اگر بیدار به سوی تو بُود روی سپودم میهن ای میهن!

۵. به دشت دل گیاهی جز گل رویت نمی‌روید من این زیبا زمین را آزمودم میهن ای میهن!

ابوالقاسم لاهوتی



درس سیزدهم (خوان هشتم)



معنی شعرای مہین

- ۱- ای وطن! ہمہی وجود من با نام تو گرہ خورده و وجودم وابسته به تو است. ای وطن! وجود من لبریز از عشق به تو است.
- ۲- ای وطن تو مرا از نابودی و نیستی بیرون آوردی و به من هویت دادی و مرا با محبت در خودت پرورش دادی. ای وطن تمام وجود و هستی من فدای تو باد.
- ۳- ای وطن در هر حالتی؛ در میهمانی یا زندان، در شادی یا غم، من عاشق تو بودم.
- ۴- ای وطن در هر حالتی که باشم؛ چه در مستی چه در هشیاری، چه در خواب و چه در بیداری، ہمہی عشق و علاقہی من به تو است.
- ۵- ای وطن! در وجود و اندیشه من، هیچ گلی زیباتر از تو نیست. من این سرزمین ارزشمند را آزمودم. این بہترین جای دنیا است.



درک و دریافت



- ۱- یک بار دیگر، شعر را با تأمل بر مکث‌ها و درنگ‌ها بخوانید.
- ۲- وجه اشتراک این شعر را از نظر محتوا با فصل‌های ادبیات پایداری و ادبیات حماسی بنویسید.



فصل ششم : ادبیات حماسی



سوالات امتحان نهایی درس سیزدهم

◀ قلمرو زبانی: معنی واژه، املا و دستور

معنی واژه:

- ۱- هفت‌خوان را... آن هریوه خوب و پاک آیین روایت کرد
- ۲- با صدایی مرتعش، لحنی رجز مانند و دردآلود/ خواند
- ۳- با توجه به معنی، واژه درست را انتخاب کنید. (ری ۹۸)
- داشتیم می‌گفتم آن شب نیز / سرمای دی بیدها می‌کرد. (سورت - صورت)
- ۴- شیر مرد عرصه ناوردهای هول / پور زال زر... نبرد (ش ۱۴۰۰)
- ۵- مرد نقال از صدایش ضجه می‌بارید ناله و فریاد با صدای بلند، شیون (ری ۱۴۰۰)

املا:

- ۱- در عبارت زیر یک نادرستی املایی دیده می‌شود آن را بیابید و درستش را بنویسید. (خ ۹۸)
- شیرمرد عرصه ناوردهای هول / طعمه دام و دهان خوان هشتم بود حول: هول
- ۲- در عبارت زیر، املاي درست واژه را از داخل کمانک انتخاب کنید. (ش ۹۸)
- خوان هشتم را / ... / آن (هریوه / حریوه) خوب و پاک آیین روایت کرد
- ۳- شیرمرد عرصه‌ی ناوردهای هول / پور زال زر، جهان پهلو هول (خ ۱۴۰۰)
- ۴- در سروده «دیگر اکنون آن عماد تکیه و امید ایران شهر / شیرمرد عرصه‌ی ناوردهای هول / در بن این چاه آبش زهر شمشیر و سنان گم بود» (ری ۱۴۰۰)
- الف) معنای واژه «ناورد» را بنویسید. نبرد
- ب) املاي کدام واژه نادرست است؟ حول: هول

دستور:

- ۱- متضاد واژه «یکرنگی» در کدام گزینه دیده می‌شود؟ گزینه یک (با واژه تزویر) (خ ۹۹ تهری و ریاضی)
- الف) که نبایستی بگوید هیچ / بس که بی‌شرمانه و پست است این تزویر
- ب) ور بپرسی راست، گویم راست / قصه بی‌شک راست می‌گوید
- ج) و صدای شوم و نامردانه‌اش در چاهسار گوش می‌پیچید
- د) خواه روز صلح و بسته مهر را پیمان / خواه روز جنگ و خورده بهر کین سوگند

درس سیزدهم (خوان هشتم)

- ۲- در سروده «رخش بی مانند، با هزارش یادبود خوب خوابیده است»،
 الف) در گروه اسمی «هزارش یادبود خوب»، هسته گروه اسمی را تعیین کنید. یادبود
 ب) در گروه اسمی «رخش بی مانند»، نوع وابسته پسین را بنویسید. صفت
- ۳- در هر یک از گروه‌های اسمی زیر، نوع وابسته‌های پیشین و پسین مشخص شده را بنویسید. (ری ۹۹)
 الف) رخش رخشنده صفت بیانی (ب) آخرین اندیشه‌ها: صفت شمارشی
- ۴- " هفت خوان را زاد سرو مرو / آن هریوه ی خوب و پاک آیین روایت کرد / خوان هشتم را / من روایت می کنم اکنون ... / من که نامم ماث " (غ ۱۴۰۰)
 الف) گروه اسمی " آن هریوه ی خوب " چه نوع نقش تبعی دارد؟ بدل
 ب) نقش دستوری "اکنون" چیست؟ قید
 ج) واژه "هشتم" کدام یک از انواع وابسته های پسین است؟ صفت شمارشی (تربیتی)
 د) در گروه اسمی " زاد سرو مرو " هسته را مشخص کنید. زاد سرو
- ۵- نوع وابسته های پیشین و پسین گروه های اسمی مشخص شده را بنویسید (ش ۱۴۰۰)
 " کشته هر سو بر کف و دیواره هایش نیزه و خنجر " صفت مبهم / مضاف الیه
- ۶- با توجه به سروده " بر لب آن چاه / سایه‌ای دید / او شغاد ، آن نابردار بود / که درون چه نگه می کرد و می خندید / و صدای شوم و نامردانه‌اش در چاهسار گوش می پیچید " درستی یا نادرستی عبارات را مشخص کنید (غ ۱۴۰۰)
 الف) واژه "شغاد" نقش تبعی "بدل" دارد. نادرست
 ب) "چاهسار گوش" یک ترکیب اضافی و "آن چاه" یک ترکیب وصفی است. درست
- ۷- در یک گروه اسمی واژه "اسب" را با یک وابسته پیشین و یک وابسته پسین به کار ببرید. (غ ۱۴۰۰) آن اسب تندرو
- ۸- با توجه به سروده زیر پاسخ دهید " (غ ۱۴۰۰)
 " داشتم می گفتم ، آن شب نیز / سورت سرمای دی بیداده می کرد / و چه سرمایی ، چه سرمایی !/ لیک خوشبختانه آخر ، سر پناهی یافتم جایی / قهوه خانه گرم و روشن بود هم چون شرم / همگنان را خون گرمی بود "
- الف) واژه "دی" کدام یک از انواع وابسته وابسته است؟ مضاف الیه مضاف الیه
 ب) زمان کدام فعل "ماضی مستمر" است؟ داشتم می گفتم
 ج) نقش دستوری واژه "خوشبختانه" چیست؟ قید
 د) نوع واو مشخص شده را بنویسید. ربط



فصل ششم : ادبیات حماسی

۹- در این بخش از سروده مهدی اخوان ثالث کدام ویژگی دستوری زبان کهن به کار رفته است؟ (ش ۱۴۰۱)
 « بر درختی که به زیرش ایستاده بود / و بر آن بر تکیه داده بود » کاربرد دو حرف اضافه برای یک متمم

◀ قلمرو ادبی (آرایه‌های ادبی)

- ۱- در تشبیه به کار رفته در سروده زیر، مشبه و مشبه‌به را مشخص کنید. (ری ۹۸)
 «آن خداوند و سوار رخس بی‌مانند/ آن که هرگز - چون کلید گنج مروارید - گم نمی‌شد از لبش لبخند»
 مشبه: لبخند / مشبه‌به: کلید گنج مروارید با کلید
- ۲- در سروده «مرد نقال - آن صدایش گرم / نایش گرم آن سکوتش ساکت و گیرا و دمش، چونان حدیث آشنایش گرم - راه می‌رفت و سخن می‌گفت /»
 الف) در ترکیب «صدایش گرم» کدام آرایه ادبی وجود دارد؟ حس آمیزی
 ب) واژه‌های «نای» و «دم» کدام آرایه ادبی را ایجاد کرده است؟ مجاز (خ ۹۹ تهری و ریاضی)
- ۳- زمینه حماسی متناسب با شعر زیر را از کمانک مقابل آن انتخاب کنید. (ش ۹۹)
 «همگنان خاموش / گرد بر گردش به کردار صدف بر گرد مروارید / پای تا سر گوش» (خرق عادت - داستانی)
- ۴- مشبه و مشبه‌به را در سروده زیر معلوم کنید. (ری ۹۹)
 «همگنان خاموش / گرد بر گردش به کردار صدف بر گرد مروارید» همگنان : مشبه / صدف : مشبه‌به
- ۴- مشبه و مشبه‌به را در سروده زیر معلوم کنید. (ش ۱۴۰۰)
 " چاه چونان ژرفی و پهناش ، بی شرمیش ناباور / و غم انگیز و شگفت آور "
 بی شرمیش : مشبه / ژرفی و پهناش : مشبه‌به
- ۵- مفهوم نمادین قسمت مشخص شده چیست؟ (خ ۱۴۰۱)
 ناگهان انگار / بر لب آن چاه / سایه ای را دید / او شغاد ، آن نابردار بود. ناجوانمردی ، ریاکاری و تزویر
- ۶- ترکیب « کلید گنج مروارید » در سروده « این نخستین بار شاید بود / کان کلید گنج مروارید او گم شد » بیانگر کدام آرایه ادبی است؟ (ش ۱۴۰۱) استعاره

درس سیزدهم (خوان هشتم)

◀ قلمرو فکری: معنی و مفهوم نظم و نثر، درک مطلب و تناسب معنایی

- ۱- در تن این چاه آبش زهر شمشیر و سنان، گم بود: رستم در ته چاهی که به جای آب، شمشیر و سرنیزه زهر آلود داشت، گم شده بود. (خ ۹۸ و خ ۱۴۰۰)
- ۲- این شعرا عیار مهر و کین مرد و نامرد است: این شعر من ملاک سنجش محبت و دشمنی مردان و نامردان است. (ش ۹۸ و ری ۱۴۰۰)
- ۳- شیرمرد عرصه ناوردهای هول / ... / طعمه دام و دهان خوان هشتم بود: رستم، پهلوان میدان نبردهای ترسناک، در چاه (دام مرگ) گرفتار شده بود. (خ ۹۹ تهری و ریاضی)
- ۴- آری اکنون تهمت / ... / در بن این چاه آبش زهر شمشیر و سنان گم بود: اکنون رستم، در (ته) این چاهی که به جای آب، زهر شمشیر و نیزه داشت، گرفتار شده بود. (ش ۹۹)
- ۴- در شعر «این نخستین بار شاید بود / کان کلید گنج مروارید او گم شد»، منظور از «کلید گنج مروارید» چیست؟ لبخند (ش ۹۸)
- ۵- با توجه به سروده «شعر نیست؛ / این عیار مهر و کین مرد و نامرد است / بی عیار و شعر محض خوب و خالی نیست» الف) مقصود از «شعر محض خوب و خالی» چیست؟ شعری که فقط زیبایی ظاهری دارد یا شعری که به محتوا توجه ندارد.
- ب) منظور شاعر از قسمت مشخص شده، چیست؟ معیاری برای سنجش مردانگی و نامردی (خ ۹۹ انسانی، ری ۹۹)
- ۶- در سروده زیر منظور از " حدیث آشنای نقال " چیست؟ (خ ۱۴۰۰)
- " مرد نقال آن صدایش گرم ، نایش گرم / آن سکوتش ساکت و گیرا / و دمش چونان حدیث آشنایش گرم / راه می‌رفت و سخن می‌گفت / " داستان های شاهنامه
- ۷- در سروده " پهلوان هفت خوان اکنون / طعمه دام و دهان خوان هشتم بود " منظور از قسمت های مشخص شده چیست؟ (ری ۱۴۰۰ و ری ۱۴۰۰) رستم / مرگ (چاه شغاد)
- ۸- شاعر در سروده زیر شعر خود را معیار سنجش چه می داند؟ (خ ۱۴۰۰)
- " قصه است این ، قصه ، آری قصه‌ی درد است / شعر نیست / این عیار مهر و کین مرد و نامرد است "
- معیار سنجش دوستی و دشمن مردان و ناجوانمردان
- ۹- منظور از « قصه ی درد » چیست؟ (ش ۱۴۰۰) مرگ رستم
- « همچنان می رفت و آمد / همچنان می گفت و می گفت و قدم می زد / قصه است این ، قصه ، آری قصه‌ی درد است »

فصل ششم : ادبیات حماسی

۱۰- مفهوم کدام بیت با سروده زیر، تقابل معنایی دارد؟ (ری ۱۴۰۱)

«گفت در دل: رخس! طفلک رخس! آه! / این نخستین بار شاید بود / کان کلید گنج مروارید او گم شد»

الف) در غم ما روزها بیگانه شد / روزها با سوزها همراه شد

ب) اگر فونین دلی از پور ایام / لب فندان پیاور چون لب جام

۱۱- گزینه درست را انتخاب کنید. «رستم» پس از آنکه به نیرنگ «شغاد» پی بُرد. «با کمان و تیر»: (ری ۱۴۰۱)

الف) یکی تیر زد بر بر اسپ اوی / ب) بزد راست بر چشم آن نامدار

پ) درخت و برادر به هم بر بدوخت / ت) سر و گوش و پایش به پیکان بدوخت

۱۲- در بیت «به دشت دل گیاهی جز گل رویت نمی‌روید / من این زیبازمین را آزمودم؛ میهن ای میهن». منظور شاعر از

«زیبازمین» چیست؟ (ری ۱۴۰۱) دل



درس سیزدهم (خوان هشتم)

◀ لغت (خوان هشتم)

۳۲۰. تنیده: درهم یافته
۳۲۱. رَجَز: شعری که در میدان جنگ برای مفاخره می‌خوانند.
۳۲۲. زخم‌کاری: ضربه مؤثر یا زخمی که موجب مرگ می‌شود.
۳۲۳. سورت: تندی و تیزی، حدت و شدت
۳۲۴. ضجّه: ناله و فریاد با صدای بلند، شیون
۳۲۵. طاق: فرد، یکتا، بی‌همتا
۳۲۶. عماد: تکیه‌گاه، نگاه‌دارنده؛ آنچه بتوان بر آن (او) تکیه کرد.
۳۲۷. عیار: ابزار و مبنای سنجش، معیار
۳۲۸. مرادف: مترادف، هم‌ردیف
۳۲۹. مرتعش: دارای ارتعاش، لرزنده
۳۳۰. منتشا: نوعی عصا که از چوب گره‌دار ساخته می‌شود و معمولاً درویشان و قلندران به دست می‌گیرند؛ برگرفته از نام «منتشا» (شهری در آسیای صغیر)
۳۳۱. نورد: نبرد
۳۳۲. هریوه: هروی، منسوب به هرات (شهری در افغانستان)
۳۳۳. هول: وحشت‌انگیز، ترسناک



◀ املا

- خوان هشتم - هان - سورت - سوز - وحشتناک - تیره - قهوه‌خانه - همگنان - نقال - آتشین - پیغام - نای - سکوت - چوب‌دستی - منتشا - حدیث - مست - صحنه - صدف - ماخ‌سالار - هریوه - مات - عیار - مهر - شعر - محض - تیره‌بختی - خیس - سهراب - تابوت - هماوا - مرتعش - لحن - رَجَز - عماد - تکیه - عرصه - زال - خواه - صلح - بهر - تهمتن - گرد سجستانی - پهناور - غیرتمند - زهر - سنان - پهلوان هفت‌خوان - طعمه - تزویر - حس - هوش - اعتنا - طاق - همتا - طفلک - سایه - شغاد - چاهسار - ضجّه - میزبان - کمند شصت - خم‌خویش - شوق - رقابت - تنیده - لبریز - حالت - هشیار - سجود - تأمل - مثلث - محتوا

فصل ششم : ادبیات داستانی

درس چهاردهم: سی مرغ و سیمرغ

۱- مِمعی کردند مرغان جهان / آنچه بودند آشکارا و نهان
همه‌ی پرندگان جهان همگی یک جا جمع / شدند و مجمعی تشکیل دادند.

۲- جمله گفتند این زمان در روزگار / نیست فالی هیچ شهر از شهریار
همگی گفتند که در این زمان و در این / روزگار، هیچ سرزمینی بدون پادشاه نیست

۳- چون بُود کاکلیم ما را شاه نیست؟ / بیش ازین بی‌شاه بودن راه نیست
چگونه است که سرزمین ما شاه ندارد؟ درست / نیست که بیشتر از این، بدون پادشاه بمانیم.

هدهد که پرنده دانایی بود و افسری بر سر داشت، گفت: «ای یاران، من بیشتر از همه شما جهان را گشته‌ام و از اطراف و اکناف گیتی آگاهم. ما پرندگان را نیز پیشوا و شهریار است. من او را می‌شناسم. نامش سیمرغ است و در پس کوه قاف، بلندترین کوه روی زمین، بر درختی بلند آشیان دارد. در خرد و بینش او را همتایی نیست؛ از هر چه گمان توان کرد، زیباتر است. با خردمندی و زیبایی، شکوه و جلالی بی‌مانند دارد و با خرد و دانش خود آنچه خواهد، تواند. سنجش نیروی او در توان ما نیست. چه کسی تواند دژه‌ای از خرد و شکوه و زیبایی او را دریابد؟ سال‌ها پیش نیم شبی از کشور چین گذشت و پری از پرهایش برآن سرزمین افتاد. آن پرنده زیبا بود که هر که آن را دید، نقشی از آن به خاطر سپرد. این همه نقش و نگار که در جهان هست، هر یک پرتوی از آن پر است! شما که خواستار شهریاری هستید، باید او را بجویید و به درگاه او راه یابید و بدو مهرورزی کنید. لیکن باید بدانید که رفتن برکوه قاف کار آسانی نیست.»

شیرمردی باید این ره را شگرف / زان که ره دور است و دریا ژرف ژرف
برای پیمودن این راه، فردی شجاع و با اراده لازم است؛ / زیرا این راه، راهی طولانی و مانند دریایی
عمیق، پر از خطر است.

درس چهاردهم (سی مرغ و سیمرغ)

پرندهگان چون سخنان هدهد را شنیدند، جملگی مشتاق دیدار سیمرغ شدند و همه فریاد برآوردند که ما آماده‌ایم؛ ما از خطرات راه نمی‌هراسیم؛ ما خواستار سیمرغیم!

هدهد گفت: «آری آن که او را شناسد، دوری او را تحمل نتواند کرد و آن که بدو رو آرد، بدو نتواند رسید.»

اما چون از خطرات راه اندکی بیشتر سخن به میان آورد، برخی از مرغان از همراهی باز ایستادند و زبان به پوزش گشودند. بلبل گفت: «من گرفتار عشق گلم. با این عشق، چگونه می‌توانم در جست‌وجوی سیمرغ، این سفر پرخطر را بر خود هموار کنم؟»

هدهد به بلبل پاسخ گفت: «مهرورزی تو بر گل کار راستان و پاکان است اما زیبایی محبوب تو چند روزی بیش نیست.»

گل اگر چه هست پس صاحبِ جمال
حسن او در هفته‌ای گیرد زوال
اگر چه گل بسیار زیباست ولی زیبایی او
زودگذر و ناپایدار است

طاووس نیز چنین عذر آورد که من مرغی بهشتی‌ام. روزگاری دراز در بهشت به سر برده‌ام. مار با من آشنا شد؛ آشنایی با او سبب گردید که مرا از بهشت بیرون کنند. اکنون آرزویی بیش ندارم و آن این است که بدان گلشن خرم باز گردم و در آن گلزار باصفا بیاسایم. مرا از این سفر معذور دارید که مرا با سیمرغ کاری نیست. هدهد پاسخ گفت: «بهشت جایگاهی خرم و زیباست اما زیبایی بهشت نیز پرتوی از جمال سیمرغ است. بهشت در برابر سیمرغ چون دژه در برابر خورشید است.»

هر که داند گفت با فورشید راز
کسی که می‌تواند به معشوق ازلی (خدا)
کی تواند ماند از یک ذره باز؟
چگونه می‌تواند به چیزهای کوچک و پست
عشق بورزد؟
برسد و با او همراز شود،

آن گاه باز شکاری که شاهان او را روی شست می‌نشانند و با خویشان به شکار می‌برند، چنین گفت: «من بسیار کوشیده‌ام تا روی دست شاهان جا گرفته‌ام. پیوسته با آنان بوده‌ام و برای آنان شکار کرده‌ام. چه جای آن است که من دست شاهان بگذارم و در بیابان‌های بی‌آب و علف در جست‌وجوی سیمرغ سرگردان شوم؟ آن به که مرا نیز معذور دارید.»

فصل ششم : ادبیات داستانی

بعد از آن مرغان دیگر سر به سر
عزرها گفتند مشتی بی‌فبر
پس از آن پرندگان دیگر، همگی از روی نادانی و
بی‌خبری برای ادامه ندادن راه عذرهایی ذکر کردند.

اما هدهد دانا یک یک آنان را پاسخ گفت و عذرشان را رد کرد و چنان از شکوه و خرد و زیبایی سیمرغ سخن راند که مرغان جملگی شیدا و دلباخته گشتند؛ بهانه‌ها یک سو نهادند و خود را آماده ساختند تا در طلب سیمرغ به راه خود ادامه دهند و به کوه قاف سفر کنند. آن‌گاه اندیشیدند که در پیمودن راه و در هنگام گذشتن از دریاها و بیابان‌ها راهبر و پیشوایی باید داشته باشند. آن‌گاه برای انتخاب راهبر و پیشوا که در راه آنان را رهنمون شود، قرعه زدند. قضا را قرعه به نام هدهد افتاد.

پس بیش از صد هزار مرغ به دنبال هدهد به پرواز درآمدند. راه بس دور و دراز و هراسناک بود، هرچه می‌رفتند، پایان راه پیدا نبود. هدهد به مهربانی به همه جرئت می‌داد اما دشواری‌های راه را پنهان نمی‌ساخت.

گفت ما را هفت وادی در ره است
پون گزشتی هفت وادی، درگه است
هدهد گفت: در راه ما هفت بیابان (هفت مرحله)
وجود دارد، وقتی از این هفت مرحله گذشتیم، به درگاه
سیمرغ خواهیم رسید.

وا نیامر در بهان زین راه، کس
از کسانی که این راه را پیموده‌اند تا کنون کسی
برنگشته است
نیست از فرسنگ آن آگاه کس
تا از آن راه برای ما بگوید. هیچ کس از مسافت آن
آگاه نیست.

درس چهاردهم (سی مرغ و سیمرغ)

وادی اول

پیش‌ت آید هر زمانی صد تعب
رنج و سختی‌های فراوانی روبه رو می‌شوی.

پون فرو آیی به وادی طلب
وقتی که به مرحله‌ی طلب برسی، هر لحظه با

ملک اینها بایرت دریافت در یافتن
را از جمله قدرت و ثروت را فدا کنی و از دست
بدهی.

ملک اینها بایرت انداختن
در وادی طلب باید همه‌ی تعلقات و دل‌بستگی‌ها



وادی دوم

غرق آتش شد کسی کانه رسید
هر کس که به آنجا راه یافت، همه‌ی وجودش سوز و گداز
می‌شود.

بعد از این وادی عشق آید پرید
پس از مرحله‌ی طلب، وادی عشق پدیدار می‌شود.

گرم رو، سوزنده و سرکش بود
تندرو، سوزنده و سرکش باشد. (عاشق، آرام و قرار
ندارد)

عاشق آن باشد که پون آتش بود
عاشق واقعی آن کسی است که همانند آتش،



فصل ششم : ادبیات داستانی

وادی سوم

معرفت را وادی ای بی‌پا و سر
معرفت، در نظر تو جلوه می‌کند

بعد از آن بنماید پیش نظر
پس از مرحله‌ی عشق، وادی بی‌حد و مرز

Empty dashed box for student response.

از سپهر این ره عالی صفت
آفتاب معرفت و شناخت بتابد ...

پس بتابد آفتاب معرفت
وقتی که از آسمان این راه عالی و والا،

Empty dashed box for student response.

بازیابد در حقیقت سر فویش...
و در واقع از مقام و مرتبه‌ی خود آگاه می‌گردد.

هریکی بینا شود بر قدر فویش
هرکسی به اندازه‌ی استعداد و شایستگی خود بینا و
اهل بصیرت می‌شود

Empty dashed box for student response.



درس چهاردهم (سی مرغ و سیمرغ)

وادی چهارم

بعد از این وادی استغنا بُور پس از مرحله‌ی معرفت، وادی استغنا و بی‌نیازی است

نه درو دعوی و نه معنا بُور که در آن هیچ ادعا و کلام و مقصودی وجود ندارد. (رهایی از همه وابستگی‌ها)

هشت هفت نیز اینها مرده‌ای است هفت دوزخ همپو یخ افسرده‌ای است

در این جا، هشت درجه بهشت بی‌ارزش است و هفت طبقه‌ی جهنم نیز چون یخی سرد و افسرده



وادی پنجم

بعد از این وادی توفیر آیرت پس از وادی استغنا، وادی توحید است.

منزل تفریر و تفریر آیرت در این مرحله سالک باید از هرچه غیر حق است، خالی شود و با حق یکی گردد.

روی‌ها چون زین بیابان درکنند اگر سالکان از این بیابان (توحید) بگذرند

بمله سر از یک گریبان برکنند همگی به وحدت و یگانگی می‌رسند.



فصل ششم : ادبیات داستانی

واوی ششم

کار دائم درد و حسرت آیدت
کار سالک در این مرحله پیوسته تحمل مشقت
و حسرت است.

بعد از این وادی حیرت شروع می‌شود.
پس از وادی توحید، وادی حیرت شروع می‌شود.

Empty dashed box for notes.

در تمیز مانده و گم کرده راه
سرگردانی و سردرگمی می‌شود و راه را گم
می‌کند

مرد هیران چون رسد این جایگاه
وقتی سالک به مقام حیرت می‌رسد، دچار

Empty dashed box for notes.



واوی هفتم

کی بود این جا سفن گفتن روا
در این مرحله سخن گفتن، روا و شایسته نیست.

بعد از این وادی فقر است و فنا
پس از وادی حیرت، مرحله‌ی فقر و فناست (یعنی؛
نیستی سالک در خداوند و بیرون آمدن از صفات
خود)؛

Empty dashed box for notes.

گم شده بینی ز یک فورشید، تو
(سالک در این مرحله همه چیز را فراموش
می‌کند و به مرحله بی‌خبری مطلق می‌رسد.)

صد هزاران سایه جاوید، تو
در این مرحله سایه‌های جاویدی را می‌بینی که به
سبب خورشید وجود حق، گم و ناپیدا هستند.

Empty dashed box for notes.



درس چهاردهم (سی مرغ و سیمرغ)

مرغان از این همه سختی وحشت کردند. برخی در همان نخستین منزل از پا درآمدند و بسیاری در دومین منزل به زاری زار جان سپردند اما آنان که همت یارشان بود، پیش تر می رفتند. روزگار سفر، سخت دراز شد.

این عدهٔ قلیل چون بر بالای کوه آمدند، روشنایی خیره کننده‌ای دیدند اما از سیمرغ خبری نبود. مرغان از خستگی و ناامیدی بی حال و ناتوان بر زمین افتادند و همگی را خواب در ربود. در خواب سروش غیبی به آنها گفت: «در خویشتن بنگرید؛ سیمرغ حقیقی همان شما هستید. ناگهان از خواب پریدند. سختی‌ها و رنج‌ها را فراموش کردند و به شادمانی در یکدیگر نگریستند.»

پون نگه کردند آن سی مرغ زود
وقتی سالکان راه حق بعد از سپری کردن راه
سفت، به فودشان توجه کردند.

بی شک این سی مرغ آن سیمرغ بود
دیدند که بی شک سیمرغ در وجود فود
آنهاست

فویش را دیدند سیمرغ تمام
وقتی آن سی پرنده به یکدیگر نگاه کردند،
دیدند

بود فود سیمرغ، سی مرغ تمام
که بی تردید فودشان (سی مرغ) همان وجود
واحدی (سیمرغ) هستند که به دنبال آن بودند.

ممو او گشتند آفر بر دوام
آنها در خود محو و نابود شدند تا به مقام
سیمرغ (وحدانیت) رسیدند

سایه در فورشید گم شد والسلام
و همچون سایه در برابر خورشید ناپدید شدند.

ابیات درس برگرفته از منطق الطیر، عطار نیشابوری

فصل ششم : ادبیات داستانی

کارگاه متن پژوهی 

◀ قلمرو زبانی

۱- معنای واژه‌های «قبا»، «تعب» و «تجرید» را با توجه به بیت‌های زیر بنویسید.

■ سرو و مهت نفوانم، فوانم، پرا نفوانم؟ هم ماه با کلاهی، هم سرو با قبایی فرخی سیستانی

■ در این مقام، طرب بی تعب نفواهد دید که پای نیک و بد است این سرای پاک و پلید سنایی

■ اولاً تهرید شو از هر چه هست وانگهی از فود بشو یکبار دست اسیری لاهیجی

۲- اجزای بیت زیر را طبق زبان معیار مرتب کنید؛ سپس نقش دستوری هر جزء را بنویسید.

بعد از این وادی هیرت آیدت کار دائم درد و هسرت آیدت

۳- متن زیر را با توجه به «نقش‌های تبعی» بررسی کنید.

ما پرندگان را نیز پیشوا و شهریار است. نامش سیمرغ است و در پس کوه قاف، بلندترین کوه روی زمین، بر درختی بلند آشیان دارد.

◀ قلمرو ادبی

۱- با توجه به متن درس، هر یک از پرندگان زیر، نماد چه کسانی هستند؟

■ بلبل (.....)

■ باز (.....)

۲- «وجه شبه» را در بیت زیر، مشخص کنید؛ توضیح دهید شاعر برای بیان وجه شبه، از کدام آرایه‌های ادبی دیگر بهره گرفته است؟

عاشق آن باشد که چون آتش بُور گرم رو، سوزنده و سرکش بُور

۳- درباره تلمیح به کار رفته در بیت زیر توضیح دهید.

ز نیرنگ هوا و از خریب آژ فاقانی دلت فلد است فالی ساز از طاووس و شیطانش

درس چهاردهم (سی مرغ و سیمرغ)

◀ قلمرو فکری

۱- معنی و مفهوم بیت زیر را به نثر روان بنویسید.

گل اگر چه هست بس صاحب جمال هُسن او در هفته‌ای گیرد زوال

۲- بیت زیر با کدام بیت از درس ششم مناسبت دارد؟ دلیل خود را بنویسید.

شیرمردی باید این ره را شگرف زانکه ره دور است و دریا ژرف ژرف

۳- هر بیت زیر، یادآور کدام وادی از هفت وادی است؟

عطار	هر که فانی شد ز خود، مردانه‌ای است	الف) وصلت آن کس یافت کز خود شد فنا
سنایی	همت پست کی رسد به خراز؟	ب) دل چه بندی در این سرای مجاز؟
هاتف اصفهانی	بلوه آب صاف در گل و خار	پ) چشم بگشا به گلستان و بین

۴- با توجه به آیه شریفه و سروده زیر، تحلیلی کوتاه از داستان «سی مرغ و سیمرغ» ارائه دهید.

■ وَ فِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ وَ فِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ : و در روی زمین برای اهل یقین، نشانه‌هایی است و در وجود شما [نیز] نشانه‌هایی است. پس چرا نمی‌بینید؟
(الذاریات / آیات ۲۰ و ۲۱)

ای نسخه نامه الهی، که تویی	وی آینه جمال شاهی، که تویی
بیرون ز تو نیست هر چه در عالم هست	در خود بطلب هر آن چه فواهی، که تویی
	نجم رازی



کنج حکمت: کلان‌ترو اولی‌تر!

اشتری و گرگی و روباهی از روی مصاحبت مسافرت کردند و با ایشان از وجهِ زاد و توشه، گرده‌ای بیش نبود. چون زمانی برفتند و رنج راه در ایشان اثر کرد، بر لب آبی نشستند و میان ایشان از برای گرده مخاصمت رفت. تا آخر الأمر بر آن قرار گرفت که هر کدام از ایشان به زاد بیشتر، بدین گرده خوردن اولی‌تر.

گرگ گفت: «پیش از آنکه خدای- تعالی- این جهان بیافریند، مرا به هفت روز پیش‌تر مادرم بزاد!» روباه گفت: «راست می‌گویی؛ من آن شب در آن موضع حاضر بودم و شما را چراغ فرا می‌داشتم و مادرت را اعانت می‌کردم!» اشتر چون مقالات گرگ و روباه بر آن‌گونه شنید، گردن دراز کرد و گرده برگرفت و بخورد و گفت: «هر که مرا ببند، به حقیقت داند که از شما بسیار کلان‌ترم و جهان از شما زیادت دیده‌ام و بار بیشتر کشیده‌ام!»

سنن‌بادنامه، ظهیری سمرقندی



درس چهاردهم (سی مرغ و سیمرغ)



سوالات امتحان نهایی درس چهاردهم

◀ قلمرو زبانی: معنی واژه، املا و دستور

معنی واژه:

- ۱- شیرمردی باید این ره را شگرف: قوی، نیرومند (دی ۹۸)
- ۲- این عده قلیل بر بالای کوه، روشنایی خیره‌کننده‌ای دیدند. کم، اندک (خ ۹۹ انسانی)
- ۳- معادل درست توضیح عرفانی زیر را از داخل کمانک انتخاب کنید. (خ ۹۸)
 - خالی شدن قلب سالک از آن چه جز خداست. (تجربید / اشتیاق)
- ۴- با توجه به معنی، واژه درست را انتخاب کنید. (دی ۹۸)
 - برای انتخاب راهبر و پیشوا قرعه زدند، را قرعه به نام هدهد افتاد. (غذا- قضا)
- ۵- پیش از آمدن هر زمانی صد تعب: رنج و سختی (خ ۱۴۰۰)
- ۶- گرم رو، سوزنده و سرکش بود: مشتاق و کوشا (خ ۱۴۰۰)
- ۷- جمله « خالی شدن قلب سالک از آنچه جز خداست » در توضیح کدام اصطلاح عرفانی است؟ (ش ۱۴۰۱)

الف) استغنا	ب) اشتیاق	ج) <u>تجربید</u>	د) تفرید
-------------	-----------	------------------	----------

املا:

- ۱- شاهان باز شکاری را روی (شست / شصت) می نشانند و به شکار می بردند. (خ ۱۴۰۱)

دستور:

- ۱- در متن زیر، یک نقش تبعی «معطوف» و یک «بدل» بیابید. (ش ۹۸، ش ۹۹ و دی ۱۴۰۰ و ش ۱۴۰۱)

«ما پرندگان را نیز پیشوا و شهریاری است. نامش سیمرغ است و در پس کوه قاف، بلندترین کوه روی زمین، بر درختی بلند، آشیان دارد.» معطوف: شهریاری / بدل: پرندگان یا بلندترین کوه روی زمین
- ۲- در عبارت زیر، یک حرف پیوند همپایه‌ساز بیابید. (خ ۹۸)

«برخی در همان نخستین منزل از پا در آمدند. بسیاری در دومین منزل به زاری زار جان سپردند اما آنان که همت یارشان بود، پیش‌تر می‌رفتند.» هم پایه‌ساز
- ۳- در عبارت « من بسیار کوشیده‌ام تا روی دست شاهان جا گرفته‌ام. پیوسته با آنان بوده‌ام و برای آنان شکار کرده‌ام. آن به که مرا نیز معذور دارید.» (خ ۱۴۰۰)

الف) یک پیوند وابسته ساز و یک پیوند هم پایه ساز بیابید. تا، که / و

ب) چه فعلی حذف شده است؟ نوع حذف لفظی است یا معنوی؟ است، معنوی

فصل ششم: ادبیات داستانی

◀ قلمرو ادبی (آرایه‌های ادبی)

۱- در بیت زیر، شاعر برای بیان وجه شبه، از کدام آرایه ادبی بهره برده است؟ (ش ۹۸)

«عاشق آن باشد که چون آتش بود گرم رو، سوزنده و سرکش بود»

کنایه، تناسب یا مراعات نظیر و ایهام

۲- با توجه به عبارت زیر و منطق الطیر، «بلبل» نماد چه کسانی است؟ (ش ۹۸ و دی ۱۴۰۰)

«هدهد به بلبل پاسخ گفت: «مهرورزی تو بر گل کار راستان و پاکان است اما زیبایی محبوب تو چند روزی بیش نیست.»

عاشقان مجازی

۳- درباره «تلمیح» به کار رفته در بیت زیر، یک سطر توضیح دهید. (خ ۹۹ تهری و ریاضی)

■ طاووس باغ قدسم، نی بوم این فرابه آن باست بلوه‌گاهم، اینبا چه کار دارم؟ اشاره به این باور که طاووس پرنده‌ای بهشتی بوده است، اما به خاطر همدستی با ابلیس از بهشت رانده شده است.

۴- بلبل و هدهد نماد چه کسانی هستند؟ (خ ۱۴۰۰) عاشق مجازی / پیر و مرشد و راهنما

۵- باز شکاری و سیمرغ نماد چه کسانی هستند؟ (خ ۱۴۰۰) جاه طلب / خداوند

۶- درباره تلمیح به کار رفته در بیت زیر، توضیح دهید. (دی ۱۴۰۰)

«ز نیرنگ هوا و از فریب آذ خاقانی دلت خلد است خالی ساز از طاووس و شیطانش»

بنابر روایات طاووس از مرغان بهشتی بود و در فریفتن آدم و حوا با شیطان همکاری کرد

◀ قلمرو فکری: معنی و مفهوم نظم و نثر، درک مطلب و تناسب معنایی

۱- هر یکی بینا شود بر قدر فویش باز یابد در حقیقت صدر فویش: هر کس به ارزش و جایگاه خود پی

می او در حقیقت از مقام خود آگاه می‌شود. (ش ۹۸)

۲- آن که او را شناسد، دوری او را تحمل نتواند کرد و آن که بدو رو آرد، بدو نتواند رسید: کسی که سیمرغ (خداوند) را

بشناسد، نمی‌تواند دوری از او را تحمل کند و کسی که به او رو بیاورد، نمی‌تواند به او دست یابد. (دی ۹۸)

۳- صدهزاران سایه جاوید، تو گم شره بینی ز یک فورشید، تو: در مرحله فنا (هفتم) همه

پدیده‌هایی که سایه‌هایی بر چهره خداوند بودند، با آشکار شدن خورشید حق، از بین می‌روند و حق آشکار

می‌گردد. (خ ۹۹ ت. ر)

۴- مرغان جملگی شیدا شدند؛ بهانه‌ها یک سو نهادند: همه پرندگان عاشق دیدار سیمرغ شدند و

بهانه‌جویی را کنار گذاشتند. (خ ۹۹ تهری و ریاضی)

درس چهاردهم (سی مرغ و سیمرغ)

۵- چون فرود آبی به واری طلب پیشت آید هر زمانی صد تعب: وقتی به بیابان و مرحله اول، یعنی طلب، قدم بگذاری، هر لحظه با رنج و سختی زیادی روبه‌رو خواهی شد. (خ ۹۹ انسانی و دی ۱۴۰۰)

۶- وانیماد در جهان زین راه کس نیست از فرسنگ آن آگاه کس: در جهان کسی از این راه باز نگشته است و کسی از مسافت آن آگاهی ندارد. (ش ۹۹ و ش ۱۴۰۰ و دی ۱۴۰۱)

۷- ما پرندگان را نیز پیشوا و شهریاری است. در خرد و بینش، او را همتایی نیست: ما پرندگان هم رهبر و پادشاهی داریم که در خرد و بینش، همانندی ندارد. (دی ۹۹)

۸- بیت: «هشت جنت نیز اینجا مرده‌ای است / هفت دوزخ همچو یخ افسرده‌ای است»، بیانگر کدام وادی عرفانی است؟
الف) فنا (ب) توحید (ج) حیرت (د) استغنا (ش ۹۸، خ ۹۹ انسانی، ش ۹۹ و دی ۱۴۰۰ و خ ۱۴۰۰)

۹- هریک از بیت‌های ردیف اول با کدام یک از وادی‌های عرفانی ذکر شده در ردیف دوم مطابقت دارد؟ (خ ۹۸)

ردیف اول	ردیف دوم
بیت	وادی عرفانی
الف) هر یکی بینا شود بر قدر خویش	توحید
ب) روی‌ها چون زین بیابان در کنند	استغنا
ج) هشت جنت نیز این نیز اینجا مرده‌ای است	معرفت

الف) معرفت (ب) توحید (ج) استغنا

۱۰- هریک از ابیات زیر، یادآور کدام یک از هفت وادی در سروده عطار است؟ (نام وادی را بنویسید).

الف) وصلت آن کس یافت کز خود شد فنا هر که فانی شد ز خود، مردانه‌ای است فنا (وادی هفتم)
(دی ۹۸ و خ ۱۴۰۰)

ب) روی‌ها چون زین بیابان در کنند جمله سر ز یک گریبان برکننده توحید (وادی پنجم) (دی ۹۸)

ج) صدهزاران سایه باویر، تو گم شده بینی ز یک فورشید، تو فنا (وادی هفتم)

(خ ۹۹ و دی ۱۴۰۰ و ش ۱۴۰۱)

د) مرد هیران چون رسد این جایگاه در تفر مانده و گم کرده راه حیرت (وادی ششم) (ش ۹۹)

۱۱- در بیت زیر، معنای قسمت مشخص شده را بنویسید. (خ ۹۹ انسانی و ش ۱۴۰۰)

روی‌ها چون زین بیابان در کنند جمله سر از یک گریبان برکنند

همگی به وحدت و یگانگی می‌رسند.



فصل ششم : ادبیات داستانی

۱۲- پون بود کقلیم ما را شاه نیست پیش از این بی شاه بودن راه نیست (خ ۱۴۰۰)

چرا سرزمین ما شاه ندارد پیش از این بدون شاه بودن شایسته نیست

۱۳- با توجه به هفت وادی عرفانی منطق الطیر هر یک از بیت های ردیف نخست با کدام بیت در ردیف دوم یاد آور

وادی مشترکی است؟ (در ردیف دوم یک بیت اضافی است) (خ ۱۴۰۰)

ردیف	نخست	ردیف	دوم
۱	روی ها چون زین بیایان در کنند	الف	هر یکی بینا شود بر قدر خویش باز یابد در حقیقت صدر خویش
	جمله سر از یک گریبان بر کنند	ب	چشم بگشا به گلستان و بین جلوه آب صاف در گل و خار
۲	دل چه بندی در این سرای مجاز همت پست کی رسد به فراز	ج	مال اینجا بایدت انداختن ملک اینجا بایدت درباختن

۱- ب / ۲- ج

۱۴- وادی مرتبط با بیت را مشخص کنید (ش ۱۴۰۰)

الف	دل چه بندی در این سرای مجاز همت پست کی رسد به فراز	(۱) توحید
ب	صد هزاران سایه جاوید تو گم شده بینی ز یک خورشید تو	(۲) طلب
		(۱) فقر و فنا
		(۲) حیرت

۱۵- با توجه به متن زیر منظور هدهد از " خورشید " و " ذره " چیست؟ (خ ۱۴۰۰)

هدهد پاسخ گفت: «بهشت جایگاهی خرم و زیباست اما زیبایی بهشت نیز پرتوی از جمال سیمرغ است.»

هر که داند با خورشید گفت راز کی تواند ماند با یک ذره باز؟

خدا یا سیمرغ / بهشت (دل بستگی های مادی)

۱۶- " مال اینجا بایرت انداختن ملک اینجا باید در بافتن " یاد آور وادی طلب یا اول از منطق الطیر است. (خ ۱۴۰۱)

۱۷- « و نیامد در جهان زین راه کس / نیست از فرسنگ آن آگاه کس » (ش ۱۴۰۱)

کسی در جهان از این راه بازنگشته است. کسی از مسافت این راه آگاه نیست

۱۸- کدام یک از بیت های زیر، بیانگر وادی «استغنا» است؟ (دی ۱۴۰۰)

الف) مال اینجا بایرت انداختن ملک اینجا بایرت در بافتن

ب) هشت جنت نیز اینجا مرده ای است هفت دوزخ همچو یخ افسرده ای است

۱۹- مقصود از «سرای پاک و پلید» در بیت زیر چیست؟ (دی ۱۴۰۰) دنیا

«در این مقام، طرب بی تعب نفاهد دیر که پای نیک و بد است این سرای پاک و پلید»

درس چهاردهم (سی مرغ و سیمرغ)

◀ لغت (سی مرغ و سیمرغ)

۳۴۴. **زاد:** توشه، خوردنی و آشامیدنی که در سفر همراه می‌برند.

۳۴۵. **سروش:** پیام آور، فرشته پیام آور

۳۴۶. **شگرف:** قوی، نیرومند

۳۴۷. **شیدا:** عاشق، دل داده

۳۴۸. **صدر:** طرف بالای مجلس، جایی از اتاق و مانند آن که برای نشستن بزرگان مجلس اختصاص می‌یابد؛ مجازاً ارزش و اعتبار

۳۴۹. **کلان:** دارای سن بیشتر

۳۵۰. **گرم رو:** مشتاق، به شتاب رونده و چالاک، کوشا

۳۵۱. **گرده:** قرص نان، نوعی نان

۳۵۲. **مخاصمت:** دشمنی، خصومت

۳۵۳. **مصاحبت:** هم‌نشینی، هم‌صحبت داشتن

۳۵۴. **مقالات:** چ مقالات، گفتارها، سخنان

۳۵۵. **وادی:** سرزمین، در متن درس مجازاً در معنای «بیابان» کاربرد دارد.

۳۳۴. **استغنا:** بی‌نیازی، در اصطلاح، بی‌نیازی سالک از هر چیز جز خدا

۳۳۵. **اعانت:** یاری دادن، یاری

۳۳۶. **افسرده:** منجمد، سرمازده

۳۳۷. **اکناف:** چ گنّف، اطراف، کناره‌ها

۳۳۸. **اولی:** شایسته؛

۳۳۹. **اولی‌تر:** شایسته‌تر (با آنکه «اولی» خود صفت تفصیلی است؛ در گذشته به آن «تر» افزوده‌اند).

۳۴۰. **تجرید:** در لغت به معنای تنهایی گزیدن، ترک گناهان و اعراض از امور دنیوی و تقرّب به خداوند؛ در اصطلاح تصوّف، خالی شدن قلب سالک از آنچه جز خداست.

۳۴۱. **تعب:** رنج و سختی

۳۴۲. **تفرید:** دل خود را متوجّه حق کردن، دل از علایق بریدن و خواست خود را فدای خواست ازلی کردن، فردشمردن و یگانه دانستن خدا؛ تفرید را عطار در معنی گم شدن عارف در معروف به کار می‌برد؛ یعنی وقتی که در توحید غرق شد، آگاهی از این گمشدگی را گم کند و به فراموشی سپارد.

۳۴۳. **دعوی:** ادّعا، ادّعای خواستن یا داشتن چیزی؛ معنی و دعوی دو مفهوم متقابل و متضادند. **معنی،** حقیقتی است که نیاز به اثبات ندارد و **دعوی** لافی است تهی از معنی.



◀ املا

مجمع - مرغان - شهریار - اقلیم - هدهد - افسر - گشته ام - اطراف - اکناف - گیتی - آگاه - پرنندگان - کوه قاف - آشیان - همتا - دژه - شکوه - مهریزی - جملگی - خطرات - هراس - تحمّل - پوزش - هموار - محبوب - صاحب - زوال - طاووس - عذر - آرزو - گلزار - صفا - معذور - شاهان - دل باخته - بهانه - طلب - راهبر - رهنمون - قرعه - قضا - دراز - هراسناک - جرئت - فرسنگ - تعب - غرق - سوزنده - سرکش - بتابد - معرفت - عالی صفت - قدر - حقیقت - صدر - استغنا - دعوی - معنا - افسرده - توحید - تفرید - تجرید - حیرت - دائم - حسرت - حیران - تحیر - فقر - سایه - وحشت - نخستین - منزل - زاری - همّت - روزگار - خستگی - همگی - سروش غیبی - شادمانی - محو - قبا - طرب - تجدید - طبق - معیار - باغ قدس - جلوه گاه - وصلت - مجاز - فراز - گل و خار - نسخه - نجم رازی - مصاحبت - اشتر - وجه - زاد و توشه - مخاصمت - آخرالامر - قرار - موضع - حاضر - اعانت



فصل هفتم : ادبیات داستانی

درس شانزدهم: کباب غاز

شب عید نوروز بود و موقع ترفیع رتبه. در اداره با هم قطارها قرار و مدار گذاشته بودیم که هرکس اول ترفیع رتبه یافت، به عنوان ولیمه ، کباب غاز صحیحی بدهد دوستان نوش جان نموده به عمر و عزّتش دعا کنند.

زد و ترفیع رتبه به اسم من درآمد. فوراً مسأله مهمانی و قرار با رفقا را با عیالم که به تازگی با هم عروسی کرده بودیم در میان گذاشتم. گفت تو شیرینی عروسی هم به دوستانت نداده‌ای و باید در این موقع درست جلوشان درآیی. ولی چیزی که هست چون ظرف و کارد و چنگال برای دوازده نفر بیش‌تر نداریم یا باید باز یک دست دیگر خرید و یا باید عده میهمان بیشتر از یازده نفر نباشد که با خودت بشود دوازده نفر .»

گفتم : «خودت بهتر می‌دانی که در این شب عیدی مالیه از چه قرار است و بودجه ابداً اجازه خریدن خرت و پرت تازه نمی‌دهد و دوستان هم از بیست‌وسه‌چهار نفر کم‌تر نمی‌شوند.گفت: « تنها همان رتبه‌هایی بالا را وعده بگیر و مابقی را نقداً خط بکش و بگذار سماق بکنند.» گفتم: « ای بابا، خدا را خوش نمی‌آید. این بدبخت‌ها سال آزرگار یک بار برایشان چنین پایی می‌افتد و شکم‌ها را مدتی است صابون زده‌اند که کباب غاز بخورند و ساعت شماری می‌کنند. چطور است از منزل یکی از دوستان و آشنایان یک دست دیگر ظرف و لوازم عاریه بگیریم؟»

با اوقات تلخ گفت: « این خیال را از سرت بیرون کن که محال است در میهمانی اول بعد از عروسی بگذارم از کسی چیز عاریه وارد این خانه بشود؛ مگر نمی‌دانی که شکوم

درس شانزدهم (کباب غاز)

ندارد و بچه اول می‌میرد؟»

گفتم: « پس چاره‌ای نیست جز این که دو روز مهمانی بدهیم. یک روز یک دسته بیایند و بخورند و فردای آن روز دسته‌ای دیگر.» عیالم با این ترتیب موافقت کرد. و بنا شد روز دوم عید نوروز دسته اول و روز سوم دسته دوم بیایند.

اینک روز دوم عید است و تدارک پذیرایی از هرجهت دیده شده است. علاوه بر غاز معهود، آش جو اعلا و کباب برة ممتاز و دو رنگ پلو و چندجور خورش با تمام مخلفات رو به راه شده است. در تختخواب گرم و نرم و تازه‌ای لم داده بودم و مشغول خواندن حکایت‌هایی بی‌نظیر بودم. درست کیفور شده بودم که عیالم وارد شد و گفت: « جوان دیلاقی مصطفی نام، آمده، می‌گوید پسرعموی تنی توست و برای عید مبارکی شرفیاب شده است.» مصطفی پسرعموی دختردایی خاله مادرم می‌شد. جوانی به سن بیست و پنج یا بیست و شش؛ لات و لوت و آسمان جُل و بی‌دست و پا و پخمه و تا بخواهی بدریخت و بدقواره. الحمدالله که سالی یک مرتبه بیشتر از زیارت جمالش مسرور و مشعوف نمی‌شدم.

به زخم گفتم: « تو را به خدا بگو فلانی هنوز از خواب بیدار نشده و شرّ این گول بی شاخ و دم را از سر ما بکن.»

گفتم: « به من دخی ندارد! ماشاء الله هفت قرآن به میان پسرعموی خودت است. هرگلی هست به سر خودت بزن.»

دیدم چاره‌ای نیست و خدا را هم خوش نمی‌آید این بیچاره که لابد از راه دور و دراز با شکم گرسنه و پای برهنه به امید چند ریال عیدی آمده ناامید کنم. پیش خودم گفتم:»



فصل هفتم : ادبیات داستانی

چنین روز مبارکی صله ارحام نکنی، کی خواهی کرد؟» لهذا صدایش کردم، سرش را خم کرده وارد شد. دیدم ماشاء الله چشم بد دور آقا و اترقیده اند؛ قدش درازتر و تک و پوزش کریه تر شده است. گردنش مثل گردن همان غاز مادرمرده ای بود که در همان ساعت در دیگ مشغول کباب شدن بود؛ از توصیف لباسش بهتر است بگذرم ولی همین قدر می دانم که سر زانوهای شلوارش که از بس شسته بودند، به قدر یک وجب خورد رفته بود. چنان باد کرده بود که راستی راستی تصوّر کردم دو رأس هندوانه از جایی کش رفته و در آنجا مخفی کرده است. مشغول تماشا و ورناداز این مخلوق کمیاب و شیء عجاب بودم که عیالم هراسان وارد شده، گفت: « خاك به سرم، مرد حسابی، اگر این غاز را برای میهمان های امروز بیاوریم، برای میهمان های فردا از کجا غاز خواهی آورد؟ تو که یک غاز بیش تر نیاورده ای و به همه دوستانت هم وعده کباب غاز داده ای!»

دیدم حرف حسابی است و بدغفلتی شده؛ گفتم: « آیا نمی شود نصف غاز را امروز و نصف دیگرش را فردا سر میز آورد؟»

گفت مگر می خواهی آبروی خودت را بریزی؟ هرگز دیده نشده که نصف غاز سر سفره بیاورند. تمام حُسن کباب غاز به این است که دست نخورده و سر به مهر روی میز بیاید.»

حقاً که حرف منطقی بود و هیچ برو برگرد نداشت. در دم ملتفت و خامت امر گردیده و پس از مدتی اندیشه و استشاره، چاره منحصر به فرد را در این دیدم که هرطور شده یک غاز دیگر دست و پا کنیم. به خود گفتم: « این مصطفی گرچه زیاد کودن و بی نهایت چُلَمَن است ولی پیدا کردن یک غاز در شهر بزرگی مثل تهران، کشف آمریکا و شکستن گردن رستم که نیست؛ لابد این قدرها از دستش ساخته است.» به او خطاب کرده

درس شانزدهم (کباب غاز)

گفتم: «مصطفی جان، لابد ملتفت شده‌ای مطلب از چه قرار است. می‌خواهم امروز نشان بدهی که چند مرده حلاجی و از زیر سنگ هم شده یک عدد غاز خوب و تازه به هر قیمتی شده، برای ما پیدا کنی.» مصطفی به عادت معهود ابتدا مبلغی سرخ و سیاه شد و بالاخره صدایش بریده بریده از نی پیچ حلقوم بیرون آمد و معلوم شد می‌فرمایند: «در این روز عید، قید غاز را باید به گلی زد و از این خیال باید منصرف شد، چون که در تمام شهر یک دگان باز نیست.»

با حال استیصال پرسیدم: «پس چه خاکی به سرم بریزم؟» با همان صدا، آب دهن را فرو برده گفت: «والله چه عرض کنم، مختارید ولی خوب بود میهمانی را پس می‌خواندید.» گفتم: «خدا عقلت بدهد یک ساعت دیگر مهمان‌ها وارد می‌شوند؛ چطور پس بخوانم؟» گفت: «خودتان را بزنید به ناخوشی و بگویید طبیب قدغن کرده، از تخت‌خواب پایین نیابید.» گفتم: «همین امروز صبح به چند نفرشان تلفن کرده‌ام، چطور بگویم ناخوشم؟» گفت: «بگویید غاز خریده بودم، سگ برد.» گفتم: «تورفقای مرا نمی‌شناسی، بچه قنداقی که نیستند که هر چه بگویم آنها هم مثل بچه آدم باور کنند. خواهند گفت می‌خواستی یک غاز دیگر بخری.» گفت: بسپارید اصلاً بگویند آقا منزل تشریف ندارند و به زیارت حضرت معصومه رفته اند.»

دیدم زیاد پرت و بلا می‌گوید؛ گفتم: «مصطفی می‌دانی چیست؟ عیدی تو را حاضر کرده‌ام. این اسکناس را می‌گیری و زود می‌روی که می‌خواهم هرچه زودتر از قول من و خانم به زن عموجانم سلام برسانی و بگویی ان‌شاءالله این سال نو به شما مبارک باشد و هزارسال به این سال‌ها برسید.» ولی معلوم بود که فکر و خیال مصطفی جای دیگر

فصل هفتم : ادبیات داستانی

است. بدون آن که اصلاً به حرف‌های من گوش داده باشد، دنباله افکار خود را گرفته، گفت: «اگر ممکن باشد شیوه‌ای سوار کرد که امروز مهمان‌ها دست به غاز نزنند، می‌شود همین غاز را فردا از نو گرم کرده دوباره سر سفره آورد.»

این حرف که در بادی امر زیاد بی‌پا و بی‌معنی به نظر می‌آمد، کم‌کم وقتی درست آن را در زوایا و خفایای خاطر و مخیله نشخوار کردم معلوم شد آن قدرها هم نامعقول نیست و نباید زیاد سرسری گرفت. هرچه بیشتر در این باب دقیق شدم، یک نوع امیدواری در خود حس نمودم و ستاره‌ی ضعیفی در شبستان تیره و تار درونم درخشیدن گرفت. رفته‌رفته سر دماغ آمدم و خندان و شادمان رو به مصطفی نمودم، گفتم: «اولین بار است که از تو یک کلمه حرف حسابی می‌شنوم ولی به نظرم این گره فقط به دست خودت گشوده خواهد شد. باید خودت مهارت به خرج بدهی که احادی از مهمانان درصدد دست زدن به این غاز برنیایند.»

مصطفی هم جانی گرفت و گرچه هنوز درست دستگیرش نشده بود که مقصود من چیست و مهارت‌تر را به کدام جانب می‌خواهم بکشم، آثار شادی در وجناتش نمودار گردید. بر تعارف و خوش‌زبانی افزوده، گفتم: «چرا نمی‌آیی بنشین؟ نزدیک‌تر بیا. روی این صندلی مخملی پهلوی خودم بنشین. بگو ببینم حال و احوالت چه طور است؟ چه کار می‌کنی؟ می‌خواهی برایت شغل و زن مناسبی پیدا کنم؟ چرا گز نمی‌خوری؟ از این باقلبا (باقلوا) نوش جان کن که سوغات یزد است...»

مصطفی قدّ دراز و کج و معوجش را روی صندلی مخمل جا داد و خواست جویده جویده از این بروز محبت و دل‌بستگی غیرمترقبه هرگز ندیده و نشنیده سپاس‌گزاری کند، ولی

درس شانزدهم (کباب غاز)

مهلتش نداده گفتم: «استغفرالله، این حرفها چیست؟ تو برادر کوچک من هستی. اصلاً امروز هم نمی گذارم از این جا بروی. الا ولله امروز باید ناهار را با ما صرف کنی. همین الان هم به خانم می سپارم یک دست از لباس های شیک خودم را هم بدهد بیوشی و نونوار که شدي، باید سر میز پهلوئی خودم بنشینی. چیزی که هست، ملتفت باش وقتی بعد از مقدمات آتش جو و کباب بره و برنج و خورش، غاز را روی میز آوردند، می گویی ای بابا، دستم به دامنانتان، دیگر شکم ما جا ندارد. این قدر خورده ایم که نزدیک است بترکیم. گاه از خودمان نیست، کاهدان که از خودمان است. از طرف خود و این آقایان استدعای عاجزانه دارم بفرمایید همین طور این دوری را برگردانند به اندرون و اگر خیلی اصرار دارید، ممکن است باز یکی از ایام همین بهار، خدمت رسیده از نو دلی از عزا درآوریم. ولی خدا شاهد است اگر امروز بیش تر از این به ما بخورانید همین جا بستری شده وبال جانست می گردیم؛ مگر آن که مرگ ما را خواسته باشید. آن وقت من هرچه اصرار و تعارف می کنم، تو بیش تر ابا و امتناع می ورزی و به هر شیوه ای هست مهمانان دیگر را هم با خودت همراه می کنی».

مصطفی که با دهان باز و گردن دراز حرف های مرا گوش می داد، پوزخند نمکینی زد و گفت: خوب دستگیرم شد. خاطر جمع باشید که از عهده برخوردارم آمد» چندین بار درسش را تکرار کردم تا از بر شد بعد برای تبدیل لباس و آراستن سر و وضع او را به اتاق دیگر فرستادم.

دو ساعت بعد مهمان ها بدون تخلف، تمام و کمال دور میز حلقه زده در صرف کردن صیغه «بلعت» اهتمام تامی داشتند که ناگهان مصطفی با لباس تازه و جوراب و کراوات



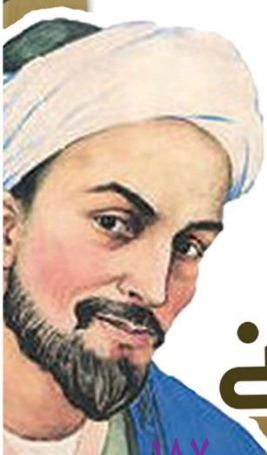
فصل هفتم : ادبیات داستانی

ابریشمی ممتاز و پوتین جیر براق و خرامان مانند طاووس مست وارد شد؛ خیلی تعجب کردم که با آن قد دراز چه حقه‌ای به کار برده که لباس من این طور قالب بدنش درآمده است. گویی جامه‌ای بود که درزی ازل به قامت زیبای جناب ایشان دوخته است.

آقای مصطفی خان با کمال متانت، تعارفات معمولی را برگزار کرده و با وقار و خونسردی هرچه تمام‌تر، به جایی خود، زیر دست خودم، به سر میز قرار گرفت. او را به عنوان یکی از جوان‌های فاضل و لایق پایتخت به رفقا معرفی کردم و چون دیدم به خوبی از عهده وظایف مقرر خود برمی‌آید، قلباً خیلی مسرور شدم و در باب آن مسئله معهود، خاطرمد داشت کم‌کم به کلی آسوده می‌شد.

محتاج به تذکر نیست که ایشان در خوراک هم سر سوزنی قصور را جایز نمی‌شمردند. حالا دیگر چانه‌اش هم گرم شده و در خوش‌زبانی و حرّافی و شوخی و بذله و لطیفه نوک جمع را چیده و متکلم وحده و مجلس آرای بلامعارض شده است. این آدم بی‌چشم‌ورو که از امامزاده داود و حضرت عبدالعظیم قدم آن طرف‌تر نگذاشته بود، از سرگذشت‌های خود در شیکاگو و منچستر و پاریس و شهرهای دیگری از اروپا و امریکا چیزها حکایت می‌کرد که چیزی نمانده بود خود من هم بر منکرش لعنت بفرستم. همه گوش شده بودند و ایشان زبان. عجب در این است که فرورفتن لقمه‌های پی‌درپی ابداً جلوی صدایش را نمی‌گرفت. گویی حنجره‌اش دو تنبوشه داشت؛ یکی برای بلعیدن لقمه و دیگری برای بیرون دادن حرف‌های قلنبه.

به مناسبت صحبت از سیزده عید بنا کرد به خواندن قصیده‌ای که می‌گفت همین دیروز ساخته. فریاد و فغان مرحبا و آفرین به آسمان بلند شد. دو نفر از آقایان که خیلی ادعای



درس شانزدهم (کباب غاز)

فضل و کمالشان می‌شد مقداری از ابیات را دو بار و سه بار مکرر خواستند. یکی از حضار که کبابه شعر و ادب می‌کشید چنان محظوظ گردیده بود که جلو رفته جبهه شاعر را بوسیده و گفت: «ای‌والله، حقیقتاً استادی» و از تخلص او پرسید. مصطفی به رسم تحقیر، چین به صورت انداخته گفت: «من تخلص را از زواید و از جمله رسوم و عاداتی می‌دانم که باید متروک گردد، ولی به اصرار مرحوم ادیب پیشاوری که خیلی به من لطف داشتند و در اواخر عمر با بنده مألوف بودند و کاسه و کوزه یکی شده بودیم، کلمه «استاد» را برحسب پیشنهاد ایشان اختیار کردم اما خوش ندارم زیاد استعمال کنم.» همه حضار یک صدا تصدیق کردند که تخلصی بس به جاست و واقعاً سزاوار حضرت ایشان است.

در این اثنا صدای زنگ تلفن از سرسرای عمارت بلند شد. آقای استاد رو به نوکر نموده فرمودند: «هم قطار احتمال می‌دهم وزیر داخله باشد و مرا بخواهد. بگویید فلانی حالا سر میز است و بعد خودش تلفن خواهد کرد.» ولی معلوم شد نمره غلطی بوده است. اگر چشمم احیاناً تو چشمش می‌افتاد، با همان زبان بی‌زبانی نگاه، حقیقتش را کف دستش می‌گذاشتم. ولی شستش خبردار شده بود و چشمش مثل مرغ سربریده مدام روی میز از این بشقاب به آن بشقاب می‌دوید و به کاینات اعتنا نداشت...

حالا آش جو و کباب بره و پلو و چلو و مخلفات دیگر صرف شده است و موقع مناسبی است که کباب غاز را بیاورند.

دلیم می‌تپد. خادم را دیدم قاب بر روی دست وارد شد و یک رأس غاز فربه و برشته که در وسط میز گذاشت و ناپدید شد.

فصل هفتم : ادبیات داستانی

شش دانگ حواسم پیش مصطفی است که نکند بوی غاز چنان مستش کند که دامنش از دست برود. ولی خیر، الْحَمْدُ لِلَّهِ هَنُوزْ عَقْلُشْ بَهْ جَا وَ سَرَشْ تُوْیْ حَسَابْ اسْت. به محض این که چشمش به غاز افتاد رو به مهمان‌ها نموده گفت: آقایان تصدیق بفرمایید که میزبان عزیز ما این یک دم را دیگر خوش نخواند. آیا حالا هم وقت آوردن غاز است؟ من که شخصاً تا خرخره خورده‌ام و اگر سرم را از تنم جدا کنید، یک لقمه هم دیگر نمی توانم بخورم ولو مائده آسمانی باشد. ما که خیال نداریم از این جا یک راست به مریض خانه دولتی برویم.» معده انسان که گاوخونی زنده‌رود نیست که هرچه تویش بریزی پرنشود.» آن‌گاه نوکر را صدا زده گفت: «بیا هم قطار، آقایان خواهش دارند این غاز را برداری و بی برو برگرد یک سر ببری به اندرون».

مهمان‌ها سخت در محذور گیر کرده و تکلیف خود را نمی‌دانند. از یک طرف بوی کباب تازه به دماغشان رسیده است و ابداً بی‌میل نیستند ولو به عنوان مقایسه باشد لقمه‌ای از آن چشیده طعم و مزه غاز را با بزه بسنجند ولی در مقابل تظاهرات شخص شیخی چون آقای استاد، دودل مانده بودند و گرچه چشم‌هایشان به غاز دوخته شده بود، خواهی، نخواهی جز تصدیق حرف‌های مصطفی و بله و البتّه گفتن چاره‌ای نداشتند. دیدم توطئه ما دارد می‌ماسد. دلم می‌خواست می‌توانستم صدآفرین به مصطفی گفته، از آن تاریخ به بعد زیربغلش را بگیرم و برایش کار مناسبی پیدا کنم، ولی محض حفظ ظاهر، کارد پهن و درازی شبیه به ساطور قصابی به دست گرفته بودم و مدام به غاز حمله آورده و چنان وانمود می‌کردم که می‌خواهم این حیوان بی یار و یاور را از هم بدرم و ضمناً یکریز تعارف و اصرار بود که به شکم آقای استاد می‌بستم که محض خاطر من هم شده فقط یک لقمه میل بفرمایید که لااقل زحمت آشپز از میان نرود و دماغش

درس شانزدهم (کباب غاز)

نسوزد.

خوشبختانه قصاب زبان غاز را با گلّه‌اش بریده بود و الا چه چیزها که با آن زبان به من بی‌حیای دورو نمی‌گفت. خلاصه آن که از من همه اصرار بود و از مصطفی انکار و عاقبت کار به آن‌جایی کشید که مهمان‌ها هم با او هم صدا شدند و دسته جمعی خواستار بردن غاز گردیدند.

کار داشت به دل خواه انجام می‌یافت که ناگهان از دهنم در رفت که آخر آقایان؛ حیف نیست که از چنین غازي گذشت که شکمش را از آلوي برغان پرکرده‌اند و منحصرأ یا کره فرنگی سرخ شده است؟ هنوز این کلام از دهن خرد شده ما بیرون نجسته بود که مصطفی مثل اینکه غفلتاً فنرش در رفته باشد، بی اختیار دست دراز کرد و یک کتف غاز را کنده به نیش کشید و گفت: «حالا که می‌فرمایید با آلوي بَرغان پر شده و با کره فرنگی سرخش کرده‌اند، روا نیست بیش از این روی میزبان محترم را زمین انداخت و محض خاطر ایشان هم شده یک لقمه مختصر می‌چشیم».

دیگران که منتظر چنین حرفی بودند، فرصت نداده مانند قحطی زدگان به جان غاز افتادند و در یک چشم به هم زدن گوشت و استخوان غاز مادرمرده مانند گوشت و استخوان شتر قربانی در کمرکش دوازده حلقوم و کتل و گردنه یک دوجین شکم و روده مراحل مضغ و بلع و هضم و تحلیل را پیموده؛ یعنی به زبان خودخودمانی رندان چنان کلکش را کردند که گویی هرگز غازي قدم به عالم وجود ننهاده بود! می‌گویند انسان حیوانی است گوشت-خوار ولی این مخلوقات عجیب گویا استخوان خور خلق شده بودند. واقعاً مثل این بود که هرکدام یک معدة یدکی هم همراه آورده باشند، هیچ باورکردنی نبود که سرهمین

فصل هفتم : ادبیات داستانی

میز آقایان دو ساعت تمام کارد و چنگال به دست با یک خروار گوشت و پوست و بقولات و حبوبات در کشمکش و تلاش بوده‌اند و ته بشقاب‌ها را هم لیسیده‌اند ، هر دوازده تن تمام و کمال و راست و حسابی از سر نو مشغول خوردن شدند و به چشم خودم دیدم که غاز گلگونم لخت لخت و قطعه بعد آخری طعمه این جماعت کرکس صفت شده و کان لم یکن شیئاً مذکوراً در گورستان شکم آقایان ناپدید گردید.

مرا می گویی، از تماشای این منظره هولناک آب به دهانم خشک شده و به جز تحویل دادن خنده های زورکی و خوشامدگویی های ساختگی کاری از دستم ساخته نبود.

در همان بحبوحه بخوربخور که منظره فنا و زوال غاز خدا بیامرز، مرا به یاد بی‌ثباتی فلک بوقلمون و شقاوت مردم دون و مکر و فریب جهان پتیاره و وقاحت این مصطفای بدقواره انداخته بود، باز صدای تلفن بلند شد. بیرون جستم و فوراً برگشته رو به آقای استادی نموده گفتم: «آقای مصطفی خان، وزیر داخله شخصاً پای تلفن است و اصرار دارد دو کلمه با خود شما صحبت بدارد.»

یارو حساب کار خود را کرده بدون آن که سرسوزنی خود را از تک و تا بیندازد، دل به دریا زده و به دنبال من از اتاق بیرون آمد. به مجرد این که از اتاق بیرون آمدم، در را بستم و صدای کشیده آب نکشیده‌ای طنین انداز گردید و پنج انگشت دعاگو به معیت مچ و کف و ما يتعلق به بر روی صورت گل انداخته آقای استادی نقش بست. گفتم: «خانه خراب؛ تا حلقوم بلعیده بودی باز تا چشمت به غاز افتاد دین و ایمان را باختی و به منی که چون تویی را صندوقچه سر خود قرار داده بودم، خیانت ورزیدی و نارو زدی. دِ بگِیر که این نازِ شستت باشد.» و باز کشیده دیگری نثارش کردم.

درس شانزدهم (کباب غاز)

با همان صدای بریده بریده و زبان گرفته و ادا و اطوارهای معمولی خودش که در تمام مدت ناهار اثری از آن هویدا نبود، نفس زنان و حق هق کنان گفت: پسر عمو جان، من چه گناهی دارم؟ مگر یادتان رفته که وقتی با هم قرار و مدار گذاشتیم، شما فقط صحبت از غاز کردید؛ کی گفته بودید که توی روغن فرنگی سرخ شده و توی شکمش آلوی برغان گذاشته‌اند؟ تصدیق بفرمایید که اگر تقصیری هست با شماست نه با من"

به قدری عصبانی شده بودم که چشمم جایی را نمی‌دید. از این بهانه‌تراشی‌هایش داشتم شاخ درمی‌آوردم. بی‌اختیار در خانه را باز کرده و این جوان نمک‌شناس را مانند موشی که از خمره روغن بیرون کشیده باشند، بیرون انداختم و قدری برای به جا آمدن احوال و تسکین غلیان درونی در حیاط قدم زده، آن‌گاه با صورتی که گویی قشری از خنده تصنعی روی آن کشیده باشند، وارد اتاق مهمان‌ها شدم. دیدم چپ و راست مهمان‌ها دراز کشیده‌اند.

گفتم: «آقای مصطفی خان خیلی معذرت خواستند که مجبور شدند بدون خداحافظی با آقایان بروند. وزیر داخله، اتومبیل شخصی خود را فرستاده بودند که فوراً آن‌جا بروند و دیگر نخواستند مزاحم آقایان بشوند.»

همه اهل مجلس تأسف خوردند و از خوش مشربی و فضل و کمال او چیزها گفتند و برای دعوت ایشان به مجالس خود، نمره تلفن و نشانی منزل او را از من خواستند و من هم از شما چه پنهان بدون آن که خم به ابرو بیاورم، همه را غلط دادم.

فردای آن روز به خاطر آمد که دیروز یک دست از بهترین لباس‌های نودوز خود را با کلیه متفرعات به انضمام مایحتوی، یعنی آقای استادی مصطفی خان به دست چلاق



فصل هفتم : ادبیات داستانی

شده خودم از خانه بیرون انداخته‌ام. ولی چون که تیری که از شست رفته باز نمی‌گردد،
یک بار دیگر به کلام بلند پایه «از ماست که بر ماست» ایمان آوردم و پشت دستم را داغ
کردم که تا من باشم دیگر پیرامون ترفیع رتبه نگردم.

داستان کباب غاز، ممدعلی جمال زاره



درس شانزدهم (کتاب غاز)

کارگاه متن پژوهی 

◀ قلمرو زبانی

۱- مترادف واژه‌های زیر را بنویسید.

- معهود (.....)
- بحبوحه (.....)
- وجنات (.....)

۲- در هر یک از بندهای پنجم و دوازدهم، سه واژه مهم املائی بیابید و بنویسید.

۳- با توجه به عبارت زیر به پرسش‌ها پاسخ دهید.

«آثار شادی در وجناتش نمودار گردیده.» گفتیم: «چرا نمی‌آیی بنشین؟»

الف) «مفعول» ها را مشخص کنید.

ب) جمله‌ها را با توجه به کاربرد «مسند» بررسی کنید.

۴- حرف ربط یا پیوند دو گونه است:

الف) پیوندهای وابسته‌ساز: همراه با جمله‌های وابسته به کار می‌روند؛ نمونه:

■ همه حضار یک صدا تصدیق کردند که تخلی بوس به جاست.

جمله پایه یا هسته: همه حضار یک صدا تصدیق کردند.

جمله پیرو یا وابسته: (..... که) تخلی بوس به جاست.
پیوند وابسته‌ساز

پیوندهای وابسته‌ساز پر کاربرد عبارت‌اند از:

«که، چون، تا، اگر، زیرا، همین‌که، گرچه، با این‌که، ...»

ب) پیوندهای هم‌پایه‌ساز: بین دو جمله هم‌پایه به کار می‌روند؛ نمونه:

■ رتبه‌های بالا را وعده بگیر و مابقی را نقداً خط بکش.

پیوندهای هم‌پایه‌ساز پر کاربرد عبارت‌اند از: «و، اما، یا، ولی»

توجه: پیوندهای هم‌پایه‌ساز، جمله مرکب نمی‌سازند. این نوع حروف ربط، جمله‌های

هم‌پایه را به هم پیوند می‌دهند.

■ از متن درس برای کاربرد انواع حرف ربط یا پیوند (وابسته‌ساز- هم‌پایه‌ساز) نمونه‌های مناسب بیابید.

فصل هفتم : ادبیات داستانی

◀ قلمرو ادبی

۱- مفهوم کنایه‌های زیر را بنویسید.

■ پشت دست داغ کردن:

■ سماق مکیدن:

■ چند مرده حلاج بودن:

۲- کدام ویژگی‌های نثر نویسنده، بر تأثیرگذاری داستان او افزوده است؟

◀ قلمرو فکری

۱- نویسنده، در داستان «کباب غاز» کدام رفتار فردی و اجتماعی را مورد انتقاد قرار داده است؟

۲- از متن درس، مَثَل متناسب با هریک از این سروده‌های سعدی بیابید و مقصود اصلی آنها را بیان کنید.

الف) گلّه ما را گله از گِردگ نیست این همه بیدار شبان می‌کند

ب) سَفَنِ گفته دگر باز نیابد به دهن اوّل اندیشه کند مرد که عاقل باشد



درس شانزدهم (کتاب غاز)



روان خوانی: ارمیا

چند بار بگویم اسم آقا سهراب صلوات دارد ها. اللهم صلّ علی ...
 ارمیا و سهراب می‌خندیدند. صدای تانک دیگری از دور می‌آمد. به صدا توجهی نمی‌کردند. هر سه
 روحیه گرفته بودند. ارمیا از نشانه‌گیری دقیق سهراب تعریف می‌کرد. مصطفی که تا آن موقع ساکت
 نشسته بود، آرام گفت:

وَ مَا رَمَيْتُ إِذْ رَمَيْتُ وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَى.

- آقا مصطفی چی چی فرمودید؟ یک دفعه زدی کانال دو. ارمیا جان، ترجمه کن ببینم.

ارمیا خنده‌اش را خورد. آرام سری تکان داد.

حق با مصطفاست. و ما رمیت اذ رمیت. یعنی وقتی تو تیر می‌زنی این تو نیستی که تیر می‌زنی،
 بلکه خود خداست.

-بابا اینجا همه علامه‌اند. یک کلاس آشنایی می‌گذاشتید برای ما. چه جوری این قدر خوب معنی
 قرآن را می‌فهمید؟ جان من! معنی این را چه جوری می‌فهمید؟

-باز هم ما را گرفتی‌ها، کاری ندارد که؛ کافی است ریشه‌ها را بشناسی؛ مثلاً رمی می‌شود پرتاب
 کردن؛ رمیت می‌شود مخاطب. تو یک مرد تیر می‌زنی. کاری ندارد. ساده است.

مصطفی ساکت شد و بعد انگار چیزی کشف کرده باشد به ارمیا گفت: ارمیا! اگر گفتم فعل امر رمی
 چی می‌شود؟

-می‌شود ... می‌شود ارمی.

مصطفی و ارمیا با هم خندیدند. ارمیا منظور مصطفی را فهمیده بود. خیلی دوست داشت به او
 بگوید مادرش در خانه او را «ارمی» صدا می‌زند اما هیچ نگفت.

- خوب درست گفتم. وقتی می‌خواهیم بگوییم «تو یک مرد تیر بزنی» می‌گوییم:

«ارمی». حالا اگر به دو مرد عرب، بخواهیم بگوییم که «تیر بزنید»، چه باید بگوییم؟

سهراب که با دقت به حرف‌های مصطفی گوش می‌داد، گفت: «می‌گوییم: ارمی، ارمی. اوّل، اوّل
 تیر می‌زند، بعد دومی.»

هر سه با هم خندیدند. سهراب مطمئن نبود که حرفش اشتباه است.

دِ بَابَا، ماشاء الله! ما عمری عربی حرف زدیم: «الدّخیل. الموت للصدام. الله اکبر.»

مصطفی در حالی که می‌خندید، گفت: «البته اسم آقا سهراب صلوات دارد ولی آقا سهراب! به عربی
 اگر بخواهیم بگوییم «شما دو نفر تیر بزنید»، یعنی مثنی، می‌شود ... می‌شود ارمیا. همین ارمیا که
 اینجا نشسته.»

- سهراب با تعجب نگاهی به ارمیا کرد. انگار برای اوّلین بار است که ارمیا را می‌بیند.

- جَلّ الخالق! یعنی ما هر بار آقا ارمیا را صدا می‌زنیم داریم می‌گوییم شما دو تا مرد تیر بزنید!

بی‌خود نیست با کلاشینکف می‌خواست برود تانک بزند.

ارمیا سرش را پایین انداخته بود و می‌خندید. با اینکه صدای تانک هر لحظه نزدیک‌تر می‌شد اما
 احساس آرامش عجیبی داشت. از مصاحبت با مصطفی و سهراب جداً لذت می‌برد.

صدای غرش تانک دوم از نزدیک به گوش می‌رسید. هر سه نفر ساکت شدند. ارمیا و مصطفی

فصل هفتم : ادبیات داستانی

دوباره مبهوت به سهراب نگاه می‌کردند. دوباره اسلحه را برداشت. موشک دوم را جا انداخت. آن را روی شانه محکم کرد، اما قبل از اینکه بلند شود، انگار چیزی یادش آمده باشد، پرسید: آن آیه که خواندید چی بود؟

- و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی.

برخاست. آیه را زیر لب تکرار کرد و فریادی کشید و شلیک کرد. صدای غرش تانک نزدیک تر می‌شد. موشک به شنی تانک نخورد. اطراف تانک خاک غلیظی به هوا می‌رفت. سهراب به سرعت موشک دیگری را داخل سلاح جا انداخت. ارمیا را با دست سر جایش نشانده و بلند شد. هر سه، نفس راحتی کشیدند. مصطفی و ارمیا با مسلسل به سمت آتش تیراندازی کردند.

بس است دیگر، آنچنان زدم که اگر کسی زنده از آن تو بیرون بیاید، با تیر کلاش دیگر نمی‌میرد. عده ای از افراد گردان با صدای انفجار تانک‌ها به طرف این گروه سه نفری آمدند. دور و بر آنها را گرفتند.

- سهراب گل کاشتی، ای والله!

- پیرمرد هیگلی خیلی به درد می‌خورد. مرده فیل صد تومن است، زنده‌اش هم صد تومن!

- دود هنوز هم از کُنده بلند می‌شود.

سهراب دستی به پیشانی‌اش کشید. قیافه‌اش کودکانه شده بود.

- ما را گرفتید. اون‌ها تانک هستند. دود از تانک بلند می‌شود. کُنده دیگر چیست؟

در دل از تعریف کردن دیگران می‌رنجید. به نظرش می‌آمد یک موشک را بیهوده از دست داده است. صدای موتور دیزلی چند تانک همه را به خود آورد. دوباره صورت سهراب جدی شد. دستور داد که همه، سنگر بگیرند. با دست یکی از تانک‌ها را نشان داد و به مصطفی گفت: «مصطفی، این روی برجکش تیربار دارد. حواستان باشد، احتمالاً پیاده از پشت دنبالش می‌آیند.»

- باشد آقا سهراب! حواسم هست.

- ارمیا، شما هم بدو برو طرف چپ. آنجا به مهندس بگو هم نفر بفرستند، هم آرمی جی.

آن قدر جدی صحبت کرد که ارمیا بدون هیچ درنگی اسلحه‌اش را برداشت و دوید.

- حالا آن قدر تند ندو. توی راه اسیر نگیری‌ها؛ بگذار چندتاشان هم به ما برسد.

با تمام نیرویی که داشت می‌دوید. هر از گاهی صدای تیر یا انفجاری او را به خود می‌آورد. اگر چه نمی‌ترسید اما او را وهم گرفته بود. ایستاد. چشم‌هایش را تنگ کرد و به جلو نگاه کرد، تا جایی که چشم کار می‌کرد هیچ کس دیده نمی‌شد. نفس گرفت و دوباره با تمام سرعت دوید. هنوز چند قدمی بیشتر ندویده بود که عربی می‌شنید. نمی‌دانست در خیال است یا واقعیت. به دور و برش نگاهی کرد؛ اشتباه نمی‌کرد. صد قدم جلوتر چند عراقی با لباس های پلنگی و کلاه‌های کج روی خاک ریز ایستاده بودند. به آنها نگاه کرد. نمی‌دانست که آنها هم او را دیده‌اند یا نه. درنگ کرد. بند تفنگش را از روی شانه برداشت. آن را به دست گرفت. به طرف عراقی‌ها نگاه کرد. پشیمان شد. تعدادشان بیشتر از آن بود که به تنهایی بتواند با آنها مقابله کند. صدای عراقی‌ها که با دست نشانش می‌دادند، او را به خود آورد. برگشت. از همان راهی که آمده بود. به سرعت می‌دوید. دو سه بار سکندری خورد و به زمین افتاد. دستش می‌سوخت. سرش را برگرداند و به عقب نگاه کرد. دو نفر از عراقی‌ها به او نزدیک شده بودند. هر لحظه انتظار داشت سوزشی در کمرش احساس کند و به زمین بیفتد. منتظر صدای گلوله بود. به خود آمد. همان‌طور که می‌دوید بند اسلحه را از روی شانه‌اش برداشت. آن را مسلح کرد و خود را به زمین انداخت. دو عراقی که فکر می‌کردند ارمیا به

درس شانزدهم (کباب غاز)

زمین افتاده است با سرعتی بیشتر به سمتش می‌دویند. ناگهان ایستادند و خود را به زمین انداختند. صدای رگباری شنیده شد. تیر به آنها نخورد. ارمیا متوجه شد که تیر به آنها نخورده است. از جا بلند شد. بدون اینکه به پشت سرش نگاهی کند، به سمت بچه‌ها دوید. کم‌کم دود ناشی از سوختن تانک‌ها را می‌دید. سرش گیج می‌رفت. به پشت سرش نگاه کرد. هیچ‌کس او را تعقیب نمی‌کرد. در خیال می‌دید که صدها نفر با لباس‌های پلنگی و کلاه‌های کج او را دنبال می‌کنند. یکی از آنها از او جلو افتاد. ارمیا همین‌طور که می‌دوید و به پشت سر نگاه می‌کرد، محکم به یکی از آنها خورد که راهش را سد کرده بود. سعی می‌کرد خود را نجات دهد.

ارمیا همین‌طور که می‌دوید و به پشت سر نگاه می‌کرد، در آغوش او افتاد. سعی کرد خود را نجات دهد اما دستان مصطفی او را محکم گرفته بود. به چهره مصطفی دقیق شد. مصطفی گریه می‌کرد. - بُرجکش را زد. گفت یا علی. بلند شد. بعد یک دفعه دیدیم سرش چرخید؛ بعد زد؛ بُرجکش را زد. ببینش! هنوز جان دارد، نگاهش کن!

- ارمیا سرش گیج می‌رفت؛ همه چیز را تیره و تار می‌دید.

- من را می‌خواستند اسیر بگیرند. دستور از بالا بوده؛ من برای آینده‌ام برنامه‌ریزی کرده بودم. برای همین شهید نمی‌شوم دیگر.

نمی‌فهمید چه می‌گوید. خاطرات به صورت مبهم از جلو چشمانش می‌گذشتند. سهراب را روی زمین گذاشته بودند. یک طرف صورت گوشت آلودش گم شده بود. هر چند لحظه یک بار زانوی چپش مرتعش می‌شد. ارمیا سرش را روی سینه سهراب گذاشته بود. به زانوی چپ او نگاه می‌کرد.

- می‌بینی ارمیا. رو به قبله خواباندمش. بعد گفت به راست بچرخانیمش. سمت کربلا.

- آره می‌بینم. آرام دارد حسین حسین می‌کند؛ چرا دیگر زانوش تکان نمی‌خورد؛ چقدر آرام شده آقا سهراب، شلوغ نکنی‌ها...

حالا چطوری ببریمش تا سر جاده؟ خوب شد تو شهید نشدی مصطفی، من چه جوری شما دو تا را می‌بردم تا سر جاده... آقا سهراب خیلی سنگین است؛ البته اسمش صلوات دارد. اللهم صلّی علی ... چرا صلوات نمی‌فرستی مصطفی؟! بفرست دیگر! اللهم صلّی علی ... خیلی سنگین است. وقتی داریم می‌بریمش، شاید توی خاک‌های جنوب فرو برویم...

ارمیا، رضا امیرقانی (با تلفیص)

درك و دریافت



۱- شخصیت اصلی داستان چه کسی است؟ ویژگی‌های رفتاری او را مورد بررسی قرار دهید.

۲- با توجه به آیه شریفه و بیت زیر، متن روان‌خوانی را تحلیل کنید.

■ وَ مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى. (انفال/ ۱۷)

■ ز یزدان دان، نه از ارکان، که کوته دیدگی باشد / که خطی کز خرد خیزد، تو آن را از بنان

سنایی

بینی

فصل هفتم : ادبیات داستانی



سوالات امتحان نهایی درس شانزدهم

◀ قلمرو زبانی: معنی واژه، املا و دستور

معنی واژه:

- ۱- با حال استیصال پرسیدم: « پس چه خاکی به سرم بریزم؟ » درماندگی (ش ۹۸)
- ۲- چنین روز مبارکی صله ارحام نکنی کی خواهی کرد؟ به دیدار خویشاوندان رفتن و احوال پرسی از خویشان (ری ۹۹)
- ۳- دیدم توطئه ما دارد می ماسد به نتیجه می رسد (خ ۱۴۰۰)
- ۴- دیدم ماشاءالله چشم بد دور ، آقا واتر قیده اند تنزل کرده ، پس روی کرده (ش ۱۴۰۰ و خ ۱۴۰۱ و ری ۱۴۰۱)
- ۵- شب عید نوروز بود و موقع ترفع رتبه ارتقا گرفتن ، رتبه گرفتن (ری ۱۴۰۰)
- ۶- یک دست ظرف و لوازم عاریه بگیریم آنچه به امانت بگیرند و پس از رفع نیاز آن را پس دهند (خ ۱۴۰۰)
- ۷- به عنوان ولیمه کباب غاز صحیحی بدهند طعامی که در مهمانی و عروسی می دهند (خ ۱۴۰۱)
- ۸- این حرف در بادی امر، زیاد بی‌پا و بی‌معنی به نظر می‌آید. آغاز (ری ۱۴۰۱)

املا:

- ۱- املاي درست را از داخل کمانک انتخاب کنید. (خ ۹۸)
- (ب) بزنید خودتان را به ناخوشی و بگویند طبیب (غدقن / قدغن) کرده.
- ۲- در عبارت زیر، املاي یک واژه، نادرست است. درست آن را بنویسید. (ر ۹۸)
- دیروز یک دست از لباس‌های نودوز خود را به انضمام مایحتوی از خانه بیرون انداختم.
- ۳- من هرچه اصرار و تعارف می‌کنم، تو بیش‌تر عیا و امتناع می‌ورزی ابا (خ ۱۴۰۰)
- ۴- الا ولله که امروز باید (نهار / ناهار) را با ما صرف کنی (خ ۱۴۰۱)

انضمام

- ۳- با توجه به نوشته زیر، به پرسش‌ها پاسخ دهید. (ش ۹۹)
- «یکی از حظار که کتاده شعر و ادب می‌کشید چنان محظوظ گردیده بود که جلو رفته جبهه شاعر را بوسید.»
- الف) واژه «پیشانی»، معادل معنایی کدام واژه است؟ جبهه (ب) در کدام واژه نادرستی املایی دیده می‌شود؟
- حظار: حصار
- ۴- در کتل و گردنه یک دو جین شکم و روده مراحل مضق و بلع و هضم و تحلیل را پیموده است. (خ ۱۴۰۰)
- مضغ

درس شانزدهم (کباب غاز)

۵- در متن زیر، واژه‌های را که املای آن غلط است، بیابید و شکل درست آن را بنویسید. (ری ۱۴۰۱)

«یکی از حضار که محظوظ گردیده بود، گفت: «ای والله، حقیقتاً استادی!» مصطفی به رسم تحقیر، چین به صورت انداخته... همه حضار یک صدا تصدیق کردند. در این اثنا صدای زنگ تلفن از سرسرای امارت بلند شد.» **عمارت**

۶- در نوشته زیر، واژه‌های را که املای آن غلط است، بیابید. (ری ۱۴۰۱) **وقاحت**

«منظره فهای غاز خدابایامرز، مرا به یاد بی‌ثباتی فلک بوقلمون و شقاوت مردم دون و وقاحت مصطفای بدقواره انداخت.»

دستور:

۱- با توجه به نوشته زیر، به پرسش‌ها پاسخ دهید. (خ ۹۹ تهری و ریاضی)

«مرا به یاد بی‌ثباتی فلک بوقلمون و شقاوت مردم دون و وقاحت این مصطفای بدقواره انداخته بود.»

الف) معنای واژه «دون» چیست؟ **پست و فرومایه**

ب) در کدام واژه «نادرستی املایی» دیده می‌شود؟ **شقاوت: شقاوت**

۲- در هریک از جمله‌های مرکب زیر، جمله وابسته (پیرو) را مشخص کنید.

الف) اگر امروز بیشتر از این به ما بخورانید، همین جا وبال جانت می‌گردیم. **امروز بیشتر از این به ما بخورانید**

ب) جامه‌ای بود که درزی ازل به قامت زیبایی جناب ایشان دوخته بود. **درزی ازل به قامت زیبایی جناب ایشان**

دوخته بود.

۳- در عبارت «در این اثنا صدای زنگ تلفن از سرسرای امارت بلند شد»: (خ ۹۹ انسانی)

الف) املای کدام واژه نادرست است؟ **امارت : عمارت**

ب) معنای واژه «سرسرا» را بنویسید. **محوطه‌ای سقف دار در داخل خانه‌ها که در ورودی ساختمان به آن باز می‌شود**

(برابر واژه‌های هال و لابی)

۴- در جمله مرکب زیر، جمله هسته (پایه) جمله وابسته (پیرو) را مشخص کنید. (ری ۹۹)

«خودت بهتر میدانی که در این شب عیدی مالیه از چه قرار است.»

جمله هسته (پایه) **پیوند وابسته‌ساز** جمله وابسته (پیرو)

۵- در کدام گزینه جمله مرکب دیده می‌شود؟ (خ ۱۴۰۰)

الف) بی اختیار در را باز کردم و این جوان نمک شناس را بیرون انداختم

ب) از خوش مشربی و فضل و کمال او چیزها گفتند و نمره تلفن او را از من خواستند

ج) آقای مصطفی خیلی معذرت خواستند که بدون خداحافظی با آقایان رفتند

د) فوراً مسئله مهمانی و قرار با رفقا را با عیالم در میان گذاشتم



فصل هفتم : ادبیات داستانی

۶- در جمله مرکب زیر، جمله هسته (پایه) جمله وابسته (پیرو) را مشخص کنید. (ش ۱۴۰۰)

" من بعد از خواندن این مطلب متوجه شدم که دنیا عجیب فراموشکار است "

جمله هسته (پایه) جمله وابسته (پیرو)

۷- با توجه به نوشته زیر ، درستی یا نادرستی هریک از موارد داده شده را بررسی نمایید : (ش ۱۴۰۱)

« دیدم مهمان ها چپ و راست دراز کشیده اند. گفتم آقای مصطفی خیلی معذرت خواستند که مجبور شدند بدون خداحافظی با آقایان بروند »

الف) «و» در جمله « دیدم مهمان ها چپ و راست دراز کشیده اند » پیوند هم پایه ساز است. نادرست

ب) «که» در جمله ماقبل پایانی پیوند وابسته ساز است. درست

۸- در عبارت «بعد از خواندن این مطلب، متوجه شدم که دنیا عجیب فراموش کار است! بیست سی سال پیش چه کارها کرده!»: (دی ۱۴۰۱)

الف) نوع وابسته و وابسته را بنویسید. این : صفت مضاف الیه

ب) نمودار گروه اسمی را که در آن وابسته و وابسته آمده، رسم کنید.

◀ قلمرو ادبی (آرایه های ادبی)

۱- در عبارت زیر، مفهوم کنایی «سماق مکیدن» چیست؟ (ش ۹۸)

«گفت: تنها همان رتبه های بالا را وعده بگیر و مابقی را نقداً خط بکش و بگذار سماق بمکند.» انتظار کشیدن

۲- مفهوم کنایه مشخص شده را بنویسید. (دی ۹۸)

▪ می خواهم امروز نشان بدهی که چند مرده حلاجی؟
میزان قدرت و توانایی

◀ قلمرو فکری: معنی و مفهوم نظم و نثر، درک مطلب و تناسب معنایی

۱- یکی که کبابه شعر و ادب می کشید، جلو رفته جبهه شاعر را بوسید: یکی که ادعای شعر و شاعری داشت، جلو رفت و پیشانی شاعر را بوسید. (خ ۹۸)

۲- در این اثنا صدای زنگ تلفن از سرسرای عمارت بلند شد: در این میان، صدای زنگ تلفن از راهروی خانه بلند شد. (ش ۹۸)

۳- شش دانگ حواسم پیش مصطفی است که نکند بوی غاز چنان مستش کند که دامنش از دست برود: همه

حواسم به مصطفی است که با بوی غاز از خود بی خود نشود و اختیارش را از دست ندهد. (دی ۹۸)



درس شانزدهم (کباب غاز)

۴- این بدبخت‌ها سال آزرگار، یک بار برایشان چنین پای می‌افتد و شکم‌ها را مدتی است صابون زده اند که کباب بخورند: این بیچاره‌ها در سال طولانی فقط یک بار چنین فرصتی برایشان پیش می‌آید و مدتی است انتظار کشیده اند که کباب بخورند (ش ۹۹ و خ ۱۴۰۰)

۵- حالا دیگر مصطفی در خوش‌زبانی، نوک جمع را چیده است: اکنون مصطفی در خوش‌صحبتی، بر جمع مسلط شده است. (دی ۹۹ و خ ۱۴۰۰)

۴- بیت زیر با کدام ضرب‌المثل مشهور از نظر مفهوم تناسب دارد؟ (خ ۹۸)

«سخن گفته دگر باز نیاید به دهن اول اندیشه کند مرد که عاقل باشد»

الف) از ماست که بر ماست (ب) تیری که از شست رفت، به کمان باز نمی‌گردد.

۵- در هریک از موارد زیر، مفهوم بخشهای مشخص شده را بنویسید. (خ ۹۹ تهری و ریاضی)

الف) در اواخر عمر با بنده مألوف بودند و کاسه کوزه یکی شده بودیم. صمیمی شده بودیم.

ب) پشت دستم را داغ کردم که تا من باشم دیگر پیرامون ترفیع رتبه نگردم. پشیمان شدن از کاری

۶- مفهوم کنایه‌های زیر را بنویسید. (ش ۹۹)

الف) دیدم توطئه ما دارد می‌ماسد: نقشه ما دارد عملی می‌شود.

ب) از این بهانه‌تراشی‌هایش داشتم شاخ در می‌آوردم: خیلی متعجب شدم.

۷- با توجه به عبارت زیر به سوالات پاسخ دهید. (خ ۹۹ انسانی)

«و حالا دیگر چانه‌اش گرم شده و در خوش‌زبانی و حرافی و شوخی و بذله، نوک جمع را چیده و متکلم‌وحده و جلس‌آرای بلامعارض شده است.»

الف) «چانه گرم شدن» با کدام یک از ویژگیهای «خوش‌زبانی و حرافی و شوخی و بذله»، مفهوم یکسانی دارد؟ حرافی

ب) مقصود از «چیدن نوک جمع» چیست؟ مسلط شدن بر دیگران در سخن گفتن.

۸- " نشان بدهی چند مرده حلاجی " (خ ۱۴۰۰) میزان قدرت و توانایی تو چقدر است؟

۹- خودتان را بزنیید به ناخوشی و بگویید طیب قدغن کرده، از تختخواب پایین نیاید (ش ۱۴۰۰)

وانمود کنید که بیمار هستید و بگویید پزشک ممنوع کرده و از رختخواب برنخیزید

۱۰- " هنوز دستگیرش نشده بود که مقصود من چیست؟ " (خ ۱۴۰۰) نفهمیده بود

۱۱- " به من دخلی ندارد! ماشاءالله هفت قرآن به میان، پسر عموی خودت است " (خ ۱۴۰۰)

ربطی ندارد / چشم نخورد (بلا به دور باشد)

۱۲- " این سال نو به شما مبارک باشد و هزار سال به این سال‌ها برسید " (خ ۱۴۰۱) آرزوی عمر طولانی کردن

۱۳- در همان بحبوحه بخوربخور که منظره زوال غاز خدا بیمارز، مرا به یاد بی‌ثباتی فلک بوقلمون

انداخت (خ ۱۴۰۱)

در همان میانه غذا خوردن منظره نابودی غاز مرا به یاد ناپایداری روزگار ریاکار انداخت

فصل هفتم : ادبیات داستانی

۱۴- « صرف کردن صیغه بلعت » در عبارت زیر بیانگر چه مفهومی است؟ (ش ۱۴۰۱)

مهمان‌ها بدون تخلّف، تمام و کمال دور میز حلقه زده در صرف کردن صیغه «بلعت» اهتمام تامی داشتند
تاکید بر خوردن غذا

۱۶- « مهمان‌ها سخت در محظور گیر کرده و تکلیف خود را نمی دانند » (ش ۱۴۰۱)

مهمان به شدت گرفتار شده بودند و تکلیف خود را نمی دانستند

۱۷- در هر یک از عبارات زیر، به جز به گونه‌ای از «مصطفی» یاد شده است. (ری ۱۴۰۱)

الف) روا نیست بیش از این روی میزبان محترم را زمین انداخت.

ب) مشغول تماشا و ورنانداز این مخلوق کمیاب و شیء عجب بودم.

پ) پنج انگشت دعاگو به معیت مچ و کف و مایتعلق به، بر روی صورت گل انداخته آقای استادی نقش بست.

ت) یک دست از بهترین لباس‌های نودوز خود را به انضمام مایحتوی، به دست چلاق شده خودم از خانه بیرون انداخته‌ام.

۱۸- « پشت دستم را داغ کردم که تا من باشم دیگر پیرامون ترفیع رتبه نگردم » (ری ۱۴۰۱)

از این کار پشیمان شدم که دیگر به فکر ارتقای رتبه نباشم

۱۹- با توجه به ضرب‌المثل موجود در بیت «ب»، مفهوم بیت «الف» را بنویسید. (ری ۱۴۰۱)

الف) گلّه ما را گِله از گرگ نیست

ب) گفتا: «زکه نالیم که از ماست که بر ماست»

نتیجه عمل هرکسی به خودش بر می گردد



درس شانزدهم (کباب غاز)

◀ لغت (کباب غاز)

۳۹۹. **تنبوشه:** لوله سفالین یا سیمانی کوتاه که در زیر خاک یا میان دیوار می‌گذارند تا آب از آن عبور کند.

۴۰۰. **تیربار:** سلاح خودکار آتشین، سنگین‌تر و بزرگ‌تر از مسلسل دستی که به وسیله نوار فشنگ تغذیه می‌شود؛ مسلسل سنگین

۴۰۱. **جبهه:** پیشانی

۴۰۲. **جیر:** نوعی چرم دباغی شده با سطح نرم و پرزدار که در تهیه لباس، کفش، کیف و مانند آنها به کار می‌رود.

۴۰۳. **چلمن:** آن که زودفرب می‌خورد، هالو؛ بی‌عرضه، دست و پاچلفتی

۴۰۴. **حضار:** آنان که در جایی یا مجلسی حضور دارند؛ حاضران

۴۰۵. **حلقوم:** حلق و گلو

۴۰۶. **خرت و پرت:** مجموعه‌ای از اشیاء، وسایل و خرده ریزهای کم ارزش

۴۰۷. **خرخره:** گلو، حلقوم

۴۰۸. **خورد رفتن:** ساییده شدن و از بین رفتن

۴۰۹. **خمزه:** ظرفی به شکل خم و کوچک‌تر از آن

۴۱۰. **خفایا:** ج خفیه، مخفیگاه؛ در خفایای ذهن؛ در جاهای پنهان ذهن

۴۱۱. **خوش مشربی:** خوش مشرب بودن؛ خوش معاشرتی و خوش صحبتی

۴۱۲. **درزی:** خیاط

۴۱۳. **دوری:** بشقاب گرد بزرگ معمولاً با لبه کوتاه

۴۱۴. **دبلاق:** دراز و لاغر

۴۱۵. **سرسرا:** محوطه‌ای سقف‌دار در داخل خانه‌ها که در ورودی ساختمان به آن باز می‌شود و از آنجا به اتاق‌ها یا قسمت‌های دیگر می‌روند. (امروزه سرسرا را فرهنگستان به جای واژه بیگانه «هال» و همچنین واژه بیگانه «لابی» به تصویب رسانده است)

۴۱۶. **سکندری:** حالت انسان که بر اثر برخورد با مانع، کنترل خود را از دست بدهد و ممکن است به زمین بیفتد؛

۴۱۷. **سکندری خوردن:** حالت سکندری برای کسی پیش آمدن

۴۱۸. **گنده:** تنه بریده شده درخت که شاخ و برگ آن قطع شده است؛ هیزم

۴۱۹. **لطیفه:** گفتار نغز، مطلب نیکو، نکته‌ای باریک

۴۲۰. **ماسیدن:** کنایه از به انجام رسیدن، به ثمر رسیدن

۴۲۱. **ما يتعلق به:** آنچه بدان وابسته است.

۴۲۲. **مایحتوی:** آنچه درون چیزی است.

۴۲۳. **متفرعات:** شاخه‌ها، شعبه‌ها (در متن به معنی متعلقات به کار رفته است)

۴۲۴. **متکلم وحده:** آن که در جمعی تنها کسی باشد که سخن می‌گوید.

۴۲۵. **مجلس آرا:** آن که با حضور خود سبب رونق مجلس و شادی یا سرگرمی حاضران آن می‌شود؛ بزم آرا

۴۲۶. **محظور:** مانع و مجازاً گرفتاری و مشکل؛ در محظورگیر کردن: گرفتاری پیدا کردن، در مقابل امر ناخوشایند قرار گرفتن (املای این واژه به صورت محذور نیز آمده است)

۴۲۷. **محظوظ:** بهره‌ور

۴۲۸. **مخلفات:** چیزهایی که به یک ماده خوردنی اضافه می‌شود یا به عنوان چاشنی و مزه در کنار آن قرار می‌گیرد.

۴۲۹. **مضغ:** جویدن

۴۳۰. **معهود:** عهدشده، شناخته شده، معمول

۴۳۱. **معوچ:** کج

۴۳۲. **نامعقول:** آنچه از روی عقل نیست؛ برخلاف عقل

۴۳۳. **واترقدین:** تنزل کردن، پس روی کردن

۴۳۴. **وجنات:** ج و جنه، صورت، چهره، رخساره

۴۳۵. **ولیمه:** طعامی که در مهمانی و عروسی می‌دهند.

۴۳۶. **هم قطار:** هریک از دو یا چند نفری که از نظر درجه، رتبه و یا موقعیت اجتماعی در یک ردیف هستند.

۴۳۷. **هویدا:** روشن، آشکار

۳۸۶. **آزگار:** زمانی دراز؛ ویژگی آنچه بلند و طولانی به نظر می‌آید.

۳۸۷. **آسمان چُل:** کنایه از فقیر، بی‌چیز، بی‌خانمان؛

۳۸۸. **چُل:** پوشش به معنای مطلق

۳۸۹. **استشاره:** رای‌زنی، مشورت، نظرخواهی

۳۹۰. **استیصال:** ناچاری، درماندگی

۳۹۱. **اطوار:** رفتار و یا سخنی ناخوشایند و ناهنجار

۳۹۲. **اعلا:** برتر، ممتاز، نفیس، برگزیده از هر چیز

۳۹۳. **امتناع:** خودداری، سرباز زدن از انجام کاری یا قبول کردن سخنی

۳۹۴. **انضمام:** ضمیمه کردن؛

۳۹۵. **به انضمام:** به ضمیمه، به همراه

۳۹۶. **بادی:** آغاز (در اصل به معنی آغازکننده است)

۳۹۷. **بحبوجه:** میان، وسط

۳۹۸. **بدقواره:** آن که یا آنچه ظاهری زشت و نامتناسب دارد؛ بدترکیب

۳۹۹. **بذله:** شوخی، لطیفه

۳۷۰. **برجک:** سازه چرخانی که روی تانک قرار دارد و به کمک آن می‌توان جهت شلیک توپ را تغییر داد.

۳۷۱. **بقولات:** انواع دانه‌های خوراکی بعضی گیاهان مانند نخود و عدس، حبوبات

۳۷۲. **بلامعارض:** بی‌رقیب

۳۷۳. **بلعت:** فروبرد، بلعیدم؛ صرف کردن صیغه بلعت: خوردن

۳۷۴. **پاپی شدن:** در امری اصرار ورزیدن

۳۷۵. **پتیاره:** زشت و ترسناک

۳۷۶. **پرت و پلا:** بیهوده، بی‌معنی؛ به این نوع ترکیب‌ها که در آنها لفظ دوم، اغلب بی‌معنی است و برای تأکید لفظ اول می‌آید، «مرگب اِبتاعی» یا «اِبتاع» می‌گویند.

۳۷۷. **ترفع:** ارتقایافتن، رتبه گرفتن

۳۷۸. **تصدیق:** تأیید کردن درستی حرف یا عملی، گواهی دادن به صحت امری

۳۷۹. **شبان:** چوپان

۳۸۰. **شخصی:** بزرگ و ارجمند

۳۸۱. **شرفیاب شدن:** آمدن به نزد شخص محترم و عالی‌قدر، به حضور شخص محترمی رسیدن

۳۸۲. **شش دانگ:** به طور کامل، تمام

۳۸۳. **شکوم:** شگون؛ میمنت، خجستگی، چیزی را به فال نیک گرفتن

۳۸۴. **شیء عجاب:** اشاره به آیه «إِنَّ هَذَا لَشِءٌ عَجَابٌ». (سوره ص / آیه ۵)؛ معمولاً برای اشاره به امری شگفت به کار می‌رود.

۳۸۵. **صلة ارحام:** به دیدار خویشاوندان رفتن و از آنان احوالپرسی کردن

۳۸۶. **عاریه:** آنچه به امانت بگیرند و پس از رفع نیاز آن را پس دهند.

۳۸۷. **علامه:** آن که درباره رشته‌ای از معارف بشری دانش و آگاهی بسیار دارد.

۳۸۸. **غلیان:** جوشش عواطف و احساسات، شدت هیجان عاطفی

۳۸۹. **قطعه بعدآخری:** ننگه‌ای بعداز تکه دیگر

۳۹۰. **کاهدان:** انبار گاه

۳۹۱. **کان لم یکی شیئاً مذکوراً:** بخشی از آیه اول سوره دهر است به معنی «چیزی قابل ذکر نبود»؛ در این داستان یعنی تمام خوراکی‌ها سر به نیست شد.

۳۹۲. **کباده:** وسیله‌ای کمانی شکل در زورخانه از جنس آهن که در یک طرف آن رشته‌ای از زنجیر یا حلقه‌های آهنی متعدّد قرار دارد؛

۳۹۳. **کباده چیزی را کشیدن:** ادّعی چیزی داشتن، خواستار چیزی بودن

۳۹۴. **کتل:** پشته، تپه

۳۹۵. **کلایشینکف:** سلاحی در انواع خودکار و نیمه خودکار، دارای دستگاه نشانه روی مکانیکی و دو نوع قنداق ثابت و تاشو؛ برگرفته از نام اسلحه ساز روسی.

۳۹۷. **تصنعی:** ساختگی

۳۹۸. **تک و پوز:** تک و پوز؛ به طنز، ظاهر شخص به ویژه سر و صورت

فصل ہفتم : ادبیات داستانی

◀ املا

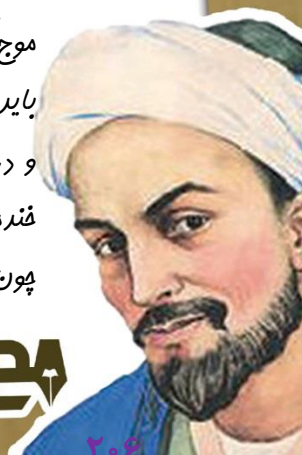
کباب غاز - موقع - ترفیع - رقبہ - ہم قطار - قرار و مدار - ولیمہ - صحیح - عزت - فوراً - عیال - تازگی - عروسی - ظرف و کارد - مالّیہ - بودجہ - ابداً - خرت و پرت - مابقی - نقداً - سماق - آرگار - صابون - عاریہ - اوقات تلخ - محال - شکوم - چارہ - موافقت - پذیرایی - غاز - معهود - اعلا - کباب برہ ممتاز - مخلقات - تخت خواب - بی نظیر - دیلاق - لات و لوت - بدریخت و بد قوارہ - زیارت - مسرور - مشعوف - غول - صلہ ارحام - لہذا - واترقیدہ - تک و پوز - گریہ - شستہ - تصور - رأس - ہندوانہ - ورنانداز - عجاب - ہراسان - عقلت - آبرو - سربہ مہر - حقاً - منطقی - استشارہ - منحصر - کودن - ملتفت - حلاج - معهود - مبلغ - سرخ و سیاہ - حلقوم - قید - منصرف - دکان - استیصال - طبیب - فدغن - قنفاق - تشریف - پرت و پلا - اسکناس - قول - زوایا - مخیلہ - نشخوار - دقیق - سرسری - ضعیف - شبستان - دماغ - گرہ - مہارت - احد - و جنات - تعارف - پہلو - مخمل - احوال - شغل - گز - باقلوا - سوغات - قدّ دراز - کج و معوج - جویدہ - غیر مترقبہ - سپاسگزاری - مہلت - پہلو - استدا - عاجزانہ - صرف - کاه - اصرار - دلی از عزا - بستری - متعارف - ابا و امتناع - پوزقند - آراستن - تخلّف - حلقہ - صیغہ - بلعت - اہتمام - تام - کراوات - پوتین - براق - طاووس - مست وار - تعجب - قالب بدن - جامہ - درزی ازل - قامت - متانت - تعارفات معمولی - برگزار - وقار - فاضل - لایق - معرفی - مقررہ - قلباً مسرور - معهود - آسودہ - محتاج - تفکر - تصور - جایز - حرافی - بذلہ - لطیفہ - متکلم وحدہ - بلامعارض - امامزادہ - حضرت - عبدالعظیم - منچستر - لعنت - حنجرہ - تنبوشہ - بلعیدن - قلنبہ - قصیدہ - فغان - مرحبا - ادعاً - فضل - مکرّر - حصار - کبابہ - محظوظ - جہہ - حقیقتاً - تخلص - تحقیر - زواید - متروک - اصرار - مرحوم - پیشاوری - مألوف - استعمال - حصار - تصدیق - سزاوار - اثنا - سرسرا - عمارت - ہم قطار - احتمال - احياناً - کاینات - اعتنا - تپیدن - غازفربہ - برشتہ - بہ محض - خرخرہ - ماندہ - محظور - تظاهرات - شخیص - توطئہ - می ماسد - بغل - محض - حفظ ظاہر - ساطور - قصاب - ضمناً - یک ریز - تعارف - لااقل - بی حیا - آلوی برغان - منحصرأ - میزبان - محض - مختصر - قحطی زدگان - حلقوم - کتل - گردنہ - مراحل - مضغ - بلع - ہضم - تحلیل - گوشت خوار - تحولات - حبوبات - لیسیدہ - گلگون - لخت لخت - قطعہ بعد اخری - جماعت - کرکس - گورستان - منظرہ - ہولناک - تحویل - خندہ زورکی - خوشامدگویی - ساختگی - بحبوچہ - زوال - بی ثباتی - شقاوت - پتیارہ - وقاحت - بدقوارہ - جستم - طنین انداز - معیت - مایبتعلق بہ - حلقوم - بلعیدہ - صندوقچہ - ورزید - ناز شستت - نثار - ادا و اطوار - ہویدا - حق ہق کنان - تقصیر - بہانہ تراشی - خمرہ روغن - احوال - تسکین - غلیان - حیاط - قشر - تصنعی - مزاحم - تأسف - فضل - نودوز - گلّیہ - متفرعات - انضمام - مایحتوی - چلاق - تیر - ترفیع - رتبہ - گلّہ - گلّہ - ارمیا - تانک - توجہ - موقع - دفعہ - علامہ - منظور - مطمئن - کلاشینکف - مسلسل - ہیگل - قیافہ - گندہ - بیہودہ - موتور دیزلی - احتمالاً - حواس - مهندس - آریبی جی - وہم - قوم - واقعیت - تفنگ - مقابلہ - سکندر - مسلح - تعقیب - محکم - آغوش - تیرہ و تار - مبہم - مرتعش - زانو - کوتہ دیدگی - خیزد



درس هفدهم (خنده تو)

درس هفدهم : خنده تو

نان را از من بگیر، اگر می‌فواهی،
هوا را از من بگیر، اما
فنده ات را نه.
گل سرخ را از من بگیر
سوسنی را که می‌کاری...
از پس نبردی سفت باز می‌گردم
با پشمانی فسته
که دنیا را دیده است
بی هیچ دگرگونی،
اما فنده‌ات که رها می‌شود
و پرواز کنان در آسمان مرا می‌جوید
تمامی درهای زندگی را
به رویم می‌کشاید.
عشق من، فنده تو
در تاریک‌ترین لحظه‌ها می‌شکفت
و اگر دیدی، به ناگاه
فون من بر سنگ‌فرش فیابان جاری است،
بفند؛ زیرا فنده تو
برای دستان من،
شمشیری است آفته.
فنده تو، در پاییز
در کناره دریا
موج کف آلوده‌اش را
باید بر فراز
و در بهاران، عشق من،
فنده‌ات را می‌فواهم
چون گلی که در انتظارش بودم،



فصل هشتم : ادبیات جهان

گل آبی، گل سرخ کشورم که مرا می‌فواند.
بفند بر شب
بر روز، بر ماه،
بفند بر پیاپیچ فیابان‌های جزیره،
اما آنگاه که پشم می‌کشایم و می‌بندم،
آنگاه که پاهایم می‌روند و باز می‌گردند،
تان را، هوا را،
روشنی را، بهار را،
از من بگیر
اما فندهات را هرگز
تا پشم از دنیا نیندم.

هوا را از من بگیر، فندهات را نه پابلو نرودا



درس هفدهم (خنده تو)

کارگاه متن پژوهی 

◀ قلمرو زبانی

۱- برای واژه «آخته» دو معادل معنایی بنویسید.

۲- در زبان فارسی، «ان» یکی از نشانه‌های جمع است؛ مانند کاربرد «ان» در کلمه «یاران»: اما کلماتی که با «ان» همراهند، گاه بر مفهوم «جمع» دلالت نمی‌کنند.

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

■ سحرگاهان (هنگام سحر)

■ دیلمان (مکان دیلم‌ها، مکان زندگی مردم دیلم)

■ کوهان (کوهان شتر: مانند کوه)

■ کاویان (منسوب به «کاوه»)

■ خواهان (صفت فاعلی)

■ مفهوم نشانه «ان» را در واژه‌های زیر بنویسید.

• بهاران (.....)

• خاوران (.....)

• بابکان (.....)

• خندان (.....)

◀ قلمرو ادبی

۱- این بخش از سروده «پابلو نرودا» را از نظر کاربرد «نماد» بررسی کنید.
نان را از من بگیر اگر می‌خواهی، / هوا را از من بگیر، اما / خنده‌ات را نه . / گل سرخ را از من بگیر.

۲- در این قسمت از متن درس، شاعر از کدام آرایه‌های ادبی بهره گرفته است؟
... اما خنده‌ات که رها می‌شود / و پرواز کنان در آسمان مرا می‌جوید / تمامی درهای زندگی را / به رویم می‌گشاید.



فصل هشتم : ادبیات جهان

◀ قلمرو فکری

۱- درک و دریافت خود را از متن زیر بنویسید.

«و اگر دیدی، به ناگاه / خون من بر سنگفرش خیابان جاری است، / بخند؛ زیرا خنده تو / برای دستان من، / شمشیری است آخته.»

۲- متن درس را با مفهوم سروده زیر مقایسه کنید.

وزین فوشتر نباشد در جهان پند	چه فوش فرمود آن پیر فرمند
«لب فندان بیاور چون لب جام»	اگر فونین دلی از جور ایام
که دستاورد بی رنجی ست شادی	به پیش اهل دل، گنجی ست شادی
که باشد شادمانی را سزاوار	به آن کس می رسد زین گنج بسیار
به هر سو روکنی لبفند بینی	چو گل هر جا که لبفند آفرینی
به هر حالت تبسم کن، تبسم	مشو در پیچ و تاب رنج و غم، گم

فریرون مشیری



درس هفدهم (خنده تو)



کنج حکمت: مسافر

دلم می‌خواهد بر بال‌های باد بنشینم و آنچه را که پروردگار جهان پدید آورده، زیر پا گذارم تا مگر روزی به پایان این دریای بی‌کران رسم و بدان سرزمین که خداوند سرحدّ جهان خلقتش قرار داده است، فرود آیم. از هم اکنون، در این سفر دور و دراز، ستارگان را با درخشندگی جاودانی خود می‌بینم که راه هزاران ساله را در دل افلاک می‌پیمایند تا به سرمنزل غایی سفر خود برسند اما بدین حد اکتفا نمی‌کنم و همچنان بالاتر می‌روم. بدانجا می‌روم که دیگر ستارگان افلاک را در آن راهی نیست. در یک جاده خلوت، رهگذری به من نزدیک می‌شود؛ می‌پرسد: «ای مسافر، بایست!

با چنین شتاب به کجا می‌روی؟» می‌گویم: «دارم به سوی آخر دنیا سفر می‌کنم. می‌خواهم بدانجا روم که خداوند آن را سرحدّ دنیای خلقت قرار داده است و دیگر در آن ذی‌حیاتی نفس نمی‌کشد.» می‌گوید: «اوه، بایست؛ بیهوده رنج سفر بر خویش هموار مکن. مگر نمی‌دانی که داری به عالمی بی‌پایان و بی‌حدّ و کران قدم می‌گذاری؟»

ای فکر دورپرواز من، بال‌های عقاب آسایت را از پرواز بازدار و تو ای کشتی تندرو خیال من، همین جا لنگر انداز؛ زیرا برای تو بیش از این اجازه سفر نیست.

یوهان کریستف فریریش شیلر



فصل هشتم : ادبیات جهان



سوالات امتحان نهایی درس هفدهم

◀ قلمرو زبانی: معنی واژه، املا و دستور

معنی واژه:

۱- بخند / زیرا خنده تو/ برای دستان من، شمشیری است آخته: بیرون کشیده (ش ۹۸)

دستور:

۱- با توجه به شعر «ان را، هوا را، روشنی را، بهار را، / از من بگیر / اما خندهات را هرگز»،

الف) کدام واژه حذف شده است؟ نهاد: (تو)، فعل: از من بگیر

ب) حرف ربط «همپایه‌ساز» را مشخص کنید. اما (ش ۹۸)

۲- مفهوم نشانه «ان» را در واژه‌های زیر بنویسید. (خ ۹۸)

الف) بابکان: نشانه نسبت (منسوب به بابک) ب) خندان: نشانه صفت فاعلی (حالیه)

۳- مفهوم «ان» را در مثال‌های زیر مشخص کنید. (ش ۹۸)

الف) دیلمان: مکان ب) کوهان: شباهت

۴- کاربرد نشانه «ان» در کدام گزینه با سایر گزینه‌ها متفاوت است؟ (ری ۹۸)

الف) بامدادان ب) سحرگاهان ج) خاوران د) بهاران

۵- کاربرد نشانه «ان»، در واژه «خواهان»، با کاربرد این نشانه در کدام گزینه یکسان است؟ (خ ۹۹ انسانی)

الف) خاوران ب) سپاهان ج) گریزان د) پایان

۶- مفهوم «ان» را در هر یک از ترکیب‌های زیر بنویسید. (ش ۹۹)

الف) کوهان شتر: شباهت (مانند کوه) ب) درفش کاویان: نسبت (منسوب به کاوه)

۷- در نوشته زیر، یک پیوند وابسته‌ساز و یک پیوند همپایه‌ساز مشخص کنید. (ری ۹۸)

می‌خواهم بدانجا روم که خداوند آن را سرحد دنیای خلقت داده قرار داده است و دیگر در آن ذی‌حیاتی نفس نمی‌کشد.

پیوند وابسته‌ساز: که / پیوند همپایه‌ساز: و

۸- با توجه به سروده زیر، به پرسش‌ها پاسخ دهید. (خ ۹۹ تهری و ریاضی، ری ۹۹)

«و در بهاران، عشق من! / خندهات را می‌خواهم / چون گلی که در انتظارش بودم»

الف) مفهوم «ان» را در واژه «بهاران» بنویسید. زمان

ب) مرجع ضمیر شخصی پیوسته «ش» در واژه انتظارش چیست؟ گل

پ) زمان فعل «می‌خواهم» مضارع اخباری است یا آینده؟ مضارع اخباری



درس هفدهم (خنده تو)

۹- مفهوم «ان» را در هر یک از ترکیب‌های زیر بنویسید (خ ۱۴۰۰)

(الف) دیلمان : مکان (ب) خواهان : صفت فاعلی

(ج) کوهان : شباهت (د) خندان : صفت فاعلی

۱۰- با توجه به سروده " اما خنده ات که رها می شود / و پروازکنان در آسمان مرا می جوید " (ش ۱۴۰۰)

(الف) مفهوم " ان " در واژه " پروازکنان " ؟ صفت فاعلی (ب) زمان افعال ماضی استمراری است یا مضارع اخباری؟

۱۱- " ان " در هر دو واژه " خاوران " و " شامگاهان " نشانه مکان است (ری ۱۴۰۰) نادرست

۱۲- با توجه به دو بیت زیر پاسخ دهید : (ش ۱۴۰۱)

« اگر خونین‌دلی از جور ایام / لبی خندان بیاور چون لب جام

به آن کس می رسد زین گنج بسیار / که باشد شادمانی را سزاوار »

(الف) مفهوم نشانه «ان» در واژه «خندان» چیست؟ صفت فاعلی

(ب) در بیت دوم جمله «هسته(پایه) و جمله «وابسته(پیرو)» را مشخص نمایید.

هسته : به آن کس می رسد زین گنج بسیار / وابسته : که باشد شادمانی را سزاوار

۱۳- در سروده «خنده‌ات که رها می شود/ و پروازکنان در آسمان مرا می جوید/ تمامی درهای زندگی را/ به رویم

می‌گشاید»: (ری ۱۴۰۱)

(الف) کدام واژه «دو تلفظی» است؟ آسمان

(ب) ترکیب «درهای زندگی» وصفی است یا اضافی؟ اضافی

(پ) مفهوم نشانه «ان» را در واژه «پروازکنان» بنویسید. صفت فاعلی

◀ قلمرو ادبی (آرایه‌های ادبی)

۱- مفهوم نمادین واژه‌های مشخص شده را به ترتیب بنویسید. (خ ۹۸، ۹۹ انسانی، ری ۱۴۰۱)

آنان را از من بگیر اگر می‌خواهی / هوا را از من بگیر، اما / خنده‌ات را نه. گل سرخ را از من بگیر

▪ نان و هوا: نیازهای جسمانی و مادی / گل سرخ: خنده، عشق، شادی

۲- در سروده اما خنده‌ات که رها می‌شود و پروازکنان در آسمان مرا می‌جوید/ تمامی درهای زندگی را به رویم

می‌گشاید،

(الف) ترکیب «درهای زندگی»، یک اضافه استعاری است یا تشبیهی؟ اضافه استعاری

(ب) مفهوم کنایه در به روی کسی گشودن را بنویسید. یاری کردن، امیدوار ساختن (خ ۹۹ تهرپی و ریاضی)

فصل هشتم : ادبیات جهان

۳- در سروده «عشق من، / خنده تو / در تاریک‌ترین لحظه‌ها می‌شکفتد / بخند؛ زیرا خنده / تو برای دستان من، / شمشیری است آخته»: (غ ۹۹ انسانی)

الف) کاربرد «استعاره» در قسمت هی مشخص شده را توضیح دهید. خنده به گلی تشبیه شده که از ویژگی‌های آن شکفتن است.

ب) شاعر در بند پایانی از چه آرایه ادبی بهره برده است؟ تشبیه (خنده به شمشیر) یا کنایه

۴- با توجه به سروده " آنگاه که پاهایم می‌روند و باز می‌گردند / نان را، هوا را، روشنی را، بهار را، از من بگیر / اما خنده‌ات را هرگز / تا چشم از دنیا نبندم " (غ ۱۴۰۰)

الف) تضاد بیابید. می‌روند و باز می‌گردند (ب) " چشم از دنیا نبندم " : نمیرم (زنده هستم)

۵- «مشبّه‌به» را در عبارت زیر، مشخص کنید. (دی ۱۴۰۱)

«تو ای کشتی تندرو خیال من، همین جا لنگر انداز؛ زیرا برای تو بیش از این اجازه سفر نیست.» کشتی

◀ قلمرو فکری: معنی و مفهوم نظم و نثر، درک مطلب و تناسب معنایی

۱- نان را از من بگیر اگر می‌خواهی / هوا را از من بگیر، اما / خنده‌ات را نه: اگر غذا و هوا (خوردن و نفس کشیدن را از من بگیر) مهم نیست؛ شادی و خنده‌ات را از من بگیر. (دی ۹۸)

۲- اگر دیدی به ناگاه / خون من بر سنگ فرش خیابان جاری است / بخند؛ زیرا خنده تو / برای دستان من شمشیری است آخته: اگر دیدی که من زخمی و در حال جان دادن هستم ، بخند زیرا خنده و شادمانی تو، مانند شمشیری بر کشیده در دستان من است. (شادی تو سلاحی برای مبارزات من است). (دی ۹۹ و ش ۱۴۰۰ و غ ۱۴۰۰)

۳- با توجه به سروده « بخند؛ زیرا خنده تو برای دستان من شمشیری است آخته»، منظور از «شمشیر آخته» چیست؟

شمشیر بر کشیده و آماده برای دفاع یا حمله (دی ۹۸)

۴- درک و دریافت خود را از سروده " اگر دیدی به ناگاه / خون من بر سنگ فرش خیابان جاری است / بخند؛ زیرا خنده تو / برای دستان من شمشیری است آخته " بنویسید. (غ ۱۴۰۱)

شادی معشوق (وطن) به شاعر امید زندگی و قدرت مبارزه می‌بخشد

۵- در سروده زیر مقصود شاعر از «نان و هوا» چیست؟ (ش ۱۴۰۱)

« آنان را از من بگیر اگر می‌خواهی / هوا را از من بگیر، اما / خنده‌ات را نه » ضرورت های زندگی

۶- « اما خنده‌ات که رها می‌شود / و پروازکنان مرا می‌جوید تمامی درهای زندگی را به رویم می‌گشاید. »

(دی ۱۴۰۱)

اما هنگامی که به من لبخند می‌زنی ، خنده تو مرا به زندگی امیدوار می‌سازد



درس هفدهم (خنده تو)

◀ لغت (خنده تو)

۴۳۸. آخته: بیرون کشیده، برکشیده

۴۳۹. دستاورد: نتیجه، پیامد، حاصل آنچه با تلاش به دست آید.

۴۴۰. ذی حیات: دارای حیات، زنده، جاندار

۴۴۱. سرحد: مرز، کرانه

۴۴۲. غایی: منسوب به غایت، نهایی



◀ املا

آخته - برفرازد - انتظار - جزیره - سزاوار - سو - تبسم - ستارگان - درخشندگی - غایی - اکتفا - رهگذر - بایست
- خلفت - ذی حیات



فصل هشتم : ادبیات جهان

درس هجدهم : عشق جاودانی

آیا چیزی در مفیله آدمی می‌گنجد، که قلم بتواند آن را بنگارد،
اما جان صادق من آن را برای تو ترسیم نکرده باشد؟
چه حرف تازه‌ای برای گفتن مانده است؟ یا چه چیز تازه‌ای برای نوشتن
که بتواند عشق مرا یا سبایای ارزشمند تو را بازگو کند؟
هر روز باید زکری و احد را مکرر بفوانم
و آنچه را قدیمی است، قدیمی ندانم؛ «که تو از آن منی، و من از آن تو»،
درست مانند نفستین باری که نام زیبای تو را تلاوت کردم.
این گونه است که عشق جاودانی همواره معشوق را جوان می‌بیند
و نه توفیقی به گرد و غبار و جراحات پیری دارد،
و نه اهمیتی به پین و شکن‌های ناگزیر سالفوردگی می‌دهد،
بلکه همواره عشق قدیم را موضوع صمیمه شعر خود می‌گرداند،
و نفستین احساس عشق را در جایی می‌جوید که خود در آنجا به دنیا آمده است،
همان جا که شاید اینک دست زمان و صورت ظاهرش، مرده نشانش برهند.

غزلواره‌ها، شکسپیر

درس هجدهم (عشق جاودانی)

کارگاه متن‌پژوهی

◀ قلمرو زبانی

- ۱- واژه «صحیفه» را از نظر کارکرد معنایی بررسی کنید.
- ۲- متن درس را از نظر «حذف فعل» بررسی کنید و نوع حذف‌ها را بنویسید.

◀ قلمرو ادبی

- ۱- دو نمونه آرایه «تشخیص» در متن درس بیابید.
- ۲- در متن، نمونه‌ای از استفهام انکاری مشخص کنید.

◀ قلمرو فکری

- ۱- شکسپیر برای عشق جاودانی، چه ویژگی‌هایی را بر می‌شمارد؟
- ۲- در سطرهای زیر بر چه نکته‌ای تأکید شده است؟
چه حرف تازه‌ای برای گفتن مانده است یا چه چیز تازه‌ای برای نوشتن
که بتواند عشق مرا یا سجایای ارزشمند تو را بازگو کند؟
- ۳- مضمون بیت زیر از کدام بخش از سروده شکسپیر قابل دریافت است؟
یک قصه بیش نیست غم عشق وین عجب کز هر زبان که می‌شنوم نامکرر است
حافظ





روان خوانی: آخرین درس

آن روز مدرسه دیر شده بود و من بیم آن داشتم که مورد عتاب معلم واقع گردم. علی الخصوص که معلّم گفته بود درس دستور زبان خواهد پرسید و من حتی یک کلمه از آن درس نیاموخته بودم. به خاطرم گذشت که درس و بحث مدرسه را بگذارم و راه صحرا پیش گیرم. هوا گرم و دلپذیر بود و مرغان در بیشه زمزمه‌ای داشتند. این همه، خیلی بیشتر از قواعد دستور، خاطر مرا به خود مشغول می‌داشت اما در برابر این وسوسه مقاومت کردم و به شتاب، راه مدرسه را پیش گرفتم.

وقتی از پیش خانه کدخدا می‌گذشتم، دیدم جماعتی آنجا ایستاده‌اند و اعلانی را که بر دیوار بود، می‌خوانند. دو سال بود که هر خبر ملال‌انگیز [ی] که برای ده می‌رسید، از اینجا منتشر می‌گشت. از این رو من - بی آنکه در آنجا توقفی کنم - با خود اندیشیدم که «باز برای ما چه خوابی دیده‌اند؟» آن گاه سر خویش گرفتم و راه مدرسه در پیش و با شتاب تمام، خود را به مدرسه رساندم.

در مواقع عادی، اوایل شروع درس، شاگردان چندان بانگ و فریاد می‌کردند که غلغلۀ آنها به کوی و برزن می‌رفت. با آواز بلند درس را تکرار می‌کردند و بانگ و فریاد بر می‌آوردند و معلّم چوبی را همواره در دست داشت. بر میز می‌کوبید و می‌گفت: «ساکت شوید!» آن روز هم به گمان آنکه وضع همان خواهد بود، انتظار داشتم که در میان بانگ و مهمه شاگردان، آهسته و آرام به اتاق درس درآیم و بی آنکه کسی متوجه تأخیر ورود من گردد، بر سر جای خود بنشینم اما برخلاف آنچه من چشم می‌داشتم آن روز چنان سکوت و آرامش در مدرسه بود که گمان می‌رفت از شاگردان هیچ کس در مدرسه نیست. از پنجره به درون اتاق نظر افکندم شاگردان در جای خویش نشسته بودند و معلّم با همان چوب رعب‌انگیز که همواره در دست داشت، در اتاق درس قدم می‌زد. لازم بود که در را بکشایم و در میان آن آرامش و سکوت وارد اتاق شوم. پیداست که تا چه حد از چنین کاری بیم داشتم و تا چه اندازه از آن شرم می‌بردم اما دل به دریا زدم و به اتاق درس وارد شدم؛ لیکن معلّم، بی آنکه خشمگین و ناراحت شود، از سر مهر نظری بر من انداخت و با لطف و نرمی

از کنار نیمکت‌ها گذشتم و بی‌درنگ بر جای خود نشستم. وقتی ترس و ناراحتی من فرو نشست و خاطرم تسکین یافت، تازه متوجه شدم که معلّم لباس ژنده معمول هر روز را بر تن ندارد و به جای آن، لباسی را که جز در روز توزیع جوایز یا در هنگامی که بازرسی به مدرسه می‌آمد نمی‌پوشید، بر تن کرده است. گذشته از آن، تمام اتاق درس را ابهت و شکوهی که مخصوص مواقع رسمی است فرا گرفته بود اما آنچه بیشتر مایه شگفتی من گشت، آن بود که در انتهای اتاق بر روی نیمکت‌هایی که در مواقع عادی خالی بود، جماعتی را از مردان دهکده دیدم که نشسته بودند. کدخدا و مأمور نامه‌رسانی و چند تن دیگر از اشخاص معروف در آن میان جای داشتند و همه افسرده و دل‌مرده به نظر می‌آمدند، پیرمردی که کتاب الفبای کهنه‌ای همراه داشت، آن را بر روی زانوی خویش گشوده بود و از پس عینک درشت و ستبر به حروف و خطوط آن می‌نگریست.

هنگامی که من از این احوال غرق حیرت بودم، معلّم را دیدم که بر کرسی خویش نشست و سپس با همان صدای گرم اما سخت، که هنگام ورود با من سخن گفته بود، گفت: «فرزندان، این بار آخر است که من به شما درس می‌دهم، دشمنان حکم کرده‌اند که در مدارس این نواحی، زبانی جز زبان خود آنها

درس هجدهم (عشق جاودانی)

تدریس نشود. معلّم تازه فردا خواهد رسید و این آخرین درس زبان مّلی شماست که امروز می‌خوانید. از شما خواهش دارم که به درس من درست دقت کنید.» این سخنان مرا سخت دگرگون کرد. معلوم شد که آنچه بر دیوار خانه کدخدا اعلان کرده بودند، همین بود که: «از این پس به کودکان ده آموختن زبان مّلی ممنوع است.»

آری این آخرین درس زبان مّلی من بود. مجبور بودم که دیگر آن را نیاموزم و به همان اندک مایه‌ای که داشتم قناعت کنم. چقدر تأسف خوردم که پیش از آن ساعت‌های درازی را از عمر خویش تلف کرده و به جای آنکه به مدرسه بیایم، به باغ و صحرا رفته و عمر به بازیچه به سر برده بودم. کتاب‌هایی که تا همین دقیقه در نظر من سنگین و ملال‌انگیز می‌نمود، دستور زبان و تاریخی که تا این زمان به سختی حاضر بودم به آنها نگاه کنم، اکنون برای من در حکم دوستان کهنی بودند که ترک آنها و جدایی از آنها به سختی ناراحت و متأثرم می‌کرد. درباره معلّم نیز همین گونه می‌اندیشیدم. اندیشه آنکه وی فردا ما را ترک می‌کند و دیگر او را نخواهم دید، خاطرات تلخ تنبیهاتی را که از او دیده بودم و ضربات چوبی را که از او خورده بودم، از صفحه ضمیرم یکباره محو کرد. معلوم شد که به خاطر همین آخرین روز درس بود که وی لباس‌های نو خود را بر تن کرده بود و نیز به همین سبب بود که جماعتی از پیران دهکده و مردان محترم در انتهای اتاق نشسته بودند. گوئی تأسف داشتند که پیش از این نتوانسته بودند لحظه‌ای چند به مدرسه بیایند و نیز گمان می‌رفت که این جماعت به درس معلّم ما آمده بودند تا از او به سبب چهل سال رنج شبانه‌روزی و مدرسه داری و خدمت‌گزاری قدردانی کنند.

در این اندیشه‌ها مستغرق بودم که دیدم مرا به نام خواندند. می‌بایست که برخیزم و درس را جواب بدهم. راضی بودم تمام هستی خود را بدهم تا بتوانم با صدای رسا و بیان روشن درس دستور را که بدان دشواری بود، از بر بخوانم اما در همان لحظه اول درماندم و نتوانستم جوابی بدهم و حتی جرئت نکردم سر بردارم و به چشم معلم نگاه کنم.

در این میان، سخن او را شنیدم که با مهر و نرمی می‌گفت: فرزند، تو را سرزنش نمی‌کنم؛ زیرا خود به قدر کفایت متنبه شده‌ای. می‌بینی که چه روی داده است. آدمی همیشه به خود می‌گوید، وقت باقی است، درس را یاد می‌گیرم اما می‌بینی که چه پیشامدهایی ممکن است روی دهد. افسوس؛ بدبختی ما این است که همیشه آموختن را به روز دیگر وا می‌گذاریم. اکنون این مردم که به زور بر ما چیره گشته‌اند، حق دارند که ما را ملامت کنند و بگویند: «شما چگونه ادعا دارید که قومی آزاد و مستقل هستید و حال آنکه زبان خود را نمی‌توانید بنویسید و بخوانید؟» با این همه، فرزند، تنها تو در این کار مقصّر نیستی. همه ما سزاوار ملامتیم. پدران و مادران نیز در تربیت و تعلیم شما چنان که باید اهتمام نورزیده‌اند و خوش‌تر آن دانسته‌اند که شما را دنبال کاری بفرستند تا پولی بیشتر به دست آورند. من خود نیز مگر در خور ملامت نیستم؟ آیا به جای آنکه شما را به کار درس وادارم، بارها شما را سرگرم آبیاری باغ خویش نکرده‌ام و آیا وقتی هوس شکار و تماشا به سرم می‌افتاد، شما را رخصت نمی‌دادم تا در پی کار خویش بروید؟

آن‌گاه معلّم از هر دری سخن گفت و سرانجام سخن را به زبان مّلی کشانید و گفت: «زبان ما در شمار شیرین‌ترین و رساترین زبان‌های عالم است و ما باید این زبان را در بین خویش همچنان حفظ کنیم و هرگز آن را از خاطر نبریم؛ زیرا وقتی قومی به اسارت دشمن درآید و مغلوب و مقهور بیگانه گردد، تا وقتی که زبان خویش را همچنان حفظ کند، همچون کسی است که کلید زندان خویش را در دست داشته باشد. آنگاه کتابی برداشت و به خواندن درسی از دستور پرداخت. تعجب کردم که با چه آسانی آن روز درس را می‌فهمیدم. هر چه می‌گفت به نظم آسان می‌نمود. گمان دارم که پیش از آن هرگز بدان حد با

فصل هشتم : ادبیات جهان

علاقه به درس دستور گوش نداده بودم و او نیز هرگز پیش از آن، با چنان دقت و حوصله‌ای درس نگفته بود. گفتمی که این مرد نازنین می‌خواست پیش از آنکه ما را وداع کند و درس را به پایان برد، تمام دانش و معرفت خویش را به ما بیاموزد و همهٔ معلومات خود را در مغز ما فرو کند.

چون درس به پایان آمد، نوبت تحریر و کتابت رسید. معلّم برای ما سرمشق‌هایی تازه انتخاب کرده بود که بر بالای آنها عبارت «میهن، سرزمین نیاکان، زبان مّلی» به چشم می‌خورد. این سرمشق‌ها که به گوشهٔ میزهای تحریر ما آویزان بود، چنان می‌نمود که گویی در چهارگوشهٔ اتاق، درفش مّلی ما را به اهتزاز درآورده باشند، نمی‌توان مجسم کرد که چطور همهٔ شاگردان در کار خط و مشق خویش سعی می‌کردند و تا چه حد در سکوت و خموشی فرو رفته بودند. بر بام مدرسه کبوتران آهسته می‌خواندند و من در حالی که گوش به ترمّم آنها می‌دادم، پیش خود اندیشه می‌کردم که آیا اینها را نیز مجبور خواهند کرد که سرود خود را به زبان بیگانه بخوانند؟

گاه گاه که نظر از روی صفحهٔ مشق خود بر می‌گرفتم، معلّم را می‌دیدم که بی‌حرکت برجای خویش ایستاده است و با نگاه‌های خیره و ثابت، پیرامون خود را می‌نگرد؛ تو گفتمی خواست تصویر تمام اشیای مدرسه را که در واقع خانه و مسکن او نیز بود، در دل خویش نگاه دارد. فکرش را بکنید! چهل سال تمام بود، که وی در این حیات زندگی کرده بود و در این مدرسه درس داده بود. تنها تفاوتی که در این مدت در اوضاع پدید آمده بود، این بود که میزها و نیمکت‌ها بر اثر مرور زمان فرسوده و بی‌رنگ گشته بود و نهالی چند که وی در هنگام ورود خویش در باغ غرس کرده بود، اکنون درختانی تناور شده بودند. چه اندوه جان‌کاه و مصیبت سختی بود که اکنون این مرد می‌بایست تمام این اشیای عزیز را ترک کند و نه تنها حیات مدرسه بلکه خاک وطن را نیز وداع ابدی گوید.

با این همه، قوّت قلب و خونسردی وی چندان بود که آخرین ساعت درس را به پایان آورد. پس از تحریر مشق، درس تاریخ خواندیم. آنگاه کودکان با صدای بلند به تکرار درس خویش پرداختند. در آخر اتاق، یکی از مردان معّم دهکده که کتاب را بر روی زانو گشوده بود و از پس عینک سبّز خویش در آن می‌نگریست، با کودکان هم‌آواز گشته بود و با آنها درس را با صدای بلند تکرار می‌کرد. صدای وی چنان با شوق و هیجان آمیخته بود که از شنیدن آن بر ما حالتی غریب دست می‌داد و هوس می‌کردیم که در عین خنده گریه سر کنیم. دریغ! خاطرهٔ این آخرین روز درس همواره در دل من باقی خواهد ماند.

در این اثنا وقت به آخر آمد و ظهر فرا رسید و در همین لحظه، صدای شیپور سربازان بیگانه نیز که از مشق و تمرین باز می‌گشتند، در کوچه طنین افکند. معلم با رنگ پریده از جای خویش برخاست، تا آن روز هرگز وی در نظرم چنان پرمهابت و با عظمت جلوه نکرده بود. گفت: «دوستان، فرزندان، من ...

من...»

اما بغض و اندوه، صدا را در گلویش شکست. نتوانست سخن خود را تمام کند.

سپس روی برگردانید و پاره‌ای گچ برگرفت و با دستی که از هیجان و درد می‌لرزید، بر تختهٔ سیاه این کلمات را با خطی جلی نوشت: «زنده باد میهن!»

آنگاه همان جا ایستاد؛ سر را به دیوار تکیه داد و بدون آنکه دیگر سخنی بگوید، با دست به ما اشاره کرد که «تمام شد. بروید، خدا نگهدارتان باد!»

قلم‌های دوشنبه، آلفونس دوده ترجمهٔ عبدالمسین زرّین‌کوب



درس هجدهم (عشق جاودانی)

درک و دریافت



- ۱- این متن را با توجه به زاویه دید و شخصیت پردازی بررسی کنید.
- ۲- با توجه به اینکه زبان فارسی، رمز هویت ملی است، برای پاسداشت آن چه راهکارهایی را پیشنهاد می‌دهید



فصل هشتم : ادبیات جهان

نیایش

۱. الهی سینه‌ای ده آتش افروز در آن سینه ، دلی وان دل همه سوز
۲. هر آن دل را که سوزی نیست دل نیست دل افسرده، غیر از آب و گل نیست
۳. کرامت کن درونی درد پرورد دلی در وی درون درد و برون درد
۴. به سوزی ده کلام را روایی کز آن گرمی کند آتش‌گردایی
۵. دلم را داغ عشقی بر ببین نه زیانم را بیانی آتشین ده
۶. ندارد راه فکرم روشنائی ز لطف پرتوی دارم گردایی
۷. اگر لطف تو نبود پرتوانداز کجا فکر و کجا گنبدینه راز؟
۸. به راه این امید پیچ در پیچ مرا لطف تو می‌باید، دگر هیچ

دیوان شعر، وحشی بافقی

معنی شعر نیایش

- ۱- خدایا به من سینه‌ای ببخش که روشن‌کننده‌ی آتش عشق باشد و دلی درون سینه‌ام قرار بده که در آن آتش عشق در سوز و گداز باشد.
- ۲- هر دلی که هیجان عشق نداشته باشد، در حقیقت دل نیست. دلی که عاشق نباشد مانند آب و گل بی‌ارزش است.
- ۳- خدایا به من فکر و اندیشه‌ای عاشق ببخش. در درون من دلی قرار بده که با همه‌ی وجود عاشق باشد.
- ۴- خدایا به کلام من به‌وسیله‌ی عشق، ارزش و اعتبار بده به‌طوری که آتش به این کلام حسد ببرد و به آن محتاج باشد.
- ۵- خدایا دلم را گرفتار عشق گردان و گفتارم را گرم و عاشقانه کن.
- ۶- خدایا فکر من گمراه است. من از لطف تو برای روشنائی فکرم، پرتو نوری می‌خواهم.
- ۷- خدایا اگر تو ما را راهنمایی نکنی و راه را بر ما روشن نگردانی، فکر و اندیشه ما هرگز نمی‌تواند تو را بشناسد.
- ۸- خدایا برای گذر از راه دشوار شناخت تو، من فقط لطف تو را به‌عنوان کمک می‌خواهم و هیچ چیز دیگری نمی‌خواهم.

درس هجدهم (عشق جاودانی)



سوالات امتحان نهایی درس هجدهم

◀ قلمرو زبانی: معنی واژه، املا و دستور

معنی واژه:

- ۱- همواره عشق قدیم را موضوع صحیفه شعر خود می گرداند: کتاب (ری ۹۸)
- ۲- در کدام بیت واژه ای هم معنی واژه «جبهه» به کار رفته است؟ (ش ۱۴۰)
- الف) دلم را داغ عشقی بر جبین نه / زبانم را بیانی آتشین نه
- ب) الهی سینه ای ده آتش افروز / در آن سینه دلی وان دل همه سوز

دستور:

- ۱- در سروده «و نخستین احساس عشق را در جایی می جوید که خود در آنجا به دنیا آمده است»، الف) نوع زمان فعل «آمده است» را بنویسید. ماضی نقلی
- ب) ترکیب «احساس عشق» وصفی است یا اضافی؟ (ش ۹۸)
- ۲- در عبارت زیر، کدام واژه حذف شده است؟ نوع حذف را بنویسید. (ر ۹۸)
- چه حرف تازه‌ای برای گفتن مانده است یا چه چیز تازه‌ای برای نوشتن؟ مانده است؛ حذف به قرینه لفظی
- ۳- با توجه به سروده زیر، به پرسش‌ها پاسخ دهید. (خ ۹۹ انسانی، ش ۹۹)
- «آیا چیزی در مخیله آدمی می‌گنجد که قلم بتواند آن را بنگارد اما جان صادق من آن را برای تو ترسیم نکرده باشد؟!»
- الف) در این سروده، یک پیوند «وابسته‌ساز» و یک پیوند «همپایه‌ساز» بیابید و بنویسید. وابسته‌ساز: که / همپایه‌ساز: اما
- ب) زمان کدام فعل، «مضارع اخباری» است؟ می‌گنجد
- ۴- با توجه به سروده زیر پاسخ دهید: (ری ۱۴۰۰)
- «چه حرف تازه‌ای برای گفتن مانده است یا چه چیز تازه‌ای برای نوشتن / که بتواند عشق مرا یا سجایای ارزشمند تو را بازگو کند؟»
- الف) نوع حذف به کار رفته در این سروده لفظی است یا معنایی؟ لفظی
- ب) زمان فعل "مانده است" ماضی نقلی است یا ماضی بعید؟ ماضی نقلی
- ج) کدام واژه وابسته پیشین اسم است؟ چه



فصل هشتم : ادبیات جهان

◀ قلمرو ادبی (آرایه‌های ادبی)

- ۱- آرایه بارز عبارت زیر را بیابید و نام آن را بنویسید. (ش ۹۸)
- «معلم را دیدم که بر کرسی خود نشست و سپس با همان صدای گرم اما سخت که هنگام ورود با من سخن گفته بود، گفت: فرزندان، این بار آخر است که من به شما درس می‌دهم.» صدای گرم: حس آمیزی
- ۲- در سروده زیر، دو نمونه آرایه «تشخیص» بیابید و بنویسید. (ش ۹۹)
- «این‌گونه است که عشق جاودانی همواره معشوق را جوان می‌بیند /.../ و نخستین احساس عشق را در جایی می‌جوید که خود در آن جا به دنیا آمده است همان جا که شاید اینک دست زمان و صورت ظاهرش، مرده نشانش دهد.»
- عشق (می‌بیند ، می‌جوید) / دست زمان
- ۵- با توجه به متن « با خود اندیشیدم باز برای ما چه خوابی دیده اند؟ آنگاه سر خویش گرفتم و راه مدرسه در پیش »:
- (ش ۱۴۰)

الف) واژگان پدید آورنده ی آرایه لفظی «سجع» کدامند؟ خویش و پیش
ب) یک کاربرد آرایه کنایه مشخص کنید . برای ما چه خوابی دیده اند / سر خویش گرفتم

◀ قلمرو فکری: معنی و مفهوم نظم و نثر، درک مطلب و تناسب معنایی

- ۱- (عشق جاودانی) همواره عشق قدیم را موضوع صحیفه شعر خود می‌گرداند: عاشق واقعی همیشه زیبایی‌های عشق اول و قدیم را، موضوع کتاب یا دیوان شعر خود قرار می‌دهد. (خ ۹۹ تهرمی و ریاضی، ش ۹۹)
- ۲- شکسپیر در بند زیر چه ویژگی‌هایی را برای عشق جاودانی برمی‌شمارد؟ (ری ۹۸، خ ۹۹ انسانی)
- «این‌گونه است که عشق جاودانی همواره معشوق را جوان می‌بیند و نه توجهی به گرد و غبار و جراحات پیری دارد.» معشوق را همواره جوان و زیبا می‌بیند و گذر زمان و پیری برای عشق جاودانی مهم نیست.
- ۳- عبارت زیر بر چه نکته‌ای تأکید دارد؟ (خ ۹۸)
- «وقتی قومی به اسارت دشمن در آید و مغلوب و مقهور بیگانه گردد، تا وقتی که زبان خویش را حفظ کند، همچون کسی است که کلید زندان خویش را در دست داشته باشد.» توجه به اهمیت زبان ملی و تلاش برای حفظ آن.
- ۴- شاعر در سروده زیر، توصیف چه چیزهایی را ناممکن می‌داند و بیانگر کدام ویژگی‌های عشق است؟

(خ ۹۹، ش ۹۹ و ش ۱۴۰)

«چه حرف تازه‌ای برای گفتن مانده است یا چه چیز تازه‌ای برای نوشتن / که بتواند عشق مرا یا سجایای ارزشمند تو را بازگو کند؟» بیان میزان عشق و شیفتگی عاشق ویژگی‌های ارزشمند معشوق -
توصیف ناپذیری عشق



درس هجدهم (عشق جاودانی)

۵- آیا چیزی در مخیله آدمی می‌گنجد، که قلم بتواند آن را بنگارد، اما جان صادق من آن را برای تو ترسیم نکرده باشد؟ (غ ۱۴۰۰) : فکر و خیالی در ذهن انسان نمی‌گنجد که بتواند آن را بنویسد اما روح راستگو و درست کردار من آن را برای تو ای عشق جاودانی به تصویر نکشیده باشد.

۶- با توجه به سروده زیر شاعر هر روز خود را ملزم به تکرار چه سخنی می‌داند؟ (ش ۱۴۰۰)

" هر روز باید ذکری واحد را مکرر بخوانم و آنچه را قدیمی است، قدیمی ندانم: که تو از آن منی، و من از آن تو، درست مانند نخستین باری که نام زیبای تو را تلاوت کردم " تو از آن منی، و من از آن تو

۷- در سروده « چیزی در مخیله آدمی می‌گنجد که قلم بتواند آن را بنگارد اما جان صادق من آن را برای تو ترسیم نکرده باشد؟! » شکسپیر در مقام عاشق چه ادعایی می‌کند؟ (دی ۱۴۰۰)

روح راستگوی عاشق هر چه را که در ذهن آدم می‌گنجد، برای معشوق ترسیم کرده است

۸- " هر روز باید ذکری واحد را مکرر بخوانم: که تو از آن منی، و من از آن تو " (غ ۱۴۰۰)

هر روز باید سخن یکسانی را تکرار کنم و آن این که: تو متعلق به منی و من متعلق به تو هستم

۹- مفهوم مشترک سروده های زیر را بنویسید (غ ۱۴۰۱ و دی ۱۴۰۱)

یک قصه بیش نیست غم عشق وین عجب کز هر زبان که می‌شنوم نامکرر است

هر روز باید ذکری واحد را مکرر بخوانم و آنچه را قدیمی است، قدیمی ندانم: که تو از آن منی، و من از آن تو

سخن عشق تکراری نیست و عاشق از ذکر نام معشوق خسته نمی‌شود



فصل هشتم : ادبیات جهان

◀ لغت (عشق جاودانی)

۴۴۳. **ابهت**: بزرگی و شکوه که سبب احترام یا ترس دیگران می‌شود.
 ۴۴۴. **اعلان**: آشکارکردن چیزی و با خبر ساختن مردم از آن
 ۴۴۵. **اهتمام**: کوشش، سعی، همت گماشتن، اهتمام ورزیدن در کاری: همت گماشتن به انجام دادن آن
 ۴۴۶. **بیشه**: زمینی که در آن به طور طبیعی گیاهان خودرو و درخت روئیده باشد.
 ۴۴۷. **تسکین**: آرامش، آرام کردن
 ۴۴۸. **تناور**: دارای پیکر بزرگ و قوی
 ۴۴۹. **جلی**: ویژگی خطی که درشت و واضح باشد و از دور دیده شود.
 ۴۵۰. **سجایا**: ج سجیه، خواها، خُلق‌ها و خصلت‌ها
 ۴۵۱. **صحیفه**: کتاب
 ۴۵۲. **عتاب**: سرزنش، ملامت، تندی
 ۴۵۳. **عُرس**: نشانیدن و کاشتن درخت و گیاه
 ۴۵۴. **کتابت**: نوشتن، تحریر، خوشنویسی
 ۴۵۵. **کفایت**: کافی، بسنده
 ۴۵۶. **متنبه شدن**: به زشتی عمل خود پی بردن و پندگرفتن
 ۴۵۷. **مخیله**: خیال، قوه تخیل، ذهن
 ۴۵۸. **معمر**: سالخورده

◀ لغت (نیایش : لطف تو)

۴۵۹. **افسرده**: بی‌بهره از معنویت، بی‌ذوق و حال
 ۴۶۰. **جبین**: پیشانی
 ۴۶۱. **روایی**: ارزش، اعتبار



◀ املا

- مخیله - ترسیم - سجایا - ارزشمند - ذکر - تلاوت - معشوق - غبار - حراج - اهمیت - ناگریز - سالخوردگی - موضوع - صحیفه - ظاهر - صحیفه - مضمون - عجب - عتاب - قواعد - وسوسه - مقاومت - جماعت - اعلان - منتشر - متوقف - شتاب - غلغله - کوی و برزن - همواره - هممه - تأخیر - مهر - نظر - حضور - نیمکت - تسکین - معمول - توزیع جوایز - بازرس - ابهت - دهکده - مأمور - کهنه - بستر - خطوط - احوال - غرق حیرت - کرسی - نواحی - دقت - قناعت - تأسف - تلف - بازیچه - کهن - متأثر - تنبیهات - ضربات - صفحه - ضمیر - محو - انتها - تاسف - لحظه - خدمت گزار - قدر - مستغرق - راضی - رسا - جرئت - سرزنش - کفایت - متنبه - افسوس - ملامت - مستقل - اهتمام - مستقل - هوس - رخصت - حفظ - مغلوب و مهتور - وداع - معرفت - تحریر - کتابت - اهتزاز - ترنم - ثابت - اوضاع - فرسوده - عرش - جان کاه - قوت - خونسردی - معمر - عینک - بستر - هیجان - حالتی غریب - دریغا - شیپور - طنین - مهابت - بغض



سوالات امتحان نهایی ترکیبی از همه دروس

سوالات امتحان نهایی ترکیبی از همه دروس

لغت

- ۱- برای واژه‌های «کتاب» و «تماشا»، از میان واژه‌های زیر معادل معنایی بیابید. (دی ۹۹)
 فروغ ، رواق ، نظاره ، پگاه ، صحیفه ، سروش کتاب: صحیفه / نظاره: تماشا
- ۲- از بین واژه‌های زیر یک برابر معنایی برای واژه‌های " آویزان " و " رنج " به ترتیب بیابید. (ش ۱۴۰۰)
 طاق ، رواق ، تعب ، کاهلی ، معلق ، سروش ، تجرید آویزان: معلق / رنج: تعب
- ۳- در ابیات زیر برای هر یک از واژه‌های " الف " و " ب " یک معادل معنایی بیابید و بنویسید. (دی ۱۴۰۰)
 سریر ملک ، عطا داد کردگار تو را / به جای خویش دهد هرچه کردگار دهد
 عاشق آن باشد که چون آتش بود / گرم رو ، سوزنده و سرکش بود
 الف) مشتاق : گرم رو ب) اورند : سریر

املا

- ۱- در گروه کلمه‌های زیر دو مورد نادرستی املائی وجود دارد؛ شکل درست هر یک را بنویسید. (خ ۹۸)
 «استیصال و درماندگی - سوءهاضمه - مسطور و پوشیده - اجین و آمیخته - مأوا و پناهگاه» عجین، مستور
- ۲- در گروه کلمه‌های زیر، سه مورد نادرستی املائی وجود دارد؛ درست هر یک را بنویسید. (خ ۹۹ ت.ر)
 بائق و بلند- فخر و مباهات - بساط تحویه - روزه خوانی و نوحه‌سرایي سورت سرمای دی - بی‌خردان سفله باسق، تهویه، روضه
- ۳- در گروه کلمه‌های زیر، سه مورد نادرستی املائی وجود دارد؛ درست هر یک را بنویسید. (خ ۹۹ انسانی)
 عملیات احداث، یقما و تاراج، جئه آدمی، چریغ آفتاب، صدای مهیب، آذرم و حیا، سطور و چهارپا، مسلک و روش یغما، آزر، ستور
- ۴- در گروه کلمه‌های زیر، سه مورد نادرستی املائی وجود دارد؛ درست هر یک را بنویسید. (ش ۹۹)
 حریوه خوب پاک آیین - فخر و مباهات - طلالو پرشکوه - تمایل و خاسته - شرحه شرحه و پاره‌پاره - تماشا و نظاره هریوه، تلالو، خواسته
- ۵- در گروه کلمه‌های زیر، چهار مورد نادرستی املائی وجود دارد؛ درست هر یک را بنویسید. (دی ۹۹)
 سپید معجر - شبه و سایه-تیلسان مدیترانه - رمق و توان - صورت سرمای دی - آزر و حیا - شیر ارقند - مزید و افزونی
 طیلسان - شبخ - سورت - ارغند
- ۶- در همه گزینه‌ها به جز گزینه نادرستی املائی دیده می‌شود. (ش ۹۹)
 الف) آخرین رمغ‌هایشان را در آخرین فشنگ‌هایشان می‌ریختند. رمغ: رمق
 ب) آن شب نیز صورت سرمای دی ، بیدادها می‌کرد. صورت: سورت
 ج) طاووس نیز چنین عذر آورد که من مرغی بهشتی‌ام.
 د) اما سیاوش که آذر و حیا و پاکدامنی آموخته است، تن به گناه نمی‌سپارد. آذر: آزر

سوالات امتحان نهایی ترکیبی از همه دروس

۷- دو نادرستی املائی بیابید و درست هر یک را بنویسید (خ ۱۴۰۰)

آذرم و حیا - خار و بی ارزش - سورت سرمای دی - زهر شمشیر و سنان / آزرَم / خوار

۸- در گروه کلمه‌های زیر، چهار مورد نادرستی املائی وجود دارد؛ درست هر یک را بنویسید. (ش ۱۴۰۰)

گرامت و تاوان - اطراق و در جایی ماندن - چریغ و آفتاب - چاه قدر ناجوانمردان - آذرم و حیا - گزند و آسیب - عساره تاک
اتراق / چاه غدر / آزرَم / عساره

۹- در گروه کلمه‌های زیر، چهار مورد نادرستی املائی وجود دارد؛ درست هر یک را بنویسید. (دی ۱۴۰۰)

زماذ و مرهم - زهر و تریاق - حوزه ادیب بزرگ - تعلل و درنگ - صد کاروان حیون - حضار مجلس - بغولات و حبوبات - صورت
سرمای دی / ضماذ / هیون / بقولات / سورت

۱۰- در هر یک از متن‌های زیر واژه ای بیابید که دارای هم آوا باشد. (خ ۱۴۰۱)

الف) کشته هر سو بر کف و دیواره هایش خنجر / چاه غدر ناجوانمردان قدر

ب) هر کسی از ظن خود شد یار من / از درون من نجست اسرار من زن

ج) در آن اثنا صدای تلفن از سرسرای عمارت بلند شد امارت

۱۱- در کدام گزینه غلط املائی دیده می شود؟ (خ ۱۴۰۱)

۱. نهالی چند در باغ غرس کرده بود

۲. از پس عینک ستبر خود به آن می نگریست

۳. درفش ملی ما به احتزاز درآمده است

۴. قومی مغلوب و مقهور دشمن گردد

۱۲- در کدام گزینه غلط املائی وجود دارد؟ (ش ۱۴۰۱)

الف) مرد نقال از صدایش ضجه می بارید

ب) دِ بگير که این ناز شصتت باشد

۱۳- در گروه کلمات زیر، سه نادرستی املائی وجود دارد؛ شکل درست هر یک را بنویسید. (دی ۱۴۰۱)

«حزین و غم‌انگیز، زی‌حیات و جان‌دار، ضماذ و مرحم، غرس و نشاندن، کازیه و جاکاغذی، مُصیر و پافشاری کننده، معلوف و انس گرفته، هول و ترسناک»

ذی حیات - مرهم - مالوف

دستور

۱- در هر یک از موارد زیر، نقش دستوری واژه مشخص شده را بنویسید. (خ ۹۹ تجربی و ریاضی)

الف) هرگز دلم برای کم و بیش غم نداشت. مفعول ب) پرنندگان، جملگی مشتاق دیدار سیمرغ شدند. قید

سوالات امتحان نهایی ترکیبی از همه دروس

۲- در جدول زیر، درست یا نادرست بودن هریک از موارد داده شده را تعیین کنید. (خ ۹۹ انسانی)

الف	درست	فعل «نیست»، در هردو مصراع بیت زیر، اسنادی است. «سر من از ناله من دور نیست / لیک چشم و گوش را آن نور نیست»
ب	نادرست	در بیت زیر واژه «برگ و بار» مفعول است. «دیروز اگر سوخت ای دوست، غم برگ و بار من و تو / امروز می‌آید از باغ، بوی بهار من و تو»
ج	نادرست	در گروه اسمی «دوست بسیار مهربان»، واژه «بسیار» صفت صفت است.

۳- نقش دستوری ضمایر مشخص شده در هر مصراع را بنویسید. (خ ۹۹ انسانی)

- الف) گفت آگه نیستی کز سر درافتادت کلاه مضاف‌الیه (ب) که دوزخ میرا زین سخن گشت خوار متمم
- ۴- تفاوت معنایی فعل «گرفت» را مصراع‌های زیر، بررسی کنید. (دی ۱۴۰۱)
- الف) ز کردار بد پوزش اندر گرفت / آغاز کرد
- ب) محتسب مستی به ره دید و گریبانش گرفت / اخذ کرد

آرایه‌های ادبی

۱- هریک از ابیات گروه «الف» با کدام آرایه گروه «ب» ارتباط دارد؟ (در گروه «ب» یک مورد اضافه است.) (ش ۹۸)

الف	ب
الف) تا چشم بشر نبیندت روی / بنهفته به ابر چهر دل‌بند	تلمیح
ب) مستمع صاحب سخن را بر سر کار آورد / غنچه خاموش بلبل را به گفتار آورد	اسلوب معادله
ج) با آن که جیب و جام من از مال و می تهی است / ما را فراغتی است که جمشید جم نداشت	حسن تعلیل تضمین

الف) حسن تعلیل (ب) اسلوب معادله (ج) تلمیح

۲- آرایه ذکر شده در مقابل همه ابیات، به جز گزینه درست است. گزینه ت (خ ۹۹ تجربی و ریاضی)

- الف) چه غم دیوار امت را که دارد چون تو پشتیبان؟ / چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح کشتیبان؟ (اسلوب معادله)
- ب) گفت: باید حد زند هشیار مردم، مست را « / گفت «هشیاری بیار، اینجا کسی هشیار نیست!» (تضاد)
- پ) در دفتر زمانه فتد نامش از قلم / هر ملتی که مردم صاحب قلم نداشت (کنایه)
- ت) با آن که جیب و جام من از مال و می تهی است / ما را فراغتی است که جمشید جم نداشت (ایهام)

۳- هر یک از آرایه‌های «تلمیح، مجاز و اسلوب معادله» در کدام بیت، دیده می‌شود؟ (خ ۹۹ انسانی)

- الف) از دست و زبان که برآید / کز عهده شکرش به در آید / مجاز، (دست و زبان)
- ب) عشق بر یک فرش بنشانند گدا و شاه را / سیل، یکسان می‌کند پست و بلند راه را / اسلوب معادله
- ج) آتش ابراهیم را نبود زیان / هر که نمرودی است، گو می‌ترس از آن / تلمیح



سوالات امتحان نهایی ترکیبی از همه دروس

۴- با توجه به هریک از اشعار داده شده، کدام یک از آرایه‌های ادبی داخل کمانک نادرست است؟! (خ ۹۹ انسانی)

الف) گرچه بیرون تیره بود و سرد همچون ترس / قهوه‌خانه گرم و روشن بود همچون شرم (حسن تعلیل، تضاد، جناس)

ب) چو از کوه آتش به هامون گذشت خروشیدن آمد ز شهر و ز دشت (مجاز، تلمیح، تشبیه)

۵- آرایه متناسب با هریک از ابیات زیر را از کمانک مقابل آن انتخاب کنید. (دی ۹۹)

الف) شانه می‌آید به کار زلف در آشفستگی / آشنایان را در ایام پریشانی بپرس (اسلوب معادله - جناس)

ب) چو خواهی که پیدا کنی گفت و گوی / ببايد زدن سنگ را بر سبوی (تشخیص - کنایه)

۶- آرایه ذکر شده در مقابل همه ابیات، به جز گزینه درست است. گزینه الف (ش ۹۹)

الف) گفت مستی زان سبب افتان و خیزان می‌روی / گفت جرم راه رفتن نیست ره هموار نیست (حسن تعلیل)

ب) شانه می‌آید به کار زلف در آشفستگی / آشنایان را در ایام پریشانی بپرس (اسلوب معادله)

پ) چو خواهی که پیدا کنی گفت و گوی / ببايد زدن سنگ را بر سبوی (کنایه)

ت) عاشق آن باشد که چون آتش بود / گرم رو سوزنده و سرکش بود (ایهام)

۷- در هریک از سروده‌های ستون اول، کدام یک از آرایه‌های ستون دوم دیده می‌شود؟ (یک بیت در ستون اول، اضافی

است.) (ش ۹۹)

ردیف دوم		ردیف	
ایهام	۱	محرم این هوش جز بیهوش نیست / مر زبان را مشتری جز گوش نیست	الف
اسلوب معادله	۲	بر لب آن چاه / سایه‌ای را دید / او شغاد آن نابردار بود / که درون چه نگه می‌کرد /	ب
حسن تعلیل	۳	سخن گفتنش با پسر نرم دید	پ
حسن آمیزی	۴	جامه‌ای کاو نشود غرقه به خون بهر وطن / بدر آن جامه که ننگ تن و کم از کفن است	ت
	۵	تا چشم بشر نبیندت روی / بنهفته به ابر چهر دلبد	ث

الف) «۳- اسلوب معادله» / ب) «۱- ایهام» / پ) «۴- حسن آمیزی» / ت) «۳- حسن تعلیل»

۸- در هر یک از موارد زیر با توجه به بخش های مشخص شده کدام آرایه ادبی دیده می‌شود؟ (خ ۱۴۰۰)

الف) فراش باد صبا را گفته تا فرش زمرد بگسترده و دایه ابر بهاری را گفته تا بنات نبات بپرورد (استعاره)

ب) در دفتر زمانه فتد نامش از قلم / هر ملتی که مردم صاحب قلم نداشت (کنایه)

ج) نهادند بر دشت هیزم دو کوه / جهانی نظاره شد هم گروه (مجاز)

د) تا باز کند به روی عالم / دیباچه خاطرات شیرین (حسن آمیزی)

۹- در هریک از موارد زیر آرایه درست را از کمانک مقابل انتخاب نمایید. (خ ۱۴۰۰)

الف) مستمع صاحب سخن را بر سر کار آورد / غنچه خاموش بلبل را به گفتار آورد (اسلوب معادله / حسن تعلیل)

ب) یکی تازی ای برنشته سیاه / همی خاک نعلش برآمد به ماه (تناقض / اغراق)

ج) صد تیغ جفا بر سر و تن دید یکی چوب / تا شد تهی از خویش و نی اش نام نهادند (تشخیص / تضمین)

د) همگنان خاموش / گرد بر گردش به کردار صدف بر گرد مروارید / پای تا سر گوش (جناس ناهمسان / تشبیه)

سوالات امتحان نهایی ترکیبی از همه دروس

- ۱۰- در هریک از موارد زیر آرایه درست را از کمانک مقابل انتخاب نمایید. (ش ۱۴۰۰)
- (الف) محرم این هوش جز بی هوش نیست / مر زبان را مشتری جز گوش نیست (اسلوب معادله / سجع)
 (ب) با آن که جیب و جام من از مال و می تهی است / ما را فراغتی است که جمشید جم نداشت (استعاره / تلمیح)
 (ج) این فصل ، فصل من و توست ، فصل شکوفایی ما / برخیز با گل بخوانیم اینک بهار من و تو (تضاد / تکرار)
 (د) سراسر همه دشت بریان شدند / بر آن چهر خندانش گریان شدند (مجاز / تشخیص)
- ۱۱- هر یک از آرایه های " اسلوب معادله ، حس آمیزی ، حسن تعلیل ، تضاد " در کدام مورد دیده می شود؟ (دی ۱۴۰۰)

۱. در عالم پیر هر کجا برنایی است / عاشق بادا که خوش سودایی است تضاد
۲. محرم این هوش جز بی هوش نیست / مر زبان را مشتری جز گوش نیست اسلوب معادله
۳. تا چشم بشر نبیندت روی / بنهفته به ابر چهر دلبد حسن تعلیل
۴. زمزمه لطیف و ملایم شما گمان مرا تایید کرد. حس آمیزی

- ۱۲- آرایه متناسب با قسمت مشخص شده را از کمانک مقابل انتخاب کنید (خ ۱۴۰۰)

- (الف) اطفال شاخ را به قدوم موسم ربیع کلاه شکوفه بر سر نهاده (تشبیه / استعاره)
 (ب) از جمله نام های حسن یکی جمال است و یکی کمال (سجع / موازنه)
 (ج) یکی دشت با دیدگان پر ز خون / که تا او کی آید ز آتش برون (ایهام / مجاز)
 (د) صدای توپخانه ، صدای خشک کلاش را در خود هضم می کرد (متناقض نما / حس آمیزی)
- ۱۳- در هر یک از بیت های ردیف اول کدام یک از آرایه های ردیف دوم به کار رفته است؟ (خ ۱۴۰۰)

ردیف دوم	ردیف اول
حسن تعلیل	۱ بیامد دو صد مرد آتش فروز / دمیدند گفתי شب آمد به روز
تلمیح	۲ آن کسی را که در این ملک سلیمان کردیم / ملت امروز یقین کرد که او اهریمن است
اغراق	۳ تا چشم بشر نبیندت روی / بنهفته به ابر چهر دل بند

اغراق // ۲: تلمیح // ۳: حسن تعلیل

- ۱۴- با توجه به دو بیت زیر پاسخ دهید: (خ ۱۴۰۱)

- (۱) گر در سرت هوای وصال است حافظا / باید که خاک درگه اهل هنر شوی
 (۲) بگفتا دل ز مهرش کی کنی پاک؟ / بگفت آن گه که باشم خفته در خاک

(الف) در بیت اول کدام واژه مجاز دارد؟ سر (ب) واژگان جناس ساز مصراع دوم؟ خاک و پاک

- ۱۵- با توجه به هر یک از موارد داده شده پاسخ درست را انتخاب کنید (خ ۱۴۰۱)

- (الف) در بیت " لبریز زندگی است نفس های آخرت / آورده مرگ گرم به آغوش تو پناه " مصراع اول آرایه حسن تعلیل دارد یا تناقض؟ تناقض
- (ب) آرایه بارز بیت " محرم این هوش جز بی هوش نیست / مر زبان را مشتری جز گوش نیست " اسلوب معادله است یا اغراق؟ اسلوب معادله



سوالات امتحان نهایی ترکیبی از همه دروس

ج) " همانجا که شاید اینک دست زمان و صورت ظاهرش مرده نشانش دهند " دست زمان اضافه استعاری است یا اضافه تشبیهی؟
اضافه استعاری

د) " زمزمه لطیف و سبک و ملایم شما گمان مرا تایید می کرد " حس آمیزی دارد یا سجع؟ حس آمیزی

۱۶- با توجه به هر یک از گزینه های زیر پاسخ درست را برگزینید. (ش ۱۴۰۱)

الف) بیت « آنجا در آن برزخ سرد در کوچه های غم و درد / غیر از شب آیا چه می دید چشمان تار من و تو » آرایه جناس دارد یا تضاد؟ جناس

ب) در سروده « ناگهان انگار بر لب آن چاه سایه ای دید / او شغاد آن نابردار بود » آرایه ایهام مشهود است یا اغراق؟ ایهام

پ) آرایه بارز بیت « همه غیبی تو بدانی همه عیبی تو بپوشی / همه بیشی تو بگاهی همه کمی تو فزایی » تضمین است یا تلمیح؟
تلمیح

۱۷- آرایه ادبی مناسب با هر بیت را بیابید (یک مورد اضافی است) (ش ۱۴۰۱)

ب	الف
حس آمیزی	الف) رخ شاه کاووس پر شرم دید / سخن گفتنش با پسر نرم دید
متناقض نما	ب) شانه می آید به کار زلف در آشفتگی / آشنایان را در ایام پریشانی بپرس
حسن تعلیل	ج) یک دم غریق بحر خدا شو گمان نبر / کز آب هفت بحر به یک موی تر شوی
اسلوب معادله	

الف) حس آمیزی (ب) اسلوب معادله (ج) متناقض نما

۱۸- آرایه ادبی مناسب با هر بیت را برگزیده، در برابر آن بنویسید. (یک آرایه، اضافه است) (دی ۱۴۰۱)

الف) یکی تازیای برنشسته سیاه	همی خاک نعلش برآمد به ماه	۱- ایهام
ب) عشق بر یک فرش بنشانند گدا و شاه را	سیل یکسان می کند پست و بلند راه را	۲- اغراق
پ) در عالم پیر، هر کجا برنایی است	عاشق بادا که عشق خوش سودایی است	۳- حسن تعلیل
		۴- اسلوب معادله

الف) اغراق (ب) اسلوب معادله (پ) ایهام

۱۹- در هر یک از موارد ردیف نخست، کدام آرایه ردیف دوم به کار رفته است؟ (یک آرایه، اضافه است) (دی ۱۴۰۱)

ردیف نخست	ردیف دوم
الف) تو مشت درشت روزگاری	از گردش قرن ها پس افکند
ب) عشق شوری در نهاد ما نهاد	جان ما در بوتۀ سودا نهاد
پ) خاکی است که رنگین شده از خون ضعیفان	این ملک که بغداد و ری اش نام نهادند

الف) حسن تعلیل (ب) جناس تام (پ) مجاز

سوالات امتحان نهایی ترکیبی از همه دروس

معنی و مفهوم

۱- در جدول زیر، هر یک از متنها، با کدام یک از مفاهیم مقابل خود، تناسب معنایی دارد؟ (خ ۹۹ تجربی و ریاضی، دی ۹۹)

الف	«ستاره ضعیفی در شبستان تیره و تار درونم درخشیدن گرفت.»	(۱) امیدوار شدن
		(۲) رها شدن از ضعف و ناتوانی
ب	«آب اگر خونین دلی از جور ایام لب خندان بیاور چون لب جام»	(۱) بردباری در برابر مشکلات روزگار
		(۲) توصیه به شادی در هنگام سختی

الف) «۱» امیدوار شدن (ب) «۲» توصیه به شادی در هنگام سختی

۲- هر یک از بیت‌های ردیف «اول»، با کدام یک از مفاهیم ردیف «دوم»، متناسب است؟ آن‌ها را به هم ربط دهید. (در

ستون «دوم»، یک مفهوم اضافی است.) (خ ۹۹ انسانی)

		ردیف	ردیف دوم
الف		سیاوش بدو گفت انده مدار / کزین سان بود گردش روزگار	۱ بیان نابه سامانی‌های جامعه
ب		گفت: مستی، زان سبب افتان و خیزان می‌روی / گفت جرم راه رفتن نیست ره هموار نیست	۲ ابراز خشم بر دشمن
ج		شیرمردی باید این راه را شگرف / زان که ره دور است و دریا ژرف ژرف	۳ بیگانه‌ستیزی
د		خانه‌ای کاو شود از دست اجانب آباد / ز اشک ویران کنش آن خانه که بیت الحزن است	۴ تقدیرگرایی
			۵ بیان دشواری‌های راه عشق

الف) «۴- تقدیرگرایی» / ب) «۱- بیان نابه سامانی‌های جامعه» / ج) «۵- بیان دشواری‌های راه عشق» /

د) «۳- بیگانه‌ستیزی»

۳- هر یک از مفاهیم زیر، با کدام بیت متناسب است؟ (یک بیت اضافی است) (خ ۹۹ انسانی)

الف) «ناپایداری قدرت» (ب) «اشتقاق پایان‌ناپذیر عاشق»

الف) می‌تواند حلقه بر در زد حریم محسن را / در رگ جان هر که را چون زلف پیچ و تاب، هست

ب) هر که جز ماهی ز آبش سیر شد / هر که بی روزی است روزش دیر شد ← ب) «اشتقاق پایان‌ناپذیر عاشق»

پ) کاووس کیانی که کیش نام نهادند / کی بود؟ کجا بود؟ کیش نام نهادند؟ ← الف) ناپایداری قدرت



سوالات امتحان نهایی ترکیبی از همه دروس

۴- هر یک از بیت‌های ردیف اول»، با کدام مفهوم ردیف «دوم»، متناسب است؟ (یک مفهوم اضافی است.) (ش ۹۹)

ردیف دوم		ردیف	
ناپایداری قدرت	۱	از دست و زبان که برآید / کز عهده شکرش به در آید	الف
دشواری راه عشق	۲	من که هر آنچه داشتم اول ره گذاشتم / حال برای چون تویی اگر که لایقم بگو	ب
بیگانه‌ستیزی	۳	خانه‌ای کاو شود از دست اجانب آباد / ز اشک ویران کنش آن خانه که بیت الحزن است	ج
از جان گذشتگی عاشق	۴	کاووس کیانی که کیش نام نهادند / کی بود؟ کجا بود؟ کی اش نام نهادند؟	د
ناتوانی در سپاس‌گزاری از خداوند	۵		

الف) «۵- ناتوانی در سپاس‌گزاری از خداوند» (ب) «۴- از جان گذشتگی عاشق» (ج) «۳- بیگانه‌ستیزی» /
د) «۱- ناپایداری قدرت»

۵- مفهوم مرتبط با هر گزینه را از کمانک مقابل آن انتخاب کنید. (ش ۹۹)

الف) هر روز باید ذکری واحد را مکرر بخوانم و آن چه را قدیمی است، قدیمی ندانم. (پرهیز از کهنه‌گرایی / نامرکز بودن قصه عشق)

ب) کله ما را گله از گرگ نیست کائن همه بیداد شبان می‌کند (از ماست که برماست / عدالت‌خواهی)

۶- هر یک از ابیات زیر بر چه مفهومی تأکید دارد؟ (دی ۹۹)

الف) جامه‌ای کاو نشود غرقه به خون بهر وطن بدر آن جامه که ننگ تن و کم از کفن است «← وطن پرستی یا جان‌فشانی در راه وطن

ب) کاووس کیانی که کیش نام نهادند کی بود؟ کجا بود؟ کیش نام نهادند؟ «← ناپایداری قدرت

۷- هر یک از بیت‌های ردیف اول»، با کدام یک از مفاهیم ردیف «دوم»، متناسب است؟ آن‌ها را به هم ربط دهید. (در

ستون «دوم»، یک مفهوم اضافی است.) (دی ۱۴۰۰)

ردیف دوم		ردیف	
رازداری و سکوت عاشق	۱	چو گل هر جا که لبخند آفرینی / به هر سو رو کنی لبخند بینی	الف
اشتیاق پایان‌ناپذیر عاشق	۲	این مدعیان در طلبش بی‌خبران اند / کان را که خبر شد خبری باز نیامد	ب
مبارزه با تزویر	۳	گله ما را گله از گرگ نیست / این همه بیداد شبان می‌کند	ج
شادی آفرینی	۴	هر که جز ماهی ز آبش سیر شد / هر که بی‌روزی است روزش دیر شد	د
از ماست که برماست	۵		

الف: ۴ // ب: ۱ // ج: ۵ // د: ۲

سوالات امتحان نهایی ترکیبی از همه دروس

۸- هر یک از ابیات زیر با کدام مورد جدول تناسب دارد؟ یک مورد اضافی است (خ ۱۴۰۱)

- الف) کاووس کیانی که کی اش نام نهادند / کی بود؟ کجا بود؟ کی اش نام نهادند؟ (۲)
- ب) حتی درختش، غارش، کوهش، هر صخره سنگش و سنگریزه اش آیات وحی را بر لب دارد (۳)
- ج) شیرمردی باید این ره را شگرف / زان که ره دور است و دریا ژرف ژرف (۱)

۱	نی حدیث راه پر خون می کند / قصه های عشق مجنون می کند
۲	راستی خاتم فیروزه بواسحاقی / خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود
۳	من نمازم را وقتی می خوانم که اذانش را باد گفته باشد سر گلدسته سرو ...
۴	هر که جز ماهی ز آبش سیر شد / هر که بی روزی است روزش دیر شد



تاریخ ادبیات: شاعران، نویسندگان و آثارشان

تاریخ ادبیات: شاعران، نویسندگان و آثارشان

۱- نام پدیدآورندگان آثار زیر را بنویسید.

(الف) فی حقیقه العشق: شهاب‌الدین سهروردی (خ ۹۹، ری ۹۹ و ش ۱۴۰۰)

(ب) سانتاماریا: سید مهدی شجاعی (خ ۹۹ و خ ۱۴۰۰ و ش ۱۴۰۰)

(ج) قصه‌های دوشنبه: آلفونس دوده (خ ۹۹، ت. ۹۹، ری ۹۹ انسانی)

(ه) ارمیا: رضا امیرخانی (خ ۹۹، ت. ۹۹)

(و) تمهیدات: عین القضاة همدانی (خ ۹۹ و خ ۱۴۰۰)

(ز) در حیاط کوچک پاییز در زندان: مهدی اخوان ثالث (خ ۹۹ انسانی، ش ۹۹)

(ح) کباب غاز: محمدعلی جمالزاده (خ ۹۹ انسانی، ری ۹۹)

(ط) تذکره الاولیا: عطار نیشابوری (ش ۹۹)

(ی) منطق الطیر: عطار نیشابوری (ری ۹۹ و ری ۱۴۰۰)

(ک) قصه شیرین فرهاد: احمد عربلو (ری ۹۹، ش ۹۹)

(ل) فیه ما فیه: مولوی (ش ۹۹، ری ۹۹)

(م) دری به خانه خورشید: سلمان هراتی (ش ۹۹ و ری ۱۴۰۰ و خ ۱۴۰۰)

(ن) تیرانا: محمدرضا رحمانی (مهرداد اوستا) (ش ۹۹)

(س) غزلواره‌ها: شکسپیر (خ ۱۴۰۰)

(ع) هوا را از من بگیر خنده ات را نه: پابلو نرودا (ش ۱۴۰۰)

(ف) کویر: شریعتی (ش ۱۴۰۰ و ری ۱۴۰۰)

۲- در بین آثار زیر نام، دو اثر در پدیدآورنده مقابل آن درست نوشته شده است؛ آن دو را مشخص کنید.

(مولوی: فیه ما فیه) - (منطق الطیر: سنایی غزنوی) - (قصه شیرین فرهاد: ابوالقاسم لاهوتی) - (تیرانا: محمدرضا رحمانی) (دری)

به خانه خورشید احمد عربلو)

۳- نام پدیدآورنده دو مورد از آثار زیر درست است؛ آن دو را مشخص کنید. (ش ۹۹)

(الف) قصه‌های دوشنبه: آلفونس دوده (ب) هوا را از من بگیر خنده‌ات را نه (شکسپیر)

(پ) داستان کباب غاز (رضا امیرخانی) (پ) قطعه مسافر (گوته)

۴- از بین آثار زیر به ترتیب یک اثر از اخوان ثالث و یک اثر از سلمان هراتی بیابید (خ ۱۴۰۰)

از پاریز تا پاریس - دری به خانه خورشید - هوا را از من بگیر خنده ات را نه - در حیاط کوچک پاییز در زندان

تاریخ ادبیات: شاعران، نویسندگان و آثارشان

۵- از بین آثار زیر به ترتیب یک اثر از شکسپیر و یک اثر از جمال زاده بیابید (غ ۱۴۰۰)

از پاریز تا پاریس - غزلواره ها - هوا را از من بگیر خنده ات را نه - کباب غاز - فی حقیقه العشق

۶- هر یک از آثار " قصه های دوشنبه ، در حیاط کوچک پاییز در زندان ، فی حقیقه العشق ، قصه شیرین فرهاد " با کدام

یک از توضیحات زیر مناسب است؟ (غ ۱۴۰۱)

الف) کتابی است عرفانی از شیخ شهاب الدین سهروردی

ب) شعر خوان هشتم از سروده های این کتاب است

ج) این اثر از ترجمه های عبدالحسین زرین کوب است

د) داستانی است طنز از احمد عربلو با موضوع دفاع مقدس

فی حقیقه العشق

در حیاط کوچک پاییز در زندان

قصه های دوشنبه

قصه شیرین فرهاد



تاریخ ادبیات: شاعران، نویسندگان و آثارشان

تاریخ ادبیات				
فصل	درس	شاعر، نویسنده، مترجم	آثار	توضیحات
تعلیمی	یکم	حکیم سنایی غزنوی	غزل «ملکا ذکر تو گویم»	-
		سعدی	گلستان (نثر+نظم)	-
		نصرالله منشی (مترجم)	کلیده و دمنه	-
تعلیمی	دوم	پروین اعتصامی	دیوان اشعار	قطعه «مست و هشیار» از این کتاب است و طنزی شبیه حافظ دارد.
		نظامی	مناظره خسرو و فرهاد	(قلمرو ادبی)
		حافظ	غزل «در مکتب حقایق»	-
پایداری	سوم	فرخی یزدی	دیوان اشعار	غزل «دفتر زمانه» از این کتاب است.
		ابوالقاسم عارف قزوینی	دیوان اشعار	غزل «آزادی» از این کتاب است و جزء اشعار وطن پرستانه اوست که به سلطه بیگانگان و بیدادگری محمدعلی شاه اشاره دارد.
		عیسی سلمانی لطف آبادی	روایت سنگسازان ۲ (نثر)	-
پایداری	پنجم	محمدتقی بهار (معروف به ملک الشعرا)	دیوان اشعار	وی در سال ۱۳۰۱ هجری شمسی، قصیده «دماوندیه» را سرود. در این سال به تحریک بیگانگان، هرج و مرج قلمی اجتماعی و هتاک‌ها در مطبوعات و آزار وطن خواهان و سستی کار دولت مرکزی بروز کرده بود. بهار این قصیده را با تاثیرپذیری از این معانی گفته است.
		احمد عربلو	قصه شیرین فرهاد (نثر)	-
غنائی	ششم	مولوی (مولانا)	مثنوی معنوی (نظم) فیه ما فیه (نثر)	-
غنائی	هفتم	شهاب‌الدین سهروردی	فی حقیقة العشق (نثر)	-
		عین القضات همدانی	تمهیدات (نثر+نظم)	-
		محمدرضا شفیعی کدکنی	مثل درخت در شب باران	تخلص: م. سرشک غزل «صبح ستاره باران» از کتاب «مثل درخت در شب باران» است.
سفر و زندگی	هشتم	حاج میرزا حبیب خراسانی	غزل «کاووس کیانی»	این غزل «احتمالاً» از حاج میرزا حبیب خراسانی است.
		محمد ابراهیم باستانی پاریزی	از پاریز تا پاریس (نثر)	-
		عطار	تذکره الاولیا (نثر)	-

تاریخ ادبیات: شاعران، نویسندگان و آثارشان

آخرین فیلسوف از سلسله حکمای بزرگ اسلام	-	حاجی ملا هادی اسرار	نهم	سفر و زندگی
جمله « در کویر خدا حضور دارد» از یک نویسنده اهل رومانی است.	کویر «نثر»	دکتر علی شریعتی		
-	بخارای من، ایل من (نثر)	محمد بهمن بیگی		
غزل «فصل شکوفایی» از این کتاب است.	دری به خانه خورشید (نظم)	سلمان هراتی	دهم	انقلاب اسلامی
تخلص: مهرداد اوستا	تیرانا (نثر)	محمد رضا رحمانی		
-	سانتاماریا (مجموعه آثار) (نثر)	سید مهدی شجاعی	یازدهم	انقلاب اسلامی
این شعر، درباره شهید محسن حججی است.	غزل «شکوه چشمان تو»	مرتضی امیری اسفندقه		
-	گلستان (نثر + نظم)	سعدی	دوازدهم	حماسی
کاووس ← شاه خیره سر کیانی سیاوش ← فرزند کاووس سودابه ← همسر کاووس شاه که عاشق سیاوش بود.	شاهنامه (نظم)	فردوسی		
قالب شعر خوان هشتم؛ نیمایی	شعر خوان هشتم (از مجموعه در حیات کوچک پاپیز در زندان) (نظم)	اخوان ثالث		
غزل «ای میهن» از این کتاب است.	دیوان اشعار (نظم)	ابوالقاسم لاهوتی	سیزدهم	حماسی
داستان سیمرغ، در این کتاب است.	منطق الطیر (نظم)	عطار نیشابوری	چهاردهم	داستانی
-	سندبادنامه (نثر)	ظهیری سمرقندی		
-	ارمیا (نثر)	رضا امیرخانی	شانزدهم	داستانی
-	کباب غاز (نثر)	محمد علی جمال زاده		
-	هوا را از من بگیر، خنده ات را نه (نظم)	پابلو نرودا	هفدهم	جهان
-	مسافر	یوهان کریستف فریدریش شیلر		
-	غزلواره ها (نظم)	شکسپیر	هجدهم	جهان
مترجم عبدالحسین زرین کوب داستان «آخرین درس» از این کتاب است.	قصه های دوشنبه	آلفونس دوده		
-	شعر «لطف تو»	وحشی بافقی		